

**دانشگاه مفید**

**پایان نامه کارشناسی ارشد**

**رشته معارف قرآن**

عنوان:

**منطق قرآن در برخورد با عقاید و باورهای یهود و**

**نصاری**

استاد راهنما:

**حجت الاسلام والمسلمین سید محمدعلی ایازی (زید عزّه)**

استاد مشاور:

**حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالرحیم سلیمانی (زید عزّه)**

دانشجو:

**روح الله رسولی فر**

**نیم سال دوم تحصیلی ۱۳۸۷-۸۸**

در باره فصل نکاتی در باره جابجایی مطالب فصل بویژه شروع فصل از مشترکات و استفاده از منابع جدید و شیوه طرح مطالب و اصلاح برخی عبارتها ضمیمه جزوی کردم که در این صورت با اصلاح فصل دوم، و سوم و تکمیل فهارس و ذکر منابع رساله آماده دفاع می شود.

### پیش گفتار:

پیش تر در بررسی واژه مسیحیت گفته شد که مسیحیان به صحت و اعتبار کتب عهد قدیم و عهد جدید، اعتقاد دارند. در قرآن کریم، بر آنچه که خداوند متعال بصورت وحی بر حضرت موسی (ع) نازل فرموده لفظ «انجیل» اطلاق شده است.

تورات کلمه‌ای است عبرانی به معنای «آموزش» یا «تعلیم»<sup>۱</sup> و در نزد اهل کتاب بر پنج سفر اطلاق می شود: ۱) سفر پیدایش؛ که در آن سخن از ابتداء آفرینش و اخبار پیامبران است. ۲) سفر خروج؛ که در باب تاریخ بنی اسرائیل و قصه حضرت موسی (ع) نوشته شده است. ۳) سفر تثنیه؛ که به موضوع احکام شریعت یهودی پرداخته است . ۴) سفر لاویان؛ «لاوی» پسر حضرت یعقوب (ع) بوده است و لاویان نسل او می باشند. در این سفر احکام کهانت و وظایف کاهن مطرح شده است. ۵) سفر اعداد؛ که به بیان قبائل بنی اسرائیل و لشکرهایش پرداخته است. این اسفار پنجگانه در میان مجموعه اسفاری هستند که تعداد آنها به سی و نه سفر می رسد و مسیحیان به مجموع این اسفار عهد قدیم می گویند.

<sup>۱</sup> - سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، کتاب مقدس، ص ۵۳

انجیل نیز کلمه‌ای است یویانی الاصل به معنای «بشارت». انجیل در نزد مسیحیان چهارتاست: ۱) انجیل متی که تاریخ نگارش آن به حدود سال ۶۰ میلادی بر می‌گردد. این کتاب به لهجه «آرامی» نوشته شده است. ۲) انجیل مرقس که به زبان یونانی و در سال ۶۳ یا ۶۵ میلادی نگاشته شده است. ۳) انجیل لوقا که به همان زبان و تاریخ انجیل مرقس نوشته شده است. ۴) انجیل یوحنا که به زبان یونانی و در حدود سال ۹۰ میلادی تدوین یافته است.

در اوایل قرن پنجم میلادی، مسیحیان ۲۷ سفر از اسفارشان را به رسمیت شناختند و قائل شدند که اینها از جانب پروردگار بر صاحبانشان وحی شده‌اند، البته معانی این کتابها وحی شده نه الفاظشان. به مجموعه این اسفر بیت و هفت گانه، عهد جدید گفته می‌شود.<sup>۱</sup>

## ۱) تحریف تورات و انجیل:

برخی از آیات قرآن بیانگر این مطلب هستند که در تورات و انجیل دست برده شده و این دو کتاب دچار تحریف شده‌اند. ابتدا به بررسی اجمالی این آیات می‌پردازیم:

### ۱-۱) آیات دال بر تحریف:

۱) «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>: آیا انتظار دارید به (آیین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند؟! برخی از انصار، به امر پیامبر اکرم (ص) یهودیان میدنیه را به دین اسلام، فرا

۱ - رک مغنية، محمد جواد، اسرائیلیات القرآن، ص ۱۱۶ و ۱۱۵

۲ - بقره/۷۵

می خوانند و لی آنها ایمان نمی آوردن، لذا آیه نازل شد که چگونه از آنها انتظار دارید ایمان بیاورند در حالیکه اسلاف و گذشتگان آنها، عالماً و عامداً دست به تحریف تورات زدند.<sup>۱</sup>

۲) «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُمْ مَمَّا كَتَبْتُ أُيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مَمَّا يَكْسِبُونَ»<sup>۲</sup>: (پس وای بر آنها که نوشته ای با دست

خود می نویسنده، سپس می گویند: «این از طرف خداست». تا آن را به بهای کمی بفروشنند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشته اند، و وای بر آنها از آنچه از این راه به دست می آورند.)

مرحوم امین الاسلام طبرسی می فرماید: بنا به روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده است، این آیه در مورد کسانی است که رو به سوی تورات آوردن و اوصاف پیامبر (ص) را از آن حذف و تحریف نمودند تا در دل مستضعفین از یهود، شک و تردید ایجاد کنند.<sup>۳</sup>

نکته مهمی که از این آیه شریفه استفاده می شود، این است که تورات و انجیل کنونی و تورات و انجیل عصر پیامبر اکرم (ص)، ساخته و پرداخته دست بشر بوده و بعد از حضرت موسی و عیسی علیهم السلام نوشته شده اند نه اینکه حاصل وحی الهی بر آن بزرگواران باشد.

لذا اطلاق واژه تحریف در این خصوص همراه با مسامحه بوده و مراد از آن این است که کل تورات و انجیل اصلی تبدیل و تعویض شده نه اینکه تنها در آن کاستی و زیاده ای صورت گرفته باشد. البته این مطلب منافاتی ندارد با اینکه مطالب حق و موافق واقع نیز در تورات و انجیل کنونی یافت شود.

۳) «مَنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعَنَا لَيْا بِالْسِتِّهِمْ وَطَعَنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ

۱ - رک: طباطبایی سید محمد حسین، المیزان، ج ۱، ص ۲۱۶ و قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق، ج ۲، ص ۵۸ و مغنية، محمد جواد، اسرائیلیات القرآن، ص ۶۷.

۲ - بقره/۷۹.

۳ - طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۲.

وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَعَنَهُمُ الْأَعْبَرُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۱</sup>: (بعضی از یهود، سخنان را از جای خود تحریف می کنند و به جای اینکه بگویند : شنیدیم و اطاعت کردیم، می گویند : شنیدیم و مخالفت کردیم. و نیز می گویند: بشنو که هرگز نشنوی. و می گویند: راعنا [= ما را تحقیق کن.]. تا با زبان خود حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند. ولی اگر آنها می گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده، برای آنان بهتر و با واقعیت سازگارتر بود، ولی خداوند، آنها را بخاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است، از اینرو جز عده کم <sup>۲</sup> ایمان نمی آورند).

بسیاری از محققین و مفسران قرآن کریم - از جمله مرحوم محمدجواد مغنية، <sup>۳</sup> مرحوم فیض کاشانی <sup>۴</sup> شیخ محمدقمی مشهدی، <sup>۵</sup> زمخشری <sup>۶</sup> و... این آیه را دال بر تحریف تورات توسط یهودیان دانسته‌اند ولی حق این است که با توجه به ذیل آیه شریفه، مراد بازی با الفاظ است در مواجهه با پیامبر اکرم (ص) و در نتیجه از موضوع بحث خارج است.

۴) «فَبِمَا نَفَضُّهُم مِّيَثَاكُمْ لَعَنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَتَسُوِّرُ أَ حَظًّا مَمَّا ذُكِرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطْلُعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاغْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۷</sup>: (پس بخاطر پیمان شکنی شان، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم، کلمات را از جایگاههای خود جابجا می کردند و بخشی از آنچه را که به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند و تو همواره به خیانت [تازه ای] از آنها آگاه

۱ - نساء .۴۶/۱

۲ - مغنية، محمد جواد، اسرائیلیات القرآن، ص ۱۱۵.

۳ - فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۵۶، ۴۵۷، ص ۴۱۸ و ۴۱۷.

۴ - قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق، و بحر الغائب، ج ۳، ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

۵ - زمخشری، محمود، تفسیر الكشاف، عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۱، ص ۵۱۶.

۶ - مائدہ/۱۳. نزدیک به همین مضمون است آیه ۴۱ همین سوره.

می‌شود مگر عده کمی از آنان ولیکن تو از آنها در گذر و چشم پوشی کن که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد).

هر چند که اکثریت قریب به اتفاق مفسران قرآن کریم، این آیه را حمل بر تحریف تورات توسط بنی اسرائیل نموده‌اند ولی به نظر می‌رسد که دلالت آیه بر این مطلب تمام نباشد چرا که؛ اولاً: «کلم» در این مطلق است و شاید به قرینه آیه‌ای که پیش از این بحث شد (آیه ۴۶ سوره نساء) بتوان گفت: مراد کلماتی است که خود آنها در سخن گفتن به کار می‌برده اند نه کلمات تورات. ثانیاً: بر فرض اینکه مراد از «کلم» کلمات الهی در تورات باشد، تحریف آن اعم است از تحریف لفظی و تحریف معنوی. یعنی ممکن است که در تبیین، تأویل، تفسیر و تطبیق آیات تورات دست برده باشند نه در الفاظ آن.

۵) «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكْرُوا بِهِ فَأُغْرِيَنَا بِيَنَّهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَعْضَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...»<sup>۱</sup> : (و از کسانیکه گفتند: ما نصرانی هستیم، پیمان گرفتیم پس بخشی از اندر زهایی را که به آنها داده بودیم فراموش کردند...).  
برخی از مفسران،<sup>۲</sup> از عبارت «نَسُوا حَظًّا مِمَاذْكُرُوا بِهِ» چنین برداشت نموده‌اند که نصاری بعضی از آیات تورات و انجیل را حذف و اسقاط کرده‌اند. ظاهراً چنین استفاده‌ای از آیه بعید به نظر می‌رسد، زیرا اولاً: ماذکروا به (آنچه بدان تذکر داده شده‌اند)، اعم است از آنچه که در انجیل حقیقی ذکر شده و آنچه که حضرت مسیح (ع) بصورت شفاهی به آنها تذکر داده است.<sup>۳</sup>  
ثانیاً: مراد از نسیان و فراموشی در آیه شریفه این است که آنچه را که به آن تذکر داده شده

۱ - مائدہ/۱۴.

۲ - مغینی، محمد جواد، تفسیر الکافی، ج ۳، ص ۳۲ و طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۱۹

۳ - مثل آیه ۶ سوره صف.

بودند مثل توحید یا رسالت حضرت ختمی مرتبت، در عمل رعایت نکردند و به آن ترتیب اثر ندادند.

۶) «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يَسِّينُ لَكُمْ كَثِيرًا مُّمَّا كُتُّمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْقُلُونَ عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ»<sup>۱</sup>: (ای اهل کتاب! همانا فرستاده ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان روشن سازد و [البته] از بسیاری از آن [که فعلًا افشاری آن مصلحت نیست،] صرف نظر می نماید . [آری] از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.)

برخی از مفسران از جمله مرحوم فیض کاشانی،<sup>۲</sup> مرحوم محمدجواد مغنية،<sup>۳</sup> آلوسی<sup>۴</sup> و ... گفته‌اند: مراد از این آیه، این است که آیاتی در تورات و انجیل وجود داشته از قبیل آیه تحریم ربا و صفات پیامبر و آیه رجم و آیه بشارت عیسی (ع) به آمدن احمد (ص) که این آیات دستخوش حذف و تحریف گشته‌اند. ولی حق این است که دلالت این آیه نیز بر تحریف لفظی تورات و انجیل تمام نیست، زیرا معنی اخفاء (مخفى کردن) این است که مطالبی در تورات و انجیل وجود داشته که یهود و نصاری از عمل به آنها سرباز می زدند، همانند آیه رجم که در تورات<sup>۵</sup> کنونی نیز موجود است ولی یهودیان عصر پیامبر (ص) در مورد یکی از بزرگان خود که مرتکب زنای محضنه شده بود از عمل به حکم آن طفره می رفتند و بجائی آن می خواستند حکم جلد (تازیانه و شلاق) را اجراء کنند که حضرت پیامبر (ص) مانع از این کار شد.

۱ - مائدۀ ۱۵. در همین راستا است آیه ۹۱ سورۀ انعام.

۲ - فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۳ و الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳ - مغنية، محمد جواد، تفسیر الكاشف، ج ۳، ص ۳۴.

۴ - آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۲۶۸.

۵ - تشییه ۲۰: ۲۲ - ۲۴.

۷) « وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَأْلُوْنَ الْسِّتَّهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسِبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ »<sup>۱</sup> (و همانا از ایشان (اهل کتاب) گروهی هستند که زبان خود به خواندن کتاب (و دست نوشته خودشان) چنان می‌چرخانند که شما گمان کنید آن از کتاب آسمانی است، در حالیکه از کتاب نیست و می‌گویند: آن (چه ما می‌خوانیم) از جانب خداست، در حالیکه از جانب خدا نیست و آنها آگاهانه بر خدا دروغ می‌بنند.)

در واقع اهل کتاب، با اینکه می‌دانند این کتاب نوشته خودشان است ولی طوری وانمود می‌کنند که گویا تقدس ویژه‌ای دارد و از جانب خدا نازل شده است. با این توصیف، این آیه در راستای آیه ۷۹ سوره مبارکه بقره خواهد بود که شرح آن قبلاً گذشت.

به عقیده برخی از نویسندهای آیاتی در قرآن وجود دارد که تحریف تورات و انجیل از آنها تلویحاً قابل استفاده است. ایشان به دو آیه زیر اشاره نموده است:

۱) « الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمَّيَ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَأَةِ وَالْإِنجِيلِ لِيَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضْعُعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...»<sup>۲</sup>: (رحمت الهی شامل کسانی است که علاوه بر ایمان،

زکات و تقوا، از رسول و پیامبر درس نخواندهای پیروی می‌کنند که [نشانه‌های] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند...)

۲) « مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أُشِدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءٌ بِيَنَّهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أُثْرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَأَةِ

۱ - آل عمران/۷۸

۲ - اشرفی، عباس، مقایسه قصص در قرآن و عهدین، ص ۸۳

۳ - اعراف/۱۵۷

وَمَثْلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَاعَ لِيغِيظَ  
بِهِمُ الْكُفَّارَ...»<sup>۱</sup> : (محمد (ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، بر کافران سختگیر  
[و] با همدیگر مهربانند. [همواره] آنها را در رکوع و سجود می بینی که فضل و خشنودی خدا  
را می جویند. نشانه آنها اثر سجده‌ای است که در چهره‌هایشان است، این وصف ایشان در  
تورات است. وصف آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه بزنده و آن [جوانه] محکم  
شود تا به تدریج قوت گیرد و بر ساقه‌های خود بایستد که کشاورزان را به شگفت آورد،  
[مؤمنان نیز این گونه به تدریج قوت و فزونی می گیرند] تا [ابوهی] آنها کافران را به خشم  
آورد...)

استدلال ایشان به این دو آیه این است که قرآن کریم به وجود این مطالب در تورات و  
انجیل تصریح دارد، در حالیکه چنین مطالبی در تورات و انجیل کنونی یافت نمی شوند پس در  
نتیجه تورات و انجیل تحریف شده‌اند. این استدلال ظاهراً مخدوش است، زیرا در مورد آیه  
اول، موارد فراوانی از وجود بشارات به آمدن پیامبر اسلام (ص) و توصیف آن حضرت در  
تورات و انجیل، توسط مفسران قرآن ذکر شده است که بعداً به آنها اشاره می‌کنیم . و در مورد  
آیه دوم نیز برخی از مفسران،<sup>۲</sup> نصوصی از تورات<sup>۳</sup> و انجیل<sup>۴</sup> را با توصیفات ذکر شده در آیه  
شریقه، منطبق دانسته‌اند.

## ۱-۲) آیات متعارض:

۱- فتح/۲۹.

۲- ابن عاشور، محمدين طاهر، التحرير والتنوير، ج ۲۶، ص ۱۷۵.

۳- تثنیه ۳-۱: ۳۳.

۴- متى ۳: ۱۳ و مارکو ۲۳.

در مقابل آیاتی که تاکنون ذکر شد، آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که برخی از نویسنده‌گان،<sup>۱</sup> آنها را با آیات پیشین متعارض قلمداد نموده و با آنها بر عدم تحریف تورات و انجیل، استدلال کرده‌اند. برای تکمیل بحث لازم است به این آیات و نحوه علاج تعارض ادعا شده، اشاره کنیم.

۱) «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدَّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَأَةَ وَالْإِنْجِيلَ»<sup>۲</sup>: (این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش‌تر نازل کرد.)

در این آیه شریفه و بسیاری از آیات دیگر،<sup>۳</sup> قرآن کریم و پیامبر اسلام (ص) کتابهای آسمانی پیشین را مورد تصدیق قرار داده‌اند. اما این تصدیق به چه معنا است و آیا لازمه آن صحّت و عدم تحریف تورات و انجیل است یا نه؟ نیاز به توضیح دارد.

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «در معنای مصدقًا در اینجا دو قول است: ۱) این تصدیق به معنای موافقت قرآن است با بشارات و اخبار موجود در کتابهای آسمانی پیشین . ۲) قرآن مصدق است یعنی از صدق پیامبران گذشته در آنچه از جانب خدا آورده‌اند، خبر می‌دهد.»<sup>۴</sup> ملاحظه می‌کنید که لازمه هیچ یک از دو معنای فوق، صحّت و عدم تحریف تورات و انجیل نیست.

مرحوم محمدجواد معنیه می‌فرماید: «بدیهی است که تصدیق آنچه که بر پیامبران نازل شده است، تصدیق کتابهایی را که برخی از طوائف به آنها نسبت می دهند، لازم نمی گیرد .

۱ - از جمله: یوسف حداد و ذکر یا پطرس.

۲ - آل عمران:۳.

۳ - از جمله: بقره/۱۰۱ و ۹۷ و ۸۹ و ۱۰۱ و نساء/۴۷ و انعام/۹۲ و فاطر/۳۱ و یوسف/۱۱۱ و احباب/۶۴.

۴ - شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۹۰ و ۳۹۱. و نیز طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۹۷.

همچنانکه ما مسلمانها به گفتار پیامبر اکرم (ص) ایمان داریم ولی با وجود این، تمامی احادیثی را که در کتابهای روایی از آن حضرت نقل شده، قبول نداریم. اما کسی که به کتابهای نازل شده بر انبیاء گذشته ایمان دارد، باید حتماً به قرآن نیز ایمان داشته باشد و الا سخن خودش را نقض کرده است زیرا قرآن مصدق آن کتابها است پس تکذیب قرآن برابر است با تکذیب آن کتابهای آسمانی.<sup>۱</sup>

علاوه بر اینکه حتی در صورت شمول تصدیق نسبت به تورات و انجیل کنونی، آیه شریفه قابل توجیه است، به این بیان که مراد از تصدیق، تصدیق اجمالی است زیرا ما منکر این نیستیم که در تورات و انجیل کنونی نیز مطالب حق و مطابق واقع وجود دارد. همچنانکه آیت ا...مکارم شیرازی، تصدیق قرآن را شامل بشاراتی می‌دانند که تورات و پیامبران پیشین به پیروان خود دادند که بعد از ما پیامبری با چنین اوصاف ظهور خواهد کرد و کتاب آسمانیش دارای این ویژگیها است.<sup>۲</sup>

اما در صورتی که بگوئیم: قرآن، تورات و انجیل اصلی را که بر حضرت موسی و حضرت عیسیٰ علیهم السلام نازل شده‌اند تصدیق می‌کند، این سوال مطرح می‌شود که اولاً: چرا تعبیر به «ما بین یدیه» یعنی آنچه در مقابل و پیش رویش است، شده است در حالیکه آنها قبلًاً نازل شده‌اند؟ و ثانیاً: این تصدیق چگونه ممکن است با وجود اینکه قرآن، اکثر احکام کتب آسمانی پیشین را نسخ نموده است؟ فخر رازی از سوال اول چنین پاسخ می‌دهد که: درست است که کتابهای آسمانی دیگر قبل از قرآن نازل شده‌اند، اما به دلیل شدت ظهورشان برای قرآن و سلطه قرآن بر آنها، چنین نامیده شده‌اند. و در جواب از سوال دوم می‌گوید: چون کتابهای پیشین به آمدن پیامبر اسلام و قرآن بشارت داده‌اند و از سوی دیگر، آن کتابها دلالت می‌کنند بر

۱ - مغنية، محمد جواد، تفسیر الكاشف، ج ۲، ص ۶.

۲ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۰۷.

اینکه احکامشان فقط تا زمان بعثت پیامبر اسلام ثابت است و با نزول قرآن، این احکام نسخ خواهند شد لذا کتابهای پیشین تماماً موافق قرآن و قرآن نیز تصدیق کننده آنها است . و اما در مورد غیر احکام، هیچ شبهه‌ای نیست که قرآن تصدیق کننده کتابهای گذشته است، زیرا دلایل مباحث اعتقادی در آنها یکسان است پس قرآن، دلایل را که در تورات و انجیل آمده، تصدیق می‌کند.<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه: مفسران اعتقاد دارند که این تصدیق به منزله دعوت به گردن نهادن به مطالب این کتابها و امر به بهره گیری از آنها در عقیده و شریعت نیست بلکه به معنی اقرار به درستی آنها در اصل از جهت وحدت دیان و وحدت دین می‌باشد.

۲) «وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّونَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>: (و [یهودیان] چگونه تو را داور قرار می‌دهند در حالیکه تورات نزد ایشان است [و] در آن حکم خدادست. پس بعد از آن [که تو موافق آن کتاب حکم کردی] روی می‌گردانند و آنان مؤمن نیستند).

۳) «وَلَيَحُكُّمُ أهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْ كُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>۳</sup> (و باید اهل انجیل، مطابق آنچه خدا در آن نازل کرده، حکم کنند و هر که مطابق آیات الهی حکم نکند، آنها قطعاً از اطاعت خدا بیرون رفته‌اند.)

از این دو آیه شریفه، لزوم داوری بر اساس تورات و انجیل فهمیده می‌شود که ظاهراً با محرف بودن این دو کتاب نمی‌سازد. ولی برای فهم درست این آیات لازم است که آیات دیگر مرتبط با این موضوع به دقت مورد مطالعه قرار گیرد. از آیات قرآن به دست می‌آید که مطالب

۱ - فخر الدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۳۱.

۲ - مائده/۴۳.

۳ - مائده/۴۷.

درست و مطابق واقع در تورات و انجیل کنونی نیز وجود دارد ولی اهل کتاب، این مطالب را در صورت عدم سازگاری با امیال و آرزوهایشان، کتمان و مخفی می کردند: «**قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبَدُّوْنَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آباؤُكُمْ»<sup>۱</sup> از جمله این موارد همان حکم رجم در مورد زنای محضنه بود یهودیان با وجود آگاهی از آن در تورات، آنرا مخفی داشته و به امید تخفیف در مجازات، از پیامبر (ص) درخواست داوری کردند. و سپس وقتی پیامبر اکرم (ص) طبق تورات موجود، حکم به رجم و سنگسار نمودن فرد زانی کرد، آنها نپذیرفتند. اینها در واقع به تورات خودشان نیز ایمان ندارند هرچند که در ظاهر آنرا کتاب آسمانی و مقدس می شمارند.**

درباره آیه دوم نیز که انجیل را مورد بحث قرار داده و مسیحیان را به عمل بدان امر نموده باید بگوئیم مراد آیه این است که چون انجیل، تورات را در شرایع و احکامش تصدیق کرده و بعضی از چیزهایی را که در تورات حرام بوده، حلال دانسته است، در نتیجه رعایت و اجتناب از محترماتی که در تورات ذکر شده و انجیل آنها را حلال ندانسته، همان عمل نمودن بر طبق انجیل خواهد بود.<sup>۲</sup> یعنی مثلاً اگر حکم رجم در انجیل نیامده باشد باز هم مسیحیان مأمور به اجرای آن هستند چرا که تورات مشتمل بر این حکم است و انجیل نیز مصدق تورات است. فخر رازی در پاسخ به این سؤال که چگونه ممکن است بعد از نزول قرآن، مسیحیان به داوری نمودن بر طبق انجیل امر شوند؟ سه وجه را بیان می دارد: «وجه اول این است که مراد از ما انزل ا... در انجیل، عبارت است از دلائل نبوت پیامبر اسلام (ص). این قول «أَصْمَ» است. وجه دوم این است که مسیحیان تنها به حکم کردن به آنچه که توسط قرآن نسخ نشده است امر شده‌اند. وجه سوم این است که آیه می خواهد بگوید: مسیحیان باید همانند یهود که

۱ - انعام/۹۱. و نیز رک: آل عمران/۹۳ و مائده/۱۴ و ۱۵

۲ - رک طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۷.

تورات را تحریف نموده و احکامش را مخفی کردند عمل کنند بلکه باید به انجیلی که خداوند نازل نموده است اقرار کنند بدون تحریف و تبدیل.<sup>۱</sup> البته از میان این سه وجه، تنها وجه دوم با سیاق آیه سازگار است.

۴) «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِّنْ رَبِّهِمْ لَا كُلُّوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>: (و اگر آنها، تورات و انجیل و آنچه را که از جانب پروردگارشان بسوی آنها نازل شده، برپا می کردند، بی تردید از بالای سر و از زیر پایشان روزی می خوردن. از آنها گروهی میانه رو و معتدل هستند ولی بسیاری از ایشان بد عمل می کنند.)

۵) «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِّنْ رَبِّكُمْ...»<sup>۳</sup>: (بگو: ای اهل کتاب، تا وقتی که تورات و انجیل و آنچه را از پروردگارتان به سوی شما نازل شده، برپا ندارید، بر هیچ آیین بر حقی نیستید.)

۶) «مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...»<sup>۴</sup>: (مثل کسانی که به [پیروی از] تورات مکلف شدند سپس به آن عمل نکردند، همچون مثل دراز گوشی است که کتابهایی را حمل کند).

ظاهر این سه آیه، لزوم عمل به تورات و انجیل است که باز با محرّف بودن آنها جور در نمی آید. گفته شد: بخشی از تورات و انجیل حقیقی که بر حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام نازل شده و طبق آیات قرآن،<sup>۵</sup> مشتمل بر نور و هدایت بوده و مایه هدایت و

۱ - فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۳۷۱.

۲ - مائده / ۶۶.

۳ - مائده / ۶۸.

۴ - جمعه / ۵.

۵ - مائده / ۴۴ و آیت / ۴۶ و آل عمران / ۴ و انعام / ۹۱.

موعظه برای متقین است، در همین تورات و انجیل کنونی و تورات و انجیل زمان پیامبر (ص) وجود دارد، از قبیل حکم سنگسار و بشارت به آمدن پیامبر اسلام، اگر یهود و نصارا به این بخش عمل کرده و آنرا برپا دارند، هدایت یافته و از روزیهای زمینی و آسمانی، برخوردار خواهند شد و در غیر این صورت کافر خواهند بود.<sup>۱</sup> مقصود از «ما أُنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِّنْ رَبِّهِمْ» در دو آیه اول طبق بیان مرحوم علامه در المیزان، همان کتابها ای آسمانی منسوب به سایر انبیاء است مانند مزمایر داود که قرآن آنرا زبور می‌نامد و در نزد اهل کتاب موجود هستند.<sup>۲</sup>

برخی از مفسران<sup>۳</sup> نیز درباره این سه آیه، خصوصاً آیه سوم احتمال داده اند که مراد یهودیان قبل از اسلام و معاصر حضرت موسی (ع) یا قریب به آن عصر می‌باشند که به تورات نازل شده بر حضرت موسی (ع) عمل نکردند. در این صورت این آیه، خارج از محل بحث خواهد بود.

۷) «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مَّمَّا أُنْزَلَنَا إِلَيْكَ فَاسْأُلِ الَّذِينَ يَقْرَئُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»<sup>۴</sup>: (و اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری، از کسانیکه پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خوانند بپرس! به یقین، حق از طرف پروردگارت به تو رسیده است، بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش.).

یوسف حداد، با ذکر این آیه<sup>۵</sup> مدعی شده است که: قرآن در موارد عدیده ای به کتاب مقدس استشهاد می‌کند که این با تحریف تورات و انجیل نمی‌سازد.<sup>۶</sup>

۱ - مائدہ/۴۴ و ۶۸ و ۴۳.

۲ - طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۷.

۳ - از جمله: المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۶.

۴ - یونس/۹۴.

۵ - نیز نحل/۴۳ و شعراء/۱۹۷.

۶ - یوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۱۳۲.

در تفسیر این آیه گفته شده است: «امر نفوذن خداوند، پیامبر (ص) را به سؤال از اهل کتاب با وجود اینکه اکثر آنها منکر نبوت پیامبر (ص) بودند، دو وجه می‌تواند داشته باشد: ۱) ابن عباس، مجاهد، ابن زید و ضحاک قائل شده‌اند به اینکه پیامبر مأمور شده است از اهل کتابی که مسلمان شده‌اند سؤال کند مانند عبدالا... بن سلام، کعب اخبار و ابن صوریا . ۲) مراد این است که از صفات پیامبری که به آمدن او در تورات و انجیل بشارت داده شده سؤال کن و بین این اوصاف با چه کسی مطابق است. بلخی گفته است: با توجه به آیه ما قبل «فما اختلفوا الا من بعد ما جاء هم العلم» این وجه درست است پس امر نشده که از حقائیت یا صداقت و راستگویی خود سؤال کند.<sup>۱</sup>

اهل کتاب، اگرچه به آن حضرت ایمان نداشتند ولی به او بیان می‌کردند که پیامبران گذشته، چنین و چنان گفتند و بر قومشان چنین و چنان گذشت و آن دلیل و اطمینانی برای آن حضرت بود.<sup>۲</sup>

در آیات ما قبل آیه مورد بحث، جریان حضرت نوح و حضرت موسی و هارون علیهم السلام ذکر شده است که جریان آنها در تورات کنوی نیز وجود دارد لذا از پیامبر (ص) خواسته شده که در این باره از اهل کتاب سؤال کند. بر خلاف قصه حضرت هود و حضرت صالح که چون در تورات موجود بیان نشده در این سوره نیز حرفی از آنها به میان نیامده و نیز داستان حضرت شعیب و حضرت مسیح (ع) چون مورد توافق اهل کتاب نیست لذا خواسته نشده تا درباره آنها نیز از اهل کتاب سؤال نماید. پس تنها از مواردی در این سوره یاد شده و

۱ - شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۳۰ و طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰۱.

۲ - قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحديث، ج ۴، ص ۴۳۳.

از پیامبر (ص) خواسته شده از آنها سؤال نماید که اهل کتاب می توانند آنها را تصدیق کنند .

یعنی جریان مبدأ و معاد و داستان حضرت نوح و موسی (ع).<sup>۱</sup>

نتیجه اینکه از هیچیک از این آیات، صحّت و ع دم تحریف کل تورات و انجیل به دست نمی‌آید.

۸) «قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَبْعَهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»:<sup>۲</sup>

(بگو: اگر راست می گوئید که تورات و قرآن از سوی خدا نیست کتابی هدایت بخش تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا من از آن پیروی کنم!)

یوسف حداد، با استناد به آیه فوق می گوید: کتاب مقدسی که در عصر پیامبر (ص) وجود داشته، هدایتگر بوده و در نتیجه تحریفی در آن رخ نداده است.<sup>۳</sup>

مرحوم علامه می فرماید: «اگر در آیه مورد بحث، اعتراف شده است به اینکه تورات کتاب هدایت است، منظور تورات زمان موسی (ع) است، زیرا خود قرآن کریم تورات موجود در این اعصار را تحریف شده و خلل پذیرفته می داند، و هر جا در قرآن کریم تورات به عنوان کتاب خدا، و کتاب هدایت ذکر شده منظور، آن تورات است نه این. از این هم که بگذریم، کتاب خدا که مورد بحث در این آیه است، مجموع قرآن و تورات است و در نتیجه مراد از تورات، تورات از دیدگاه قرآن است، توراتی که قرآن تحریفها و خللهای آنرا اصلاح کرده، چنین توراتی که به وسیله قرآن خللهاش اصلاح شده، همان تورات نازل شده بر موسی (ع) و کتاب هدایت خواهد بود.»<sup>۴</sup>

۱ - رک طباطبائی، سید محمد حسین، المیران فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۲۳. و نیز سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ضلال القرآن، ج ۳، ص ۱۸۱۹.

۲ - قصص ۴۹.

۳ - یوسف حداد، مدخل إلى الحوار الإسلامي المسيحي، ص ۱۲۴.

۴ - طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۵۲.

در واقع اگر این آیه را به همراه آیه ماقبلش ملاحظه کنیم، نتیجه این می شود که: پیشینیان شما به تورات نازل شده بر موسی (ع) کافر شدند و شما نیز قرآن را انکار می کنید . حال بر فرض که هیچیک از این دو کتاب آسمانی هدایتگر نبوده و سحر و جادو باشند، پس چه کتابی است که شما بدان ایمان دارید؟

### ۱-۳) بیان مفسران درباره معنی و کیفیت تحریف:

۱) فخر رازی می گوید: «در کیفیت تحریف وجوهی است: وجه اول این است که آنها لفظی را به لفظ دیگر تبدیل می کردند. وجه دوم این است که شباهات باطل و تأویلات فاسدی را القاء می کردند و با استفاده از حیله های لفظی، لفظ را از معنای حقیقی اش به معنایی نادرست بر می گردانند. وجه سوم این است که آنها به محضر پیامبر (ص) شرفیاب می شدند و درباره مسئله ای سؤال می کردند و پیامر (ص) پاسخ آن مسئله را می فرمودند ولی هنگامی که آنها از محضر آن حضرت خارج می شدند، سخنان ایشان را تحریف می کردند.»<sup>۱</sup>

۲) زمخشری می نویسد: «یحرفون الكلم عن مواضعه : يعني كلام را از جایگاه خودش تغییر داده وزایل می ساختند، زیرا آنها کلمات را از جایی که خداوند، آنها را در آنجا قرار داده بر می داشتند و کلمات دیگری را جایگزین می کردند. همانطور که به جای «اسمر ربعة» عبارت «آدم طوال» را گذاشتند و به جای کلمه «رجم» کلمه «حد» را قرار دادند.»<sup>۲</sup>

۳) ابن کثیر قائل شده است که «یحرفون الكلم عن مواضعه يعني دست به تأویلات ناروا می زدند و عمداً کلام الهی را به غیر مراد خداوند تفسیر می کردند.»<sup>۳</sup>

۱ - فخر الدین رازی، ابو عبدالله، محمد بن عمر، /مفاییح الغیب، ج ۱۰، ص ۹۳/.

۲ - زمخشری، محمود، الكشاف، ج ۱، ص ۵۱۶.

۳ - ابن کثیر و مشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۸۵.

۴) رشید رضا در تقریرات درس استادش شیخ محمد عبده می نویسد: «تحريف بر دو معنی اطلاق می شود. معنای اول که متبادر به ذهن است این است که گفتار را بواسطه حمل بر غیر ما وضع له تأویل می کردند. دلیل تبادر این معنی این است که آنها بشارات نازل شده در مورد پیامبر اسلام (ص) و حضرت مسیح (ع) را این چنین تأویل کرده و این دو پیامبر را انکار می نمایند. معنای دوم این است که کلمه یا کلماتی را از جایی از کتاب برداشته و در جای دیگر آن قرار می دهند، همچنان که مطالبی که از حضرت موسی (ع) و انبیاء دیگر بر جای مانده بود را با مطالبی که با فاصله زمانی زیاد نوشته شده در هم آمیختند.»<sup>۱</sup>

۵) مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: «خدای تعالی این طایفه از یهود را این طور توصیف نموده که کلمات کتاب خدا را تحریف می کنند یا به اینکه جای آنها را تغییر می دهند و پس و پیش می کنند و یا آنکه بعضی از کلمات را به کلی می اندازند و یا کلماتی از جانب خود به کتاب اضافه می کنند. همچنان که تورات فعلی دچار چنین سرنوشتی شده است، یعنی بسیاری از مطالibus آسمانی نیست. و یا به این است که آنچه از موسی و سایر انبیاء در تورات آمده، تفسیرش کرده‌اند به غیر آنچه مقصود بوده و معنای حقیقی آن را رها کرده، معنای تأویلی برای آن کرده‌اند. همچنان که بشارتهایی که در تورات درباره آمدن رسول الله (ص) آمده بود و قبل از بعثت آن حضرت، آنچه درباره عیسی به عنوان بشارت وجود داشت، همه را تأویل کردن و گفتند: نه عیسایی آمده و نه محمدی و ما اکنون متظر آمدنشان هستیم.»<sup>۲</sup>

۱ - رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۴۰.

۲ - طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۴، ص ۳۶۴.

۶) مرحوم طبرسی می فرماید: «گروهی از یهود، کلمات و احکام الهی را تحریف و جابجا می کردند. مجاهد گفته: مراد از «کلم» در «یحرفون الكلم عن مواضعه» تورات است، زیرا آنها صفات پیامبر را که در تورات بود کتمان می کردند.<sup>۱</sup>

از مطالبی که نقل کردیم روشن می شود که تحریف مذکور در آیات قرآن، هم شامل تبدیل و تغییر الفاظ می شود به واسطه افرودن یا کاستن الفاظ در کتابهایشان و هم شامل تأویلات نادرست درباره معانی الفاظ آن کتابها می شود به گونه ای که این تأویلات نه پشتوانه نقلی صحیح دارد و نه عقل سليم آنها را می پذیرد، و همچنین شامل حمل کلام پیامبر (ص) بر غیر مقصود آن حضرت می گردد.

**۱-۴) دلائل و قرائن عدم مطابقت تورات و انجیل موجود با تورات و انجیل نازل شده**

يهودیان قدیم بر این باور بودند که تورات، نوشته خود حضرت موسی (ع) است و حتی برخی از آنها قائل بودند که تورات دو هزار سال پیش از خلق جهان وجود داشته است . تا اینکه «ابراهیم بن عزراء» - یکی از دانشمندان یهودی - در قرن ۱۲ میلادی برای اولین بار منکر این مطلب شد، ولی چون جرأت تصریح به آن را نداشت، در تفسیر خود بر سفر تنشیه به صورت رمزآلود در این باره سخن گفت. حدود پنج قرن بعد یعنی در قرن ۱۷ میلادی «باروخ اسپینوزا»، عبارت ابن عزراء را رمزگشایی نموده و توضیح داد و خودش نیز ادله و قرائن دیگری را بر آنها افزود.<sup>۲</sup> بالاخره در قرن ۱۸ میلادی، جریان روشنگری واقع شد و مردم فهمیدند که هیچ چیزی در عالم از سرپنجه کاوشگرانشان در امان نیست و متدهای تجربی می توانند

۱ - طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ص ۸۵

۲ - رک: مصنف واقعی اسفار پنجمگانه، باروخ اسپینوزا، ترجمه آل بویه علیرضا، فصلنامه هفت آسمان، ش ۱.

هر چیزی را در عالم کشف کند. عصر روشنگری موجب تحول عظیمی در جهان غرب شد.

اندیشه مدرنیته یا مدرنیسم در این زمان به وقوع پیوست که می‌گفت: آنچه که مربوط به سنت است باید از نو مورد مطالعه تجربی قرار گیرد، اگر جواب داد بپذیریم والا کنارش بگذاریم، از جمله کتاب مقدس که باید با روش تجربی مورد بررسی واقع شود. در اثر این مطالعه و بررسی، نتیجه گرفتند که این کتاب یک کتاب تاریخی است که حدود ۹۰۰ سال بعد از حضرت موسی (ع)، تورات نوشته شده و به صورت تألیف از منابع دیگر است.

در اثر دقیق و ظرافت این پژوهشها، حجیت کتاب مقدس زیر سؤال رفت. حال به چند نمونه از این ادله و قرائن که از زمان ابن عزراء تا کنون، کشف و بیان شده است، اشاره می‌شود:

(۱) در سفر پیدایش ۶:۱۲، درباره مهاجرت حضرت ابراهیم به کنعان آمده است: «در آن وقت، کنعانیان در آن زمین بودند.» این جمله زمانی نوشته شده است که کنunanیان دیگر سرزمین کنعان نبوده‌اند. در حالیکه این سرزمین، چندین سال بعد از حضرت موسی (ع) فتح شد و تا آن زمان کنunanیان در آنجا ساکن بوده‌اند. پس معلوم می‌شود که این عبارت، نوشته حضرت موسی (ع) نیست.

(۲) در سفر تثنیه ۱۱:۳، می‌خوانیم: «زیرا که عوج ملک باشان، از بقیه رفاعیان تنها باقی مانده بود. اینک تخت خواب او تخت آهنین است آیا آن در ربت بنی عمون نیست. و طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع بحسب ذراع آدمی می‌باشد.» در حالیکه این تخت قرنها پس از حضرت موسی (ع) و توسط حضرت داود (ع) کشف شده است.

(۳) در ابتدای باب ۲۷ سفر تثنیه آمده است: «و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید. و در روزی که

از اردن به زمینی که یهوه، خدایت، به تو می‌دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ برپا کرده، آنها را با گچ بمال. و بر آنها نقامی کلمات این شریعت را بنویس » سپس در صحیفه یوشع ۳۰:۳۲ نوشته شده است که: «آنگاه یوشع مذبحی .... بنا کرد چنانکه موسی ... امر فرموده بود... و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنی اسرائیل مرقوم ساخت.» رییان یهود گفته‌اند: تعداد این سنگهایی که تمام تورات بر آنها نوشته شده، دوازده عدد بوده است. در حالیکه تورات موجود را با این حجم زیاد نمی‌توان بر روی دوازده سنگ نوشت. پس تورات موسی (ع)، بسیار کم حجم تراز تورات موجود بوده است. عبارات دیگری نیز وجود دارد که دلالت دارند تورات به صورت لوح نوشته هایی به موسی (ع) اعطاء شده بود. از جمله: خروج ۱۸:۳۱، «و چون گفتگو را با موسی در کوه سینا به پایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.» خروج ۱۵:۳۲، «آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست وی بود، و لوحها به هر دو طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود . و لوح ها صنعت خدا بود و نوشته، نوشته خدا بود، منقوش بر لوحها.» خروج ۱۹:۳۲، «و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسید و گوساله و رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد و لوحها را از دست خود افکنده، آنها را زیر کوه شکست.» ۴) وجود گزارشهایی با صیغه غایب در مورد زندگی و حتی رحلت و دفن حضرت موسی (ع) در تورات: خروج ۱۰:۲؛ «و چون طفل نمو کرد، وی را نزد دختر فرعون برد و او را پسر شد و وی را موسی نام نهاد.» خروج ۱۱:۲؛ «چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد.»

خروج ۳:۱؛ «موسی گله پدر زن خود، یترون، کاهن مديان را شبانی می کرد.»

تشنيه ۳۴:۷؛ «و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت و نه چشمش تا رونه

قوتش کم شده بود.»

تشنيه ۳۴:۶؛ «و را در زمین موآب... دفن کرد واحدی قبر او را تا امروز ندانسته است.»

در هیچ یک از این موارد نه کلام از جانب خداوند ایراد شده و نه از جانب موسی (ع)،

بلکه فرد مورخی تمام این وقایع را بعد از وقوع گزارش کرده است. در عبارت اخیر، کلمه «تا

امروز» نشان می دهد که بین رحلت موسی (ع) و زمان نوشتار اسفار خمسه، زمان معنابهی

فاصله افتاده است.

۵) در موارد متعددی، از تورات نازل شده به صورت غائب یاد شده است:

خروج ۲۴:۱۲؛ «و خداوند به موسی گفت: «نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوحهای

سنگی و تورات و احکامی را که نوشتہام تا ایشان را تعلیم نمایی، به تو دهم.»

تشنيه ۳۱:۹؛ «و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لاوی کهنه ... و به جمیع مشایخ

اسرائیل سپرد.»

تشنيه ۳۱:۲۶-۲۶؛ «چون موسی نوشتند کلمات این تورات را در کتاب، تماماً به انجام

رسانید، موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را بر می داشتند، وصیت کرده، گفت : این

کتاب تورات را بگیرید و...»

۶) در تشنيه ۳۱، آمده است: «این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد

یهوه، خدای خود، بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد.» ولی در اول پادشاهان ۸:۹، آمده

که «در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت.»

در اینجا دو احتمال مطرح است: الف) کتاب تورات همین دو لوح سنگی بوده که در این صورت با حجم تورات موجود ناسازگار است. ب) تورات از میان تابوت مفقود شده که ممکن است موقعی که فلسطینیان پس از غلبه بر اسرائیل، تابوت مزبور را گرفته و هفت ماه نزد خود نگه داشتند (۱ سموئیل ۴ و ۵ و ۶) گم شده باشد.

عجیب این است که حلقیای کاهن پس از سالها مدعی شد تورات را پیدا کرده است : پادشاهان ۲۲:۸، «وحلقیا، رئیس کهنه، به شافان کاتب گفت: کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام» پادشاه با دیدن این کتاب گفت: «غضب خداوند که بر ما افروخته شده است، عظیم می‌باشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هر آنچه درباره ما مكتوب است، عمل نمایند.» (۲ پادشاهان ۲۲:۱۳). از این جمله برمی‌آید که سالهای متمادی تورات ناپدید شده و در دسترس نبوده است. عزرا نیز که از نوادگان حلقیا بوده، کاتب ماهری برای تورات به شمار می‌رفته است. (عزرا ۷:۶ و ۱۱ و ۱۲)

در سفر نحمیا ۳:۱-۸، آمده است: «تمامی قوم ... به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را ... بیاورد . و عزرای کاهن، تورات را ... آورد و آن را در سعه پیش دروازه آب از روشنایی صبح تا نصف روز، در حضور مردان و زنان و هر که می توانست بفهمد خواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا گرفتند.»

و در نحمیا ۸:۱۸ آمده: «هر روز از روز اول تا روز آخر، کتاب تورات خدا را می خواند و هفت روز عید را نگاه داشتند و در روز هشتم، محفل مقدس بر حسب قانون برپا شد.» حال معلوم نیست که عزرا تورات را از حافظه خویش نوشته یا اینکه از روی نسخه‌ای که حلقیای کاهن پیدا کرده بود نوشته است. ویل دورانت در این باره می‌گوید:

«آیا آن (کتاب شریعت موسی) چه بوده است؟ این کتاب درست همان کتاب عهد، که یوشیّا [پادشاه زمان حلقیا] پیش از آن بر مردم خوانده بود نیست. چه در کتاب عهد ، تصریح شده است که آن را در مدت یک روز دوبار بر یهودیان فرو خوانند، در صورتی که خواندن کتاب دیگر محتاج یک هفته تمام وقت بود.»<sup>۱</sup>

(۷) ارائه تصاویر زشت، زننده و نامناسب از خدا و پیامبران و دادن نسبتهای ناروا به ایشان در تورات موجود:

– پیدایش ۱۶:۲؛ «و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت : از همه درختان باعث بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهر نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.» در حالیکه آدم (ع) از آن درخت خورد و نمرد، پس خدا به او دروغ گفته بود.

– پیدایش ۳:۲؛ «پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت ». یعنی خداوند بعد از آفریدن آسمان و زمین در شش روز، روز هفتم را به استراحت پرداخت.

– پیدایش ۲۰-۲۱:۱۸؛ «پس خداوند گفت: چون که فریاد سدهم و عموره زیاد شده است و خطایای ایشان بسیار گران، اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده بالتمام کرده‌اند والا خواهم دانست.» یعنی خدا نسبت به حوادث روی زمین جاهل و بی خبر است لذا گاهی از آسمان پایین می‌آید تا بفهمد چه خبر است.

– پیدایش ۸:۳؛ «و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باع می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باع پنهان کردند.»

---

۱ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۳۸۲.

- پیدایش ۶:۶؛ «و خداوند پشمیان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود

محزون گشت.»

- پیدایش ۳۲:۲۴؛ «و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشته می‌گرفت. و

چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشته گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم. به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافته...»

- پیدایش ۹:۲۰-۲۲؛ «و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشیده، مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد.»

- پیدایش ۱۹:۳۰-۳۸؛ «و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد ... و دختر بزرگ به کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان، به ما درآید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد... آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد...»

۸) عهد قدیم از سه بخش تشکیل می‌شود:

الف) اسفار الناموس: اسفار پنجگانه‌ای که به موسی (ع) نسبت داده می‌شوند یعنی اسفار پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه. این بخش هم از جانب یهودیان عبرانی (عبرانیین) و هم

از طرف یهودیان سامری (سامریین) مورد پذیرش واقع شده و به اسم «تورات» شهرت یافته است.

ب) اسفار انبیاء: حوادثی را که بعد از حضرت موسی (ع) تا ویرانی هیکل مقدس برای عبرانیین واقع شده را در بر می‌گیرد. این بخش فاصله زمانی بین سالهای ۱۳۰۰ قبل از میلاد تا ۲۰۰ قبل از میلاد یعنی بیش از هزار سال را شامل بوده و به دو جزء تقسیم می‌شود: ۱) انبیاء متقدم: یوشع، داوران، اول سموئیل، دوم سموئیل، اول پادشاهان و دوم پادشاهان . ۲) انبیاء متأخر: اشعیا، ارمیا، حزقیال، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حقوق، صفنيا، حجی، زکریا و ملاکی.

ج) اسفار کتابها که به سه جزء تقسیم می‌شود: ۱) مزامیر، امثال سلیمان و ایوب. ۲) روت، غزل غزلهای سلیمان، جامعه، مرائی ارمیا و استر. ۳) دانیال، عزرا، نحemia، اول تواریخ و دوم تواریخ.

مجموع تمامی این اسفار، ۳۹ سفراست. حال بر فرض اینکه قرآن به نفع تورات کنونی شهادت داده و آنرا تأیید نموده است، این شهادت شامل حال بقیه اسفار که بیش از  $\frac{3}{4}$  عهد قدیم را تشکیل می‌دهند نمی‌شود.

۹) پدر دیفو - مدیر مدرسه کتاب مقدس در قدس - در مقدمه خود بر ترجمه اسفار خمسه، چهار مورد را به عنوان مشکلات تورات ذکر می‌کند:

«سنت یهودی تا دوره قرون وسطی، کاملاً مورد پذیرش واقع شده بود و از بارزترین مسلماتش این بود که اسفار پنجگانه به دست خود حضرت موسی (ع) نوشته شده است. ولی از قرن ۱۶ میلادی، بعد از اینکه تورات مورد نقادی قرار گرفت، این فکر مورد تردید واقع شد

و دانشمندان به بسیاری از مطالب خلاف منطق پی بردند. از جمله اینکه : الف ) محال است

حضرت موسی خودش چگونگی وفات خود را بنویسد.

ب) با وحی الهی جور درنمی آید که در یک سفر (سفر پیدایش)، جریان خلقت یک بار از خدایی به نام «یهوه» و بار دیگر از خدایی موسوم به «الوهیم» نازل شود.

ج) رویدادهای تاریخی و نظریات علمی که در تورات آمده، با تاریخ و علوم تجربی ناسازگار است. زیرا نویسنده‌گان آن ملتزم به امور دینی بودند و به تاریخ و علم، همت نگماشته بودند در نتیجه به تناقض گویی افتاده‌اند. از جمله این موارد است: ۱) خلقت جهان ۲) تاریخ خلقت جهان و آفرینش انسان ۳) جریان طوفان نوح (ع) علم به ضرس قاطع رد می‌کند که پیدایش هستی ۴۰۰۰ سال ق.م صورت گرفته و یا طوفان نوح تمام سطح کره زمین را فرا گرفته باشد.

د) شورای دوم جهانی واپتکان با حضور ۲۲۵۰ تن از کشیشان کلیسا تشکیل شد و پس از سه سال مناقشه (۹۶۵ تا ۹۶۲ م)، محال بودن توافق و سازگاری بین مطالب تورات و علوم جدی را درک کردند و حکم به عدم عصمت متون دینی کرده و این متون را در موضع شک و تردید قرار دادند.<sup>۱</sup>

(۱۰) موریس بوکای می‌گوید : «عهد قدیم از مجموعه اسفاری تشکیل یافته که در اندازه‌های مختلف و به زبانهای گوناگونان، با تکیه بر سنت شفاهی در طی نه قرن نوشته شده و بارها مورد تصحیح و تکمیل واقع شده است. عهد قدیم قبل از اینکه به صورت اسفار درآید، ستی بوده که فقط خوانده می‌شده و غیر از حافظه مردم، سندي نداشته است . کتابت و نوشтар، تنها بعد از استقرار و سکونت یهودیان در سرزمین کنعان یعنی (۱۳۰۰ ق.م) برای حفظ

---

۱ - احمد عمران، القرآن و المسيحیه فی المیزان، ص ۳۶۴

سنت یهودی به کار گرفته شده است... آنچه که عهد قدیم روایت می‌کند با جریان تاریخی رویدادها سازگار نیست. شکل اولیه کتب عهد قدیم، تنها چند قرن اندک قبل از میلاد مسیح و

شکل نهایی آن در قرن اول میلادی تنظیم شده است.<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه، تورات کنونی - در مجموع - بعد از حضرت موسی (ع)، در زمانهای متفاوت و با افکار و اندیشه‌های مختلف نوشته شده و یهودیان بخاطر انعکاس دادن اخلاق، تاریخ، آرزوها و دغدغه‌هایشان دست به نگارش آن زده‌اند و اولین هدف آنها در این میان، نشان دادن قوم اسرائیل به عنوان قوم مقرّب به خداوند - تعالی - و برتری داده شده بر اقوام دیگر، بوده است. و به دلیل کثرت افرادی که در نگارش آن دست داشته‌اند، پر است از خطاء و افتراق و تناقض.<sup>۲</sup>

تا اینجا در مورد تورات بود، درباره انجیل وضع بدتر است. زیرا:  
اولاً: آنچه قرآن به نفع آن شهادت داده و تأییدش می‌کند، انجیل واحد است نه انجیل اربعه.

ثانیاً: این انجیل واحد از سوی خداوند بر مسیح (ع) نازل شده است، نه اینکه سالها بعد از آن حضرت به دست دیگران نوشته شده باشد.

ثالثاً: پ‌فرض اینکه این شهادت، شامل حال انجیل کنونی شود، عهد جدید ۲۷ کتاب را دربرمی‌گیرد که تنها به چهارتای آنها انجیل اطلاق می‌شود. پس تأیید قرآن فقط در خصوص ۱۵٪ عهد جدید است نه کل آن.

- انجیل اربعه بعد از حضرت عیسی (ع) و در زمانهای مختلف (بین ۶۵ تا ۱۱۵ م) و به زبانهای گوناگون نوشته شده‌اند در حالیکه انجیل حقیقی در زمان حضرت عیسی و بر خود او

۱ - همان، به نقل از: موریس بوکای، دراسه الکتب المقدسه على ضوء المعارف الحديثة، ص ۲۳.

۲ - طنطاوی، محمد، بنواسرائیل فی القرآن و السنّه، ص ۷۲.

نازول شده بود: «بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا م وعظه کرده، می‌گفت: وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان

<sup>۱</sup> بیاورید.»<sup>۱</sup>

– انگیزه نویسنده‌گان انجیل اربعه از نوشتن آن، ارائه گزارشی از زندگانی، رفتار و گفتار حضرت عیسی و یارانش بوده است و به هیچ وجه در صدد ثبت وحی الهی نبوده اند: «از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تأليف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز، تا صحت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.»<sup>۲</sup>

– اساساً وحی با آن معنایی که در اسلام مطرح است، در مسیحیت وجود ندارد، چرا که آنها حضرت عیسی (ع) را پیامبر نمی‌دانند بلکه او را خدای مجسم می‌پنداشند که آمده است تا فدای گناهان بشر گردد:

«نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود.»<sup>۳</sup>

– تناقضات و مطالب ضد و نقیض فراوانی در جای جای انجیل اربعه به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد ناقل و راوی جریانات و حوادث عصر عیسی مسیح (ع)، حواریون و شاهدان عینی این وقایع نبوده و این مطالب از الهام الهی صادر نشده‌اند. از جمله این تناقضات، عبارتند از:

۱ - مرقس ۱:۱۴-۱۵. و نیز رک مرقس ۶:۱۵.

۲ - لوقا ۱:۴-۱.

۳ - اول یوحنا ۴:۱۰.

۱) در انجیل مرقس ۲:۱، آمده است : «چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است، اینکه رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد ». اولاً: این مطلب در «اشعیا» وجود ندارد بلکه از «ملاکی» نقل شده. ثانیاً: در «ملاکی» به جای عبارت «پیش روی تو»، «پیش روی من» ذکر شده است: «اینکه من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت». <sup>۱</sup>

۲) در انجیل متی ۱:۶-۱:۱۶، نسب عیسی مسیح (ع) به سلیمان بن داود می رسد ولی در لوقا ۳:۲۳-۳:۳۸، نسب آن حضرت به ناتان بن داود می رسد که این دو نسب نامه کاملاً مغایر یکدیگرند.

۳) در جریان اخراج روح ناپاک از یک دختر؛ متی ۱۵:۲۲، مادر آن دختر را زنی کنعانی معرفی می کند، در حالیکه مرقس ۷:۲۶، او را زنی یونانی از اهل فینیقیه صوریه می داند.

۴) در متی ۲۶:۴۷-۲۶:۴۹ و مرقس ۱۴:۴۶-۱۴:۴۷، یهودای اسخريوطی بوسیله بوسیدن و سلام دادن به حضرت مسیح، او را به لشکریان نشان می دهد ولی در یوحنا ۱۸:۸ آن حضرت خود را تسليم لشکریان می کند.

- خود کتاب مقدس تصریح می کند که اولاً: انجیل حقیقی یکی بوده است نه چهار تا، ثانیاً: برخی در صدد تحریف و تبدیل انجیل مسیح (ع) برآمده بودند و ثالثاً: انجیل حقیقی وحی الهی بوده است نه ساخته دست بشر: «تعجب می کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی گردید به سوی انجیلی دیگر، که (انجیل) دیگر نیست . لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می سازند و می خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند . بلکه هرگاه ما هم یا فرشته ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما بآن بشارت دادیم به شما رساند،

---

۱ - ملاکی ۱:۳.

اناتیما باد چنانکه پیش گفتیم، الان هم باز می گوییم: اگر کسی انجیل ی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد، اناتیما باد ... اما ای برادران، شما را اعلام می کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست. زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به کشف عیسی

<sup>۱</sup> مسیح.»<sup>۱</sup>

- مرحوم علامه می فرماید: «قرآن اصرار دارد که همیشه از کتاب عیسی به لفظ انجیل تعبیر کند نه اناجیل، و نیز اصرار دارد آن انجیل را از ناحیه خداوند بداند . با در نظر گرفتن اینکه انجیلها متعدد هستند و از آنها آنچه قبل از قرآن و در عصر نزول آن در دست مردم موجود بوده چهار عدد بود: ۱) لوقا ۲) مرقس ۳) متی ۴) یوحنا. معلوم می شود از ایها آن انجیلی که از ناحیه خدای تعالی نازل شده یکی بوده و این انجیلها کتاب آسمانی نبوده یعنی همه انجیلهای موجود، دست خورده و تحریف شده‌اند.»<sup>۲</sup>

## (۲) بشارت به بعثت پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل:

یکی از مسائلی که قرآن کریم، درباره تورات و انجیل بدان اشاره دارد ، وجود بشارتهای انبیای گذشته یعنی حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام در این دو کتاب است . در این خصوص به آیاتی از قرآن استدلال شده که به بررسی مهمترین آنها می پردازیم:

۱) وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلٍ يَسْتَقْتَلُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ»<sup>۳</sup> (و هنگامی که از جانب خدا کتابی برایشان آمد که آنچه را با خود داشتند تأیید می کرد، و از پیش [با آن] بر کفار پیروزی

۱ - غلطیان ۱:۶-۱۲.

۲ - المیزان، ج ۳، ص ۹.

۳ - بقره / ۸۹.

می جستند، ولی همین که آنچه را می شناختند بر ایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد).

در شأن نزول این آیه از ابن عباس نقل شده است: «میان یهود خیر و قبیله غطفان، جنگ و درگیری بود و هرگاه با هم درگیر می شدند، یهود خیر شکست می خورد، پس یهودیان چنین دعا می کردند: پروردگارا به حق پیامبر امی که وعده دادی او را در آخر الزمان مبعوث می کنی از تو می خواهیم که ما را پیروز گردانی. و با خواندن این دعا بر قبیله غطفان، غالب می شدند. اما هنگامی که خداوند، پیامبر اکرم (ص) را مبعوث فرمود، یهودیان او را انکار کردند. پس این آیه نازل شد.»<sup>۱</sup>

روایات فراوانی به این مضمون در تفاسیر وارد شده است، البته در بیشتر آنها به جای «غطفان»، «اووس و خزرج» ذکر شده است. به عقیده برخی از مفسران، <sup>۲</sup> منشأ این عرفان و شناختی که در آیه آمده، بیان اوصاف پیامبر (ص) در تورات بوده است. ولی به هر حالت نمود که حتماً اوصاف پیامبر (ص) در تورات بیان شده است، چرا که شاید یهودیان بواسطه سنت شفاهی خویش، نسبت به قرآن کریم و پیامبر (ص) شناخت پیدا کرده بودند.

(۳) «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...»: (کسانی که به ایشان کتاب داده ایم، او (پیامبر (ص)) را همچون پسرانشان به خوبی می شناسند.)

در مورد این آیه نیز عده‌ای از مفسران<sup>۱</sup> قائل شده اند که عامل این شناخت، ذکر اسم و اوصاف حضرت پیامبر (ص) در تورات و انجیل بوده است ولی همانطور که در مورد آیه

<sup>۱</sup>- واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، ج ۱، ص ۳۱.

<sup>۲</sup>- از جمله: طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۶۲ و مکارم شیرازی، ناصر، نمونه، ج ۱، ص ۳۴۴ و آلوسی، سید محمود، روح المعنی، ج ۱، ص ۳۲۰.

<sup>۳</sup>- بقره / ۱۴۶ و انعام / ۲۰.

پیشین گفتیم، در این آیه نیز از خود عبارت، چنین چیزی استفاده نمی‌شود . آلوسی در تفسیر خود ذیل این آیه گفته است: «از آنجا که فقط اهل کتاب در این آیه ذکر شده است نه دیگران، نتیجه می‌گیریم که این شناخت نسبت به پیامبر (ص) مستند به کتاب ایشان یعنی تورات و انجیل است.»<sup>۲</sup>

ولی همچنانکه قبل<sup>۳</sup> اشاره شد ممکن است این شناخت از طریق سنت شفاهی اهل کتاب، حاصل شده باشد. پس این استدلال نیز چاره ساز نیست.

فخر رازی در جواب از این اشکال که : توصیف پیامبر (ص) در تورات و انجیل یا توصیف تفصیلی و با تمام جزئیات زمانی و مکانی و ... است و یا توصیف اجمالی است، در صورت اول می‌بایست تمام اهل عالم از خصوصیات بعثت پیامبر و اوصاف شخصی او مطلع می‌شدند، چرا که تورات و انجیل نزد همه مردم جهان شناخته شده بوده است، و اگر چنین می‌شد، هیچ یک از یهود و نصاری نمی‌توانستند نبوت آن حضرت را انکار کنند . در صورت دوم نیز قطع به صدق نبوت آن حضرت حاصل نمی‌شد. می‌گوید : «این اشکال در صورتی متوجه ما می‌شود که معتقد باشیم علم به نبوت پیامبر (ص) تنها از وجود اوصاف آن حضرت در تورات و انجیل حاصل می‌شود، در حالیکه ما چنین اعتقادی نداریم بلکه می‌گوییم : پیامبر (ص) ادعای نبوت کرد و معجزه آورد و هر کس چنین باشد به راستی پیامبر است . این یک برهان است و برهان مفید یقین است.»<sup>۴</sup>

۱ - از جمله: بلاغی نجفی، محمد جواد، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۳۷ و فیض کاشانی، ملا محسن، صافی، ج ۱، ص ۲۰۰ و مغنية، محمد جواد، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۳ و طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲ - آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۳ - فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۱۱.

۳) «...وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِّنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ...»<sup>۱</sup>: (کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم می‌دانند که آن [قرآن] از طرف پروردگاری شده است). به این آیه استدلال شده است که علم به حقانیت قرآن بواسطه ذکر اوصاف و ویژگیهای آن در تورات و انجیل حاصل شده<sup>۲</sup> و از سوی دیگر، این علم مستلزم علم به حقانیت آورنده قرآن یعنی پیامبر اکرم (ص) می‌باشد. ولی این استدلال، ناتمام است زیرا ممکن است آگاهی یافتن اهل کتاب بر حقانیت قرآن بواسطه تأمل در آیات آن و پی بردن به مطابقت قرآن با تورات و انجیل در مبانی و اصول کلی مثل توحید، نبوت و معاد باشد. پس وجود بشارات در تورات و انجیل، از این آیه هم استفاده نمی‌شود.

۴) «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَ اَعْكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَفَرَأَتُمْ وَأَخَذْنَقُ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفْرَرَنَا قَالَ فَآشْهَدُوكُمْ وَإِنَّا مَعَكُمْ مِّنَ الشَّاهِدِينَ»<sup>۳</sup>: (و [به خاطر بیاورید] هنگامی را که خداوند از پیامبران [و پیروان آنها] پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. سپس خداوند به آنها فرمود: آیا به این موضوع اقرار دارید و بر آن پیمان مؤکد بستید؟ گفتند : آری اقرار داریم . خداوند به آنها فرمود: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم).

مرحوم شیخ مفید، این آیه را در شمار آیات دال بر وجود بشارتهای انبیای پیشین بر پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل آورده است.<sup>۴</sup> مرحوم بلاغی در ذیل این آیه می‌فرماید : «همانا

۱ - انعام/۱۱۴.

۲ - فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۵۰ و مکارم شیرازی، ناصر، نمونه، ج ۵، ص ۴۱۰ و فرشی، سید علی اکبر، احسن الحديث، ج ۳، ص ۲۹۶.

۳ - آل عمران(۳)/۸۱.

۴ - شیخ مفید، محمدين محمد، تفسیر القرآن المجيد (المستخرج من ثراث الشیخ المفید رحمه ا...)، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

رسول خدا (ص)، بارزترین فرد پیامبران است در این میثاق، به دلیل اینکه بشارتهای صریح در تعیین او، در کتابهای سایر پیامبران وجود دارد.<sup>۱</sup> بعضی از مفسرین نیز از کلمه «النصرة» در آیه شریفه، استفاده کرده‌اند که یاری دادن هر پیامبری نسبت به پیامبر بعد از خود، به واسطه بشارت دادن به آمدن اوست.<sup>۲</sup> و عده‌ای هم در این زمینه، متمسک به روایات شده‌اند : مثلاً از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است «إِنَّ اللَّهَ أَخْذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نَبِيِّنَا (ص) أَنْ يُخْبِرُوا أَمْهُمْ بِمَبْعَثِهِ وَنَعْتَهِ وَيُبَشِّرُوهُمْ بِهِ وَيُأْمِرُوهُمْ بِتَصْدِيقِهِ». <sup>۳</sup> در مقابل این عده، برخی از مفسرین هم قائل شده‌اند که: «گرفتن پیمان از پیامبران، همراه با گرفتن پیمان از پیروان آنها است و موضوع پیمان این بود که اگر پیامبری بیاید که دعوت او هماهنگ با دعوت آنان باشد و نشانه‌های او با آنچه در کتب آسمانی آنها آمده موافق باشد (و به این ترتیب حقانیت او ثابت گردد) باید نه تنها به او ایمان بیاورند بلکه به یاری اش برخیزند».<sup>۴</sup>

به هر حال، چه مانند دسته اول بگوئیم در این آیه از پیامبران پیمان گرفته شده که به آمدن پیامبر بعد از خود بشارت دهند و چه همانند گروه دوم قائل شویم که این آیه می‌فرماید در صورت احراز حقانیت پیامبری برای پیروان پیامبر پیشین لازم است به حمایت از او بستابند، این آیه شریفه نیز مانند آیات قبل صراحة ندارد در اینکه بشارت به مبعث پیامبر اسلام در تورات و انجیل کنونی موجود است، بلکه نهایت چیزی که از این آیه استفاده می‌کنیم این است که هر پیامبری خبر آمدن پیامبر بعدی را به پیروان خویش ابلاغ نموده است، اعم از اینکه این خبر در کتاب آسمانی او، وجود داشته باشد یا نه. بر فرض اینکه بشارت به بعثت پیامبر لاحق

۱ - بлагی نجفی، محمدجواد، آلاء الرحمن في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲ - المیزان، ج ۳، ص ۳۳۲؛ تفسیر الکاشف، ج ۲، ص ۱۰۰ و طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، ج ۵، ص ۲۱۵.

۳ - مجمع البيان، ج ۲، ص ۷۸۴ و فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی، ج ۱، ص ۱۵۸ و قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، کنز الدقائق، ج ۳، ص ۱۴۴.

۴ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۳۸.

حتماً در کتاب آسمانی پیامبر سابق ذکر شده باشد، این حکم در مورد تورات و انجیل موجود، صادق نیست، چرا که قبلًاً ثابت شد که اینها کتاب آسمانی نیستند و تمامی سخنان حضرت موسی و حضرت عیسیٰ علیهم السلام را نیز در برنمی‌گیرند.

۵) «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَأِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...»<sup>۱</sup> : (و هنگامی را به یاد آور که عیسیٰ پسر مريم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تورات را که پیش روی من است تصدیق می‌کنم و به پیامبری که پس از من می‌آید و نامش احمد است، مژده می‌دهم). می‌بینیم که در این آیه نیز همانند آیات گذشته، سخنی از ذکر این بشارت در انجیل نیامده است. مرحوم علامه می‌فرماید: «این جمله، یعنی «و مبشرًا برسول يأتى من بعدى» هر چند تصريح به بشارت کرده، الا اينکه دلالت ندارد بر اينکه در کتاب عیسیٰ (ع) وجود داشته است.»<sup>۲</sup>

با وجود این بسیاری از مفسرین،<sup>۳</sup> تلاش کرده‌اند تا وجود این بشارت در انجیل اربعه را به اثبات برسانند، و حتی برخی، کتاب مستقلی در این زمینه نوشته‌اند.<sup>۴</sup> اما به نظر می‌رسد تمامی این تلاشها بی فایده است، بدلیل اینکه: اولاً: همانطور که گذشت، انجیل موجود، هیچکدام انجیل نازل شده بر حضرت عیسیٰ (ع) نمی‌باشند. آلوسی در این باره می‌گوید: «فماهی (انجیل اربعه) الا کتواریخ و تراجم فیها

۱ - صف(۶۱) / ۷

۲ - المیزان/ج ۱۹، ص ۲۵۳

۳ - از جمله: فخر الدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۵۲۸ و ۵۲۹، ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، ج ۲۸، ص ۱۶۴ و صادقی تهرانی، محمد، الفرقان، ج ۲۸، ص ۳۰۵ - ۳۱۲

۴ - مانند: «محمد رسول، هکذا بشرط الأنجليل» تأليف: بشري زخاري ميخائيل، «محمد رسول الله في بشارات الأنبياء» تأليف محمد عبدالغفار، «البشارات و المقارنات» و «رسول الإسلام في الكتب السماوية» تأليف: محمد صادقی تهرانی و «احمد موعود انجيل» تأليف جعفر سبحانی.

شرح بعض أحوال عيسى (ع) ولادة و رفعاً و نحو ذلك و بعض كلمات له عليه السلام على نحو

بعض الكتب المؤلفة في بعض الأكابر والصالحين فلا يضر اهمالها بعض الأحوال والكلمات التي نطق

القرآن العظيم بها كلامه عليه السلام ففي المهد وبشارته بنينا صلی الله عليه وآله وسّلم.<sup>۱</sup>

ثانياً: كلامه ای که در انجیل یوحنا با کلمه «احمد» مطابقت داده شده است، کلمه «فار قلیط»

به معنی «تسلى دهنده» است، در حالیکه تقریباً در تمامی موارد استعمال آن، قرینه وجود دارد

که مراد از آن «روح القدس» می‌باشد: «و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلى دهنده ای دیگر به

شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول

کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسید و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در

شما خواهد بود.»<sup>۲</sup> مثلاً: اگر در اینجا «فار قلیط: تسلى دهنده» را برداریم و به جایش «احمد»

بگذاریم «احمدی دیگر» معنی نمی‌دهد. از سوی دیگر در خود عبارت «تسلى دهنده» «تفسیر

شده به «روح راستی» که قابل رؤیت هم نیست. و نیز این عبارت که «در شما خواهد بود» با

روح القدس سازگار است نه با پیامبر (ص). همچنین از این فقره برمی‌آید که خود مخاطبین

یعنی حواریون حضرت عیسی (ع) آن تسلى دهنده را درک کرده و خواهند شناخت، که این

هم با پیامبر اسلام نمی‌سازد.

«لیکن تسلى دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به

شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.»<sup>۳</sup> «لیکن چون تسلى دهنده

که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر

۱ - آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۸۱.

۲ - یوحنا ۱۴: ۱۶-۱۷.

۳ - یوحنا ۱۴: ۲۶.

من شهادت خواهد داد.»<sup>۱</sup> از این دو فقره علاوه بر آنچه گفتیم، استفاده می‌شود که تسلی دهنده، مقامی پایین‌تر از حضرت عیسی (ع) دارد که باز با اعتقاد ما مسلمانها که پیامبر (ص) را سید المرسلین می‌دانیم، جور درنمی‌آید.

«و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.»<sup>۲</sup> ... «و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد.»<sup>۳</sup>

ثالثاً : گفته شده است که واژه «فارقلیط» یا «بارکلیت» در اصل، «بیر کلتوس» یا «پریکلیتوس» به معنی احمد و ستوده بوده که آنرا تحریف کرده و به جایش «بارکلتوس» یا «پرالکلیتوس» گذاشته‌اند، که به معنای تسلی دهنده است.<sup>۴</sup> با توجه به اینکه نسخه‌هایی از کتاب مقدس مربوط به چند قرن قبل از اسلام در موزه‌های اروپا نگهداری می‌شود و این نسخه‌ها با کتاب مقدس موجود مطابقت دارد،<sup>۵</sup> اثبات ادعای فوق، مشکل یا محال به نظر می‌رسد . از سوی دیگر انجیل یوحنای زبانی نوشته شده ولی حضرت عیسی (ع) به زبان عبری آرامی سخن می‌گفته است، پس نویسنده این انجیل، سخنان آن حضرت را به زبان یونانی برگردانده و نوشته است. در نتیجه معنا ندارد که بگوییم اصل فارقلیط، پریکلیتوس بوده که هر دو یونانی هستند، بلکه باید اصل آن را در زبان عبری آرامی جستجو کرد که آن هم در دست نیست، زیرا معلوم نیست که حضرت عیسی (ع) واقعاً چه فرموده است. البته این بدان معنی

۱ - یوحنا ۱۵: ۲۶

۲ - یوحنا ۱۶: ۷

۳ - یوحنا ۱۶: ۱۳

۴ - صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۸، ص ۳۰۸ و نیز معرفت، محمدهادی، شیهات و ردود، ص ۹۵.

۵ - الدر، جان، باستان شناسی کتاب مقدس، ترجمه سهیل آذری، ص ۱۱۶ و میلر، ویلیام، تاریخ کلیسای قدیم، در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، ص ۷۷.

نیست که آن حضرت به آمدن پیامبری به نام «احمد» بشارت نداده است بلکه مراد این است که یافتن این بشارت در انجیل کنونی و تطبیق واژه فوق با نام «احمد» بعید می‌نماید.

رابعاً: غیر از مواردی که از انجیل یوحنا ذکر شد، در قسمتهای دیگری از کتاب مقدس و عهد جدید نیز وعده آمدن قریب الوقوع روح القدس بیان شده است: «و اینک، من موعد پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلیٰ آراسته شوید.»<sup>۱</sup> «و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید، بلکه متظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. زیرا که یحیی به آب تعمید می‌داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت ... لیکن چون روح الله دس بر شما می‌آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیّه و سامرّه و تا اقصای جهان.»<sup>۲</sup>

علاوه بر این، خبر تحقق این وعده نیز در عهد جدید بیان شده است : «و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یک جا بودند. که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. و زبانه‌های منقم شده، مثل زبانه‌های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشدید، به سخن گفتن شروع کردند.»<sup>۳</sup>

برخی از مفسرین،<sup>۴</sup> در تفسیر این آیه شریفه به انجیل برنابا و وجود نام پیامبر اکرم در آن اشاره نموده‌اند. در این انجیل، حضرت عیسی (ع) مسیائی (پیامبر موعد) بودن خویش را نفی

۱ - لوقا ۲۴:۴۹.

۲ - اعمال ۱:۸۴.

۳ - اعمال ۲:۴۶.

۴ - قاسمی، محمد جمال الدین، محسن التأویل، ج ۹، ص ۲۲۱ و ج ۵، ص ۲۰۳ و نیز دروزه، محمد عزّه، التفسیر الحدیث، ج ۲، ص ۶۳.

می‌کند و پیوسته به آمدن رسول گرامی اسلام بشارت می‌دهد. او خود را آماده کنده راه پیامبر اسلام می‌داند و در پاسخ به سؤال آندریاس (یکی از حواریون) می‌گوید: «او در زمان شما نمی‌آید، بلکه بعد از شما به چندین سال، وقتی که انجیل من باطل شود و نزدیک است که سی نفر مؤمن پیدا نشود. در آن وقت خدای بر جهان رحم می‌کند، پس رسول خدا را می‌فرست که قرار می‌گیرد بر سر او ابر سفیدی تا او را یکی از برگزیدگان خدای بشناسد و همانا زود است که ظاهر سازد او را برای جهان».۱

در انجیل منسوب به برنابا، حضرت عیسی (ع) پیامبر اسلام را از نسل اسماعیل (ع) معرفی می‌کند، نه از نسل اسحاق (ع).۲ در حالیکه عهد قدیم، پی امبر موعود را از فرزندان اسحاق می‌داند. حضرت مسیح (ع)، شرط ورود به بهشت را ایمان به پیامبر اسلام دانسته<sup>۳</sup> و در مواردی به ذکر شفاعت آن حضرت در روز قیامت پرداخته<sup>۴</sup> و ضمن تکریم و بزرگداشت وجود گرامی پیامبر اکرم (ص)، از کیفیت خلقت و پیدایش نور محمدی سخن به میان آورده<sup>۵</sup> و از دیدار خویش با پیامبر اسلام (ص)، در عالم ملکوت سخن گفته است.<sup>۶</sup>

ولی با همه این مطالب، انجیل برنابا مورد قبول مسیحیان نیست و آن را جعلی می‌دانند.

برنابا یکی از شخصیت‌های طراز اول مسیحیت بوده و انجیلی داشته که مدت‌ها از آن استفاده می‌شده است ولی این انجیل مدت‌های مديدة مفقود گردید و در اوایل قرن هجدهم میلادی در اروپا کشف شد. اثبات اینکه انجیل کشف شده همان انجیل برنابایی قدیس باشد، نیازمند ادله محکمی است که تاکنون اقامه نشده، و مطالعات باستان‌شناسی بر روی کاغذ و مرکب کتاب و

۱ - انجیل برنابا، فصل ۷۲.

۲ - همان، فصل ۱۴۲ و ۲۰۸.

۳ - همان، فصل ۱۳۷.

۴ - همان، فصل ۵۶، ۵۵ و ۵۴.

۵ - همان، فصل ۴۳ و ۴۴.

۶ - همان، فصل ۴۴.

نوع نوشتار و جلد آن هم نتوانست چیزی را ثابت کند، بنابراین قضاوت در مورد اصالت این انجیل بسیار دشوار است. حتی اگر اصالت این انجیل ثابت شود، باز در نزد مسیحیان معتبر نخواهد بود، چرا که «در سال ۳۶۴ م شورایی در لاودکیه، یکی از شهرهای سوریه تشکیل شد و در آن چهار انجیل معروف، قانونی و سایر الاجیل مجمعول شناخته شدند.»<sup>۱</sup>

۶) «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالذِّينَ مَعَهُ أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يُتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أُثْرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثْلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثْلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرَعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَأَزْرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ...»<sup>۲</sup>

قبل‌آیه به این آیه در بحث تحریف تورات و انجیل اشاره شد. بعضی از مفسرین، با استناد به این آیه شریفه گفته‌اند: اوصاف پیامبر اسلام و یارانش در همین تورات و انجیل کنونی موجود است و همانطور که گذشت، عده‌ای نیز اوصاف موجود در آیه را با فقراتی از تورات و انجیل مطابق دانسته‌اند. از جمله این افراد هستند: محمد بن طاهر ابن عاشور،<sup>۳</sup> محمد صادقی تهرانی<sup>۴</sup> و مرحوم شعرانی.<sup>۵</sup> برخی از مفسرین<sup>۶</sup> م تفصیل قائل شده‌اند، از جمله مرحوم ملا فتح الله کاشانی که گفته است: «مراد از تورات، همان کتابی است که برای حضرت موسی (ع) نازل گردید نه همه کتب مقدسه یهود، پس وجهی برای تطبیق این مثل و نعوت مذکوره به عبارتی که دانشمند معاصر از باب ۴۲ کتاب اشعياء نقل کرده تحوahد بود.» اما در مورد انجیل گفته است: «این مثل در انجیل مرقس باب ۴ از آیه ۲۶ مذکور است .»<sup>۷</sup> در مقابل این دو دسته، عده‌ای از مفسرین تصريح نموده‌اند که مراد از تورات و انجیل در آیه شریفه، کتابهای آسمانی

۱ - توفیقی، حسین، سیر تاریخی انجیل برنابا، ص ۱۶ و کری ولف، درباره مفهوم انجیلها، ترجمه محمد قاضی، ص ۹۳.

۲ - فتح (۴۸)/۲۹.

۳ - التحریر و التنویر، ج ۲۶، ص ۱۷۵.

۴ - البلاع فی تفسیر القرآن، ص ۵۱۵، و نیز الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۷، ص ۲۱۵-۲۱۷.

۵ - عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، ج ۸، ص ۲۹، به نقل از پاورقی مرحوم شعرانی بر تفسیر ابوالفتوح.

۶ - تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، ص ۳۹۷.

نازل شده بر حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام است . از جمله : محمد سید طنطاوی،<sup>۱</sup> آیت ... مکارم شیرازی،<sup>۲</sup> شریف لاهیجی،<sup>۳</sup> سید محمد حسینی شیرازی،<sup>۴</sup> حسینی شاه عبدالعظیمی،<sup>۵</sup> محمد سبزواری نجفی.<sup>۶</sup> و دسته چهارم از مفسرین، عده زیادی هستند که مشخص نکرده‌اند مراد از تورات و انجیل، تورات و انجیل نازل شده است یا تورات و انجیل موجود.

اکنون به چند مورد از تورات و انجیل که توسط مفسرین ذکر شده است، اشاره می‌شود:

«و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده، گفت :

یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد . به درستی که قوم خود را دوست می‌دارد و جمیع مقدسانش در دست تو هستند و نزد پایهای تو نشسته، هر یکی از کلام تو بهره مند می‌شوند».<sup>۷</sup> این فقره هر چند ممکن است شامل بشارتی باشد ولی تطبیق اوصاف مذکور در آیه بـ آن خیلی تکلف می‌خواهد. همچنانکه ابن عاشور برای اثبات این مطابقت خیلی به زحمت افتاده و دست آخر هم موفق نبوده است.

«هَلْلُوِيَّاهُ! خَدَاوَنْدَ رَا سَرُودَ تَازَّهَ بِسْرَايِيدَ وَ تَسْبِيَحَ اوَ رَا دَرَ جَمَاعَتَ مَقْدَسَانَ ! اسْرَائِيلَ در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجود نمایند . نام او را با رقص تسبيح بخوانند. با بربط و عود او را بسرايند . زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد .

۱ - التفسير الوسيط، ج ۱۳، ص ۲۸۸.

۲ تفسير نمونه، ج ۲۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۳ - تفسير شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۲۰۸.

۴ - تقریب القرآن الى الأذهان، ج ۵، ص ۱۹۵.

۵ - تفسير اثنا عشری، ج ۱۲، ص ۱۷۱.

۶ - ارشاد الذهان الى تفسير القرآن، ص ۵۲۰.

۷ - تثنیه ۳-۱۳۳.

مسکینان را به نجات، جمیل می‌سازد. مقدسان از جلال فخر بنمایند و بر بسترهاخود ترّنم بکنند. تسبیحات بلند خدا در دهان ایشان باشد و شمشیر دودمه در دست ایشان. تا از امتهای انتقام بکشند و تأدیبها بر طوایف بنمایند. و پادشاهان ایشان را به زنجیرها بینند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین. و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند . این کرامت است برای همه مقدسان او. هلّویاه!<sup>۱</sup> گذشته از اینکه این عبارات از مزامی<sup>۲</sup> یا همان زبور داود (ع) نقل شده و تورات بر آن اطلاق نمی‌شود، اوصاف مذکور - بنا بر قرائن موجود در متن عبارات - اوصاف بنی اسرائیل و پسران صهیون است نه اوصاف یاران پیامبر اسلام (ص). از سوی دیگر، نژادپرستی از سراسر این جملات مشهود است که از خصائص بارز یهود است و با اسلام نمی‌سازد.

«صحراء و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سالع ترّنم نموده از قله کوهها نعره زند ! برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره‌ها بخوانند! خداوند مثل جبار بیرون می‌آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود.»<sup>۳</sup> علاوه بر اشکالات فوق، اشکال دیگری که در اینجا به چشم می‌خورد، تجسم و جسمانیت خداوند است که از اعتقادات یهود بوده و با اسلام سازگار نیست.

در مورد تورات همین سه مورد ذکر شده بود که دلالت هیچیک ثابت نشد. و اما در مورد انجیل، کل مواردی که ذکر شده است ده مورد است و آقای صادقی تمام آنها را در الفرقان گردآورده که به برخی از آنها اشاره می‌شود: «و معانی بسیار به مثلها برای ایشان گفت : وقتی بزرگری به جهت پاشیدن تخم بیرون شد و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد و مرغان

۱- مزامی<sup>۲</sup>: ۹۱: ۱۴۹

۲- اشعیا ۱۱: ۴۲- ۱۳

آمده آن را خوردند ... و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بارآورده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ... و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می فهمد و بارآور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می آورد.<sup>۱</sup> این مثل در هر سه انجیل همنوا (متی، مرقس و لوقا) ذکر شده ولی مشکل این است که در هر سه مورد، حواریون از معنای این مثل سؤال می کنند و حضرت عیسی (ع) می فرماید : منظور از تخم و بذر، کلام خداست و مراد از چهار نوع زمین، انواع انسانها هستند در تأثیر پذیری از کلام خدا. پس ربطی به یاران پیامبر (ص) ندارد.

«و گفت: همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشدند و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمو کند. چگونه؟ او نداند. زیرا که زمین به ذات خود ثمر می آورد، اول علف، بعد خوشة، پس از آن دانه کامل در خوشة. و چون ثمر رسید، فوراً داس را بکار می برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.»<sup>۲</sup>

«و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید، او در جواب ایشان گفت : ملکوت خدا با مراقبت نمی آید و نخواهد گفت که در فلان یا فلان جاست زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است. و به شاگردان خود گفت: ایامی می آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید.»<sup>۳</sup> در نتیجه، این مثل نیز با مثل مذکور در آیه شریفه بیگانه خواهد بود.

در این دو فقره از انجیل که ذکر شد، مشبه به تا حدودی با آنچه که در آیه شریفه است، مشترک بود هر چند که مشبه کاملاً مغایرت داشت، ولی در موارد دیگری که در الفرقان آمده

۱ - متی ۱۳:۴ و ۸ و ۲۳، مرقس ۴:۴ و ۸ و ۲۰، لوقا ۸:۵ و ۸ و ۱۵.

۲ - مرقس ۲۹:۴

۳ - لوقا ۲۰:۱۷

است، هیچ اشتراکی با آیه مذکور به چشم نمی‌خورد از جمله: (متی ۱۳:۵ - ۱۶)، (متی ۶:۷)، (متی ۲۲:۱۹ - ۲۴)، (متی ۹:۶ - ۲۱)، (مرقس ۳۵:۹ - ۳۴)، (لوقا ۱۴:۵) و ...

از آنجا که در آیه شریفه، هیچگونه قرینه‌ای وجود ندارد که مراد از تورات و انجیل، تورات و انجیل کنونی است، به نظر می‌رسد تلاش برای یافتن مطابقت بین آیه و تورات و انجیل موجود، لزومی نداشته باشد. پس بهتر است بگوییم: در تورات و انجیل نازل شده بر حضرت موسی و حضرت عیسی علی‌همَا السلام او صاف پیامبر اکرم (ص) و یارانش به گونه‌ای که در آیه شریفه مطرح است، ذکر شده که دست ما از آن دو کوتاه است.

۷) «وَإِنَّ لَفِي زُبُرِ الْأُولَئِينَ أُوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ يَنْبِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۱</sup> : (و همانا [خبر] آن در کتابهای آسمانی پیشین آمده است. آیا اینکه علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند، برای آنان [مشرکان عرب] نشانه‌ای بر صحت آن نیست؟)

برای پی بردن به معنای درست این آیات و مرجع ضمایر، ناچاریم به آیات ما قبلشان نظری بیفکنیم. در آیات ما قبل، سخن از کیفیت نزول قرآن بر قلب نازنین پیامبر است : «وَإِنَّ لَتَنْزِيلَ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيًّا مُّبِينًِ»<sup>۲</sup> : (و البته این [قرآن] فرستاده پروردگار جهانیان است. [که جبرئیل] فرشته امین الهی آن را فرو آورده است بر دل تو تا از هشدار دهنده‌گان باشی. [این قرآن] به زبان عربی روشن [نازل شده است]) پس آیات مورد بحث، در صدد بیان این مطلب اند که نزول آیات قرآنی بر رسول گرامی اسلام در سایر کتابهای آسمانی مطرح بوده و اعلام شده و دانشمندان بنی اسرائیل از آن خبر داشته و پیش از زمان بعثت پیامبر اسلام در انتظار وقوع آن بوده‌اند.

۱ - شعراء/۱۹۷ و ۱۹۶/۲۶).

۲ - شعراء/۱۹۲ و ۱۹۵).

درست است که «زبرالأولين» ظهرور اولی اش در کتابهایی است که از سوی خدای متعال بر انبیای گذشته نازل شده است نه در کتاب مقدس و خصوصاً عهد قدیم موجود ولی آیه بعدی نشان می‌دهد که دانشمندان بنی اسرائیل در زمان پیامبر اکرم (ص) از اخبار گفته شده اطلاع داشته‌اند. و این ثابت می‌کند که اگر تمامی بشارتهای پیامبران پیشین هم در کتاب مقدس فعلی یافت نشود، دست کم گوشاهی از آن بشارتها در کتاب فعلی منعکس شده است.

با مرور کتاب مقدس، به دو مورد برخورد می‌کنیم که بیشترین تطابق را با آیات مذکور دارند:

۱) «خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلاه. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیه او مملو گردید.»<sup>۱</sup>

۲) «و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده، گفت: یهوه از سینا آمد، و از سعیر برایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد، و از راست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.»<sup>۲</sup> توضیح بیشتر در مورد این دو فقره و چگونگی تطبیق آنها بر آیات یاد شده، پس از اتمام آیات مورد بحث، خواهد آمد. در ضمن آیات «قصص / ۵۲» و «اعلی / ۱۸ و ۱۹» نیز در همین راستا هستند.

۳) «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأَمِّيَّ الْذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَأَةِ وَالْإِنجِيلِ...»<sup>۳</sup> (رحمت الهی شامل کسانی است که علاوه بر ایمان، زکات و تقو، از رسول و پیامبر درس نخوانده‌ای پیروی می‌کند که [نشانه‌های] او را نزد خود در تورات و انجلیل نوشته

۱ - حیفرق : ۳.

۲ - تثنیه : ۳۳-۲.

۳ - اعراف (۷) / ۱۵۷.

می‌یابند). این آیه، آخرین و مهمترین آیه‌ای است که در این بحث مطرح می‌شود و از این جهت که بر وجود اوصاف و نشانه‌های پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل موجود دلالت می‌کند، از تمام آیات گذشته متمایز می‌باشد. کلمه «عنه‌هم» نشان می‌دهد که اوصاف پیامبر عظیم الشأن اسلام در همان تورات و انجیل عصر پیامبر (ص) وجود داشته است . در نتیجه، این اوصاف و نشانه‌ها باید در تورات و انجیل موجود نیز یافت شوند چرا که گفته شد طبق نسخه‌های قدیمی که از کتاب مقدس در موزه‌های اروپا نگهداری می‌شود، این کتاب، از چندین سال پیش از اسلام تاکنون، هیچ تغییری نکرده است.

اکثر مفسران در ذیل این آیه شریفه به بشارتها و اشارتها یا از تورات و انجیل و سایر بخش‌های کتاب مقدس اشاره نموده‌اند تا آنجا که برخی، تعداد آنها را متجاوز از ۶۰ مورد دانسته<sup>۱</sup> و برخی دیگر تا هجده مورد ذکر کرده‌اند،<sup>۲</sup> که البته بعضی از این موارد، قابل خدشه و اشکال است. در اینجا به چند مورد که دلالتشان روشن‌تر است، اشاره می‌شود:

۱) «و ابراهیم به خدا گفت: کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند. خدا گفت: ... و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی به وجود آورم ».<sup>۳</sup> برخی از مفسرین گفته‌اند: مراد از دوازده رئیس، دوازده امام می‌باشد.<sup>۴</sup> ولی به نظر می‌رسد این مطلب درست نباشد، چرا که در خود تورات، دوازده رئیس بر پسران بلافصل حضرت اسماعیل (ع)

تطبیق شده است: «و این است نامهای پسران اسماعیل، موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زاده اسماعیل، نبایوت، و قیدار و ادبیل و مبسام و مشمام و دومه و مسا و حدار ایشان. نخست زاده اسماعیل، نبایوت، و قیدار و ادبیل و مبسام و مشمام و دومه و مسا و حدار

۱ - طیب، سید عبدالحسین، اطیب البيان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۷۸.

۲ - رشید رضا، محمد، المنار، ج ۹، ص ۲۳۰-۳۰۰.

۳ - پیدایش ۱۷:۱۸-۲۰.

۴ - حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین، تفسیر اثنا عشری، ج ۴، ص ۲۱۴ و صادقی تهرانی، محمد، البلاغ فی تفسیر القرآن، ص ۱۷۰.

و تیما و یطور و نافیش و قدمه. اینانند پسران اسماعیل، و این است نامهای ایشان در بلدان و

<sup>۱</sup> حله‌های ایشان، دوازده امیر، حسب قبایل ایشان.»<sup>۱</sup>

۲) «عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرماننفرمایی از میان پایهای وی تاشیلو بیاید. و مر

او را اطاعت امتها خواهد بود.»<sup>۲</sup> بعضی از مفسران و نویسندهان، «شیلو» را بر پیامبر اسلام

(ص) تطبیق نموده و گفته‌اند: یکی از معانی شیلو - طبق تصریح مستر هاکس در قاموس کتاب

قدس - فرستادن می‌باشد و با کلمه رسول یا رسول ... موافق است.<sup>۳</sup>

اشکالی که بر این مطلب وارد است این است که اوصاف شیلو به هیچ وجه با او اوصاف

نبی مکرم اسلام همخوانی ندارد، زیرا شیلو «جامه خود را به شراب، و رخت خویش را به

عصیر انگور می‌شوید.»<sup>۴</sup>

۳) «یهوه، خدایت، نبی ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد

گردانید، او را بشنوید. ... و خداوند به من گفت: آنچه گفتند نیکو گفتند. نبی ای را برای ایشان

از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و

هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت. و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من

می‌گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد.»<sup>۵</sup>

در این فقره مراد از ایشان، بنی اسرائیل و مراد از برادران ایشان، بنی اسماعیل است . از

میان فرزندان حضرت اسماعیل نیز پیامبری غیر از حضرت محمد (ص) مبعوث نگشته است .

در جاهای دیگری از تورات نیز به عموزادگان، برادر اطلاق شده است: «و موسی، رسولان از

۱ - پیدایش ۱۳:۲۵.

۲ - پیدایش ۱۰:۴۹.

۳ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۴۰۴. و نیز احمد عمران، القرآن والمسیحیه فی المیزان، ص ۴۰۵.

۴ - پیدایش ۱۱:۴۹.

۵ - تثنیه ۱۵:۱۸.

قادش نزد ملک ادوم فرستاد که برادر تو اسرائیل چنین می‌گوید که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تو می‌دانی.<sup>۱</sup> در حالیکه «ادوم» از نوادگان عمومی موسی (ع) بوده است.<sup>۲</sup> «پس از برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند، از راه عربه از ایلت و عصیون جابر عبور نمودیم».<sup>۳</sup> عیسو برادر یعقوب (ع) است که فرزندانش، برادران بنی اسرائیل خوانده شده‌اند.

از سوی دیگر پیامبری که در اینجا به بعثت او بشارت داده شده، مانند حضرت موسی (ع) است. این همانندی از چند جهت قابل تصور است:

الف) از جهت صاحب دین و شریعت جدید بودن که بارزترین ویژگی حضرت موسی (ع) بوده است. از این جهت مشخص است که تنها پیامبری که بعد از حضرت موسی (ع) دین و شریعت جدیدی آورد، پیامبر مکرم اسلام است، زیرا حضرت عیسی (ع) خود را ادامه دهنده آیین موسوی می‌داند:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آیه به شما می‌گوییم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.»<sup>۴</sup>

ب) از جهت محتوای دعوت در خصوص احکام شرعی تکلیفی مانند وجوب غسل بر جنب و حاضر و نفساء و وجوب طهارت در هنگام نماز و عبادت و نیز حدود و قصاص و

۱ - اعداد ۱۴:۲۰.

۲ - قاسی، محمد جمال الدین، محسن التأویل، ج ۵، ص ۱۹۹.

۳ - تثنیه ۸:۲

۴ - متی ۱۷:۵-۱۹.

تعزیرات و... از این جهت نیز اسلام و آیین پیامبر اکرم (ص) شیعه دین موسی (ع) است چرا که در شریعت عیسی (ع) - به گمان مسیحیان - چنین احکامی وجود ندارد.

ج) از جهت مأمور به جهاد بودن نیز پیامبر اسلام شیعه موسی (ع) است، زیرا حضرت عیسی (ع) مأمور به جهاد نبوده است.

د) از لحاظ زندگی اجتماعی و صاحب همسر و فرزند بودن نیز پیامبر اکرم (ص) همانند موسی (ع) بوده است.

ه) از لحاظ اصل نبوت و پیامبری هم مسیحیان - طبق الهیات رایج در میانشان - قائل به نبوت حضرت عیسی (ع) نیستند بلکه او را خدای مجدد می دانند. پس عیسی (ع) مانند موسی (ع) نخواهد بود.

و اما اینکه یهودیان معتقدند در این فقره مراد از پیامبری که وعده بعثت او داده شده، یوشع بن نون است، بطلانش واضح است. زیرا اولاً: یوشع از میان خود بنی اسرائیل بود نه «از میان برادران ایشان». ثانیاً: او مثل موسی (ع) صاحب دین و شریعت جدید نبود. «و نبی ای مثل موسی تا به حال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را رو برو شناخته باشد، در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود.»<sup>۱</sup>

بنی اسرائیل حتی در زمان حضرت یحیی (ع) نیز متظر بعثت پیامبری مثل موسی (ع) بودند، به طوری که نزد آن حضرت آمده و سؤال کردند که آیا تو همان پیامبری؟ و یحیی (ع) جوابش منفی بود: «و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان

۱ - تثنیه ۳۴-۱۰-۱۲.

را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی؛ که معترف شد و انکار ننمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. آنگاه از او سؤال کردند: پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت: نیستم. آیا تو آن نی هستی؟ جواب داد که نی.<sup>۱</sup>

از این فقره به روشنی برمی‌آید که سؤال کنندگان (کاهنان قوم و برگزیدگان مرکز یهودیت آن زمان یعنی اورشلیم) مسیح را غیر از آن پیامبری که در انتظارش بوده اند، می‌دانستند و حضرت یحیی نیز بر این عقیده آنها صحّه گذاشته است. در موارد دیگری از انجیل هم می‌بینیم که مردم عصر عیسی (ع) در انتظار پیامبری بزرگ به سر می‌برده اند و گاهی به غلط فکر می‌کرند که عیسی (ع) همان پیامبر است: «و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که: این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»<sup>۲</sup> «آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: در حقیقت این شخص همان نبی است . و بعضی گفتند: او مسیح است. و بعضی گفتند: مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟ پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد.»<sup>۳</sup> از این فقره نیز فهمیده می‌شود که برای مردم آن دوران معلوم بوده که مسیح (ع) غیر از آن پیامبر موعود است چرا که در غیر اینصورت اختلافی در میان آنان پیش نمی‌آمد. پس در نتیجه انجیل نیز تورات را در بشارت مذکور تأیید می‌کند.<sup>۴</sup>

۱ - یوحنا ۱:۱۹-۲۱.

۲ - یوحنا ۶:۱۴.

۳ - یوحنا ۷:۴۰-۶۴.

۴ رک: سلیمانی، عبدالرحیم، قرآن کریم و بشارتهای پیامبران، هفت آسمان، شماره ۱۶، ص ۴۷-۶۲.

۴) «و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده،

گفت: یهوه از سینا آمد، و از ساعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشش ان گردید و با  
کرورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.»<sup>۱</sup>

امام رضا علیه السلام در مناظره‌ای طولانی که با صاحبان ادیان مختلف در دربار مأمون

دارد، در مواجهه با جاثلیق نصرانی و رأس الجالوت یهودی، به چند مورد از بشارتهای تورات

و انجیل - از جمله فقره فوق و مورد ما قبل - اشاره می‌کند. ایشان در استدلال به این فقره

می‌فرماید: «أما قوله: جاء النور من قبل طور سيناء، فذلك وحى الله تبارك و تعالى الذى أنزله

على موسى عليه السلام على جبل طور سيناء، وأما قوله : وأضاء لنا من جبل ساعير، فهو الجبل

الذى أوحى الله عزوجل إلى عيسى بن مريم عليه السلام و هو عليه، و أما قوله : و استعلن علينا

من جبل فاران فذلك جبل من جبال مكه بينه وبينها يوم.»<sup>۲</sup>

تفسران قرآن نیز در این فقره، جبل فاران را همان کوه نور دانسته‌اند که پیامبر اکرم (ص)

در آنجا به رسالت مبعوث گردید.<sup>۳</sup>

در دعای سمات نیز به این فقره از تورات اشاره شده است: «و بمجدهك الذي ظهر على

طور سیناء فكلمت به عبدك و رسولك موسى بن عمران و بطلعتك في ساعير و ظهورك في

جبل فلوان بربوات المقدسين و جنود الملائكة الصاف ين و خشوع الملائكة المسبحين .» (و

[می خوانمت] به بزرگواریت که آشکار شد بر طور سیناء و به وسیله آن با بنده و پیامبرت

۱ - تثنیه ۲۱:۳۳.

۲ - شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، توحید صدوق، باب ۶۵، ص ۴۱۵ و نیز عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، باب ۱۲، ص ۱۴۸.

۳ - وهب زحلیلی، تفسیر المنیر، ج ۹، ص ۱۲۰ و ج ۲۸، ص ۱۶۹؛ مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۹، ص ۸۱ و ج ۲۸، ص ۸۴؛ صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۳۹؛ قاسمی، محمد جمال الدین، محسان التأویل، ج ۵، ص ۱۹۹.

موسی بن عمران (ع) تکلم کردی، و به طلوع پرتوت در ساعیر و ظهورت در کوه فاران در جایگاه مرتفع قدسیان و صفوف لشکر فرشتگان و در میان خشوع فرشتگان تسبیح کننده).

مرحوم علامه مجلسی در شرح این فقره از دعای سمات می‌فرماید: «فاران همان کوهی است که پیامبر ما حضرت محمد (ص) بر روی آن با خدا مناجات می‌کرد و این کوه در نزدیکی مکه قرار دارد ... طلوع خداوند در ساعیر و ظهورش در کوه فاران، عبارت است از ظهور وحی و امر الهی و آشکار شدن اراده و اقتدارش. شهرستانی - صاحب م لل و نحل - گفته است: در تورات وارد شده است که خداوند از طور سیناء آمد و بر ساعیر ظاهر شد و در کوه فاران اعلان گردید. از آنجا که اسرار الهی و انوار ربانی در وحی و تنزیل و مناجات و تأویل، بر اساس مراتب سه گانه (مبداً و وسط و کمال) است، آمدن، کنایه از مبدأ، ظهور، کنایه از وسط و اعلان، کنایه از کمال می‌باشد. لذا از طلوع شریعت تورات به آمدن از طور سیناء، و از طلوع شریعت عیسی به ظهور بر ساعیر، و از رسیدن شریعت - به واسطه شریعت مصطفی -

¹ به درجه کمال، با اعلان بر کوه فاران تعبیر شده است.

بشارت مذکور، از زبان حقوق نبی نیز نقل شده است: «خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلاه. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید ». ² در تفسیر فرقان آمده است: تیمان، همان ساعیر است که در جنوب قدس قرار دارد و فاران نیز اشاره به غار حراء دارد. در هر دو فقره (هم در تثنیه و هم در حقوق) چون تجلی پروردگار به واسطه رسالت محمدیه در کوه فاران، قطعی الواقع بوده است، می‌بینیم که فعل مستقبل به صورت ماضی و گذشته ذکر شده است. ³

۱ - مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۲۳.

۲ - حقوق ۳:۳.

۳ - صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۱، ص ۳۳۹.

مرحوم علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه مورد بحث می فرماید: «از اینکه رسول خدا (ص) نام برده نشده و با سه وصف «رسول»، «نبی» و «امی» از آن حضرت یاد شده و سپس آمده است: «الذی یجدونه مكتوبًا فی التوراه والانجیل» معلوم می شود که آن جناب در تورات و انجیل هم به همین سه وصف معرفی شده است چون غیر از آیه مورد بحث و آیه بعد از آن، در هیچ جای دیگر قرآن، رسول خدا (ص) به مجموع این اوصاف یکجا توصیف نشده است و اگر منظور از توصیف ایشان به این اوصاف، تعریف آن حضرت به اوصاف آشنای در نظر یهود و نصارا نبود در خصوص این آیه ایشان را به این اوصاف و مخصوصاً صفت سوم توصیف کردن هیچ نکته‌ای را افاده نمی‌کرد.»<sup>۱</sup>

درباره معنای واژه «امی» اقوال مختلفی وجود دارد ولی برخی از روایات<sup>۲</sup> مؤید این قول هستند که این واژه، اسم منسوب است از «أم القرى» در نتیجه «امی» مترادف «مکّی» خواهد بود. اگر لفظ «فاران» در دو فقره مذکور به معنای مکّه باشد، با واژه «امی» مطابقت خواهد داشت.

یوسف حداد، پس از نقل عبارتی از معجم البلدان یاقوت حموی مبنی بر اینکه : «فاران؛ اسم جبال مکه. و قيل: اسم جبال الحجاز. و قال ابو عبيد القضايعي في كتاب خطط مصر: و فاران و الطور، كورتان من كور مصر القبلية. و فاران أيضاً من قرى صفد سمرقند، ينسب إليها ابو منصور الفاراني.» بر دلالت فقره یاد شده از تورات، سه اشکال وارد کرده است:

الف) فاران طبق نقل یاقوت به چهار مکان اطلاق می شود، در نتیجه منحصر در فاران حجاز نمی شود.

۱ - طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۸۰.

۲ - شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۰۵، ص ۱۵۲ و ۱۵۱، ح ۱ و ۲.

ب) در تورات، فاران نزدیک سیناء دانسته شده است : (پیدایش ۱۴:۵ - ۶)، (پیدایش ۲۱:۲۱)، (اعداد ۱۰:۱۲)، (اعداد ۱۳:۳)، (اعداد ۲۶:۱۳) و ... .

ج) به تصریح قرآن (۸۹/۲) وحی به پیامبر (ص) به واسطه جبرئیل بوده است نه مستقیماً از جانب خدا.<sup>۱</sup>

جواب از اشکال اول: عبارت یاقوت حموی در معجم البلدان، قدری با آنچه که یوسف حداد از آن نقل کرده متفاوت است. در آنجا آمده است: «فاران: ابوبکر نصر بن القاسم بن قضاعه الفارانی الإسكندرانی سمعت أن ذلك نسبة إلى جبال فاران وهي جبال الحجاز، و في التوارث: جاء الله من سيناء وأشرق من ساعير واستعلن من فاران، مجبيه من سيناء تكليمه لموسى عليه السلام وأشراقه من ساعير، وهي جبال فلسطين، هو إنزاله الانجيل على عيسى عليه السلام و استعلانه من جبال فاران، إنزاله القرآن على محمد صلى الله عليه وآله، قالوا: و فاران جبال مکه. و فاران أيضاً :

قری من نواحی صفد من أعمال سمرقند، نسب إليها أبو منصور محمد بن بكر بن اسماعيل السمرقندی الفارانی، روی عن محمد بن الفضل الكرمانی و نصر بن احمد الکندی الحافظ، روی عن ابوالحسن محمد بن عبدالله بن محمد الكاغذی السمرقندی، و قال أبو عبدالله القضاوی : فاران و الطور كورتان من كور مصر القبلیق». <sup>۲</sup>

در این عبارت، یاقوت ابتدا فاران را به معنی کوههای حجاز گرفته و سپس تصریح کرده که در فقره مذکور فاران به همین معناست، این اولاً. ثانیاً: در عبارت یوسف حداد بین معنای اول و معنای دوم، تعارضی وجود ندارد چرا که مکّه داخل حجاز واقع شده است . ثالثاً: معنای سوم و چهارم نمی‌تواند در فقره مذکور قصد شده باشد زیرا در آنجا جبال فاران ذکر شده در

۱ - یوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۳۷۳.

۲ - حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۲۵.

حالیکه در معنای سوم روستایی از نواحی صفد سمرقند و در معنای چهارم قصبه و دهستانی از مصر باستان، عنوان شده است.

جواب اشکال دوم: در هیچ یک از مواردی که یوسف حداد ذکر کرده، «جبل فاران» نوشته نشده است، بلکه به جای آن از «ایل فاران»، «صحرای فاران» و «بیابان فاران» یاد شده است.

مراد از صحرا یا بیابان فاران در تمامی فقرات سفر اعداد به قرینه عبارت «و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد.»<sup>۱</sup> همان بیابانی است که بنی اسرائیل چهل سال در آنجا آواره شدند و مفسران قرآن کریم در ذیل آیه شریفه «قالَ فَإِنَّهُ أَمْحَرَّمٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيمُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسِ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»<sup>۲</sup> از آن با نام «بیابان تیه» تعبیر آورده‌اند.

در مورد فقره (پیدایش ۲۱:۲۱) هم که از آن به عنوان ماده نقض یاد شده، باید بگوئیم: این فقره درباره حضرت اسماعیل (ع) صحبت می‌کند: «و خدا با آن پسر می‌بود . و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید. و در صحرای فاران، ساکن شد.» با توجه به اینکه آن حضرت در مکه ساکن شد و در همانجا از دنیا رفت و دفن گردید، مراد از فاران در اینجا نیز غیر از مکه جای دیگری نمی‌تواند باشد.

جواب اشکال سوم: اولاً در آیه مذکور هیچ دلالتی بر مطلبی که عنوان شده وجود ندارد.  
احتمال می‌رود که مراد ایشان آیه شریفه «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ يَإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۳</sup> باشد. ولی از این نیز انحصار بر صورت مذکور استفاده نمی‌شود، یعنی این آیه

۱ - اعداد ۳۳:۱۴

۲ - مائدہ (۵) ۲۶

۳ - بقره (۲) ۹۷

نمی‌گوید که نزول وحی بر پیامبر اکرم (ص) تنها به واسطه جبرئیل بوده و مستقیماً به ایشان وحی نمی‌شده است.

ثانیاً: از آیات «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٌ. وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»<sup>۱</sup> برمی آید که بر پیامبر اسلام (ص) هم توسط حضرت جبرئیل وحی نازل می‌شده، هم از پس حجاب و هم مستقیم و بدون واسطه. مرحوم علامه طباطبائی در ذیل این آیات می‌فرماید: «ظاهر سیاق آیه این است که کلمه «کذلک» اشاره داشته باشد به اقسام سه گانه وحی که در آیه قبلی ذکر شده است. روایات بسیاری هم این ظهور را تأیید می‌کنند، چون در آن روایات آمده که رسول خدا (ص) همانطور که با وساطت جبرئیل - که قسم سوم از وحی است - وحی‌الهی را می‌گرفت، همچنین گاهی در خواب - که از مصادیق قسم دوم است - آن را دریافت می‌کرد و گاهی هم بدون واسطه آن را تلقی می‌نمود که همان قسم اول است.»<sup>۲</sup>

ثالثاً: روایات فراوانی دلالت بر نزول مستقیم و بلا واسطه وحی بر رسول گرامی اسلام دارند، از جمله: «عن زرارة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، الغشى ة التي كانت تصيب رسول الله صلى الله عليه وآلـهـ إـذـ أـنـزلـ عـلـيـهـ الـوـحـيـ؟ فقال : ذاك إذا لم يكن بينه وبين الله أحد، ذاك إذا تجلـى الله له...»<sup>۳</sup>

رابعاً: ممکن است عبارت «یهوه ... از جبل فاران در خشان گردید». در سفر تثنیه کنایه از نزول وحی در کوه نور و غار حراء باشد، با قطع نظر از اینکه این وحی مستقیم و بلاواسطه بوده یا به واسطه جبرئیل و... . عبارت «خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران» در کتاب

۱ - شوری / ۵۱ و ۵۲.

۲ - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۷۵.

۳ - شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، التوحید ، باب ۸ (ماجاء فی الرؤیه)، ص ۱۱۲، ح ۱۵.

حقوق نیز همین طور است. از این گذشته هر دو عبارت ناظر به آغاز رسالت و بعثت پیامبر اسلام (ص) می‌باشند و در صدد بیان این نیستند که نزول وحی بر پیامبر اکرم (ص) تنها در کوه فاران صورت می‌گرفته تا منحصر در یک قسم از اقسام وحی باشد. در نتیجه تلقی وحی توسط پیامبر (ص) در زمانها و مکانهای مختلف و به انواع و اقسام گوناگون آن، لطمه ای به دلالت فقره مذکور نمی‌زند و با آن در تهافت نمی‌باشد.

### ۳) شباهات مربوطه و پاسخ از آنها:

در این مجال به بررسی تعدادی از شباهاتی که توسط برخی از یهودیان و مسیحیان پیرامون موضوع این فصل مطرح شده است پرداخته و در وسع خود از آنها جواب خواهیم داد.

(۱) یوسف حداد، اشتراک تورات و انجیل و قرآن را در اسامی (کتاب، ذکر، فرقان و قرآن) دلیل بر ارزش یکسان این سه کتاب دانسته است.<sup>۱</sup> وی برای اثبات اشتراک در این نامها به آیاتی از قرآن کریم استدلال نموده که برای سنجش صحت و سقم این استدلال لازم است آن آیات را مورد مطالعه قرار دهیم.

در مورد اطلاق نام «ذکر» بر تورات و انجیل به آیه شریفه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالرُّثْبِرِ»<sup>۲</sup> استناد کرده و گفته است مراد از «اهل ذکر» همان «اهل کتاب» است. هر چند که درباره معنای «ذکر» در این آیه اقوال متعددی مطرح شده است ولی استدلال ایشان به این آیه قابل قبول است. مرحوم علامه می‌فرماید: «فالقرآن الكريم ذكر كما أنّ كتاب

---

۱ - یوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامى المسيحي، ص ۹۲ و ۹۳.

۲ - نحل (۱۶) / ۴۳ و ۴۴.

نوح و صحف ابراهیم و توراة موسی و زبور داود و انجیل عیسی (ع) - وهی الكتب السماویة

المذکورة فی القرآن - کلّها ذکرٌ و أهلها المتعاطون لها المؤمنین بها اهل الذکر. <sup>۱</sup>

اطلاق لفظ کتاب بر تورات و انجیل و قرآن هم که روشن است و به استدلال نیاز ندارد.

در مورد اشتراک در نام «فرقان» به آیات «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدِيهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَأَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ...» <sup>۲</sup> استدلال کرده است.

تفسران درباره مصداق «فرقان» در این آیه اختلاف کرده‌اند. برخی گفته اند: مراد از آن همان «قرآن» است، <sup>۳</sup> بعضی قائل شده اند مقصود از آن «زبور داود» است، بعضی معتقدند، منظور از آن معجزات پیامبران است، <sup>۴</sup> عده‌ای اعتقاد دارند مراد از آن، دین الهی و آسمانی است به همراه معارفی که در آن دین وجود دارد، <sup>۵</sup> برخی مراد از آن را عقل می‌دانند، <sup>۶</sup> و بعضی گفته‌اند: جنس کتابهای آسمانی مراد است <sup>۷</sup> و ... . پس اگر بپذیریم که تورات و انجیل، «فرقان» است مراد تورات و انجیل آسمانی است نه تورات و انجیل موجود.

وی برای اثبات اطلاق اسم «قرآن» بر تورات و انجیل به آیات آغازین سوره مزمول متمسک شده و مدعی شده است که در این آیات خداوند، پیامبر اکرم (ص) را به خواندن تورات و انجیل امر نموده است. «يَا أُيُّهَا الْمُزَمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أُوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أُوْ زِدْ

۱ - طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۲، ص ۲۵۸.

۲ - آل عمران (۳) و ۴.

۳ - از جمله ابن عاشور در التحریر و التنویر، ج ۳، ص ۱۱.

۴ - از جمله فخر رازی در مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۳۳.

۵ - المیزان، ج ۱۰، ص ۱۰.

۶ - از جمله احمد بن مصطفی مراغی در تفسیر المراغی، ج ۳، ص ۹۷.

۷ - حقی بروسی، اسماعیل، روح البیان، ج ۲، ص ۴ و زمخشri، محمود، الكشاف عن حقائق غواض التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۶.

عَلَيْهِ وَرَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»<sup>۱</sup> این برداشت برخلاف اجماع مفسرین بوده و هیچ مفسری به آن قائل نشده است.

اشکال اصلی بر استدلال یوسف حداد، اشکال کبروی است یعنی ما قبول نمی کنیم که اشتراک اسمی موجب تساوی ارزشی می شود. چه بسا افراد و اشیاء متعددی هم اسم باشند ولی هم سطح نباشند. به کتابهای ضاله هم کتاب گفته می شود ولی ارزش آنها با دیگر کتابها یکسان نیست. پس خلاصه اینکه دلیل وی بر فرض صحت اخص از مدعی است.

۲) شبئه دیگری که یوسف حداد در این خصوص مطرح کرده این است که می گوید: بر تمامی پیامبران یک کتاب نازل شده هر چند که از جهت زبان متنوع بوده است.<sup>۲</sup> دلیل وی بر این مدعی دو آیه زیر است:

الف) «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحُكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بِيَنَّهُمْ...»<sup>۳</sup>: (مردم یک امت بودند پس خدا پیامبران را در حال بشارت دهنده و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب را به حق نازل کرد تا در میان مردم و درباره آنچه در آن اختلاف نمودند حکم کند و در آن اختلاف نکردند مگر آنان که کتاب به آنان داده شد - پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم وح سدی که میانشان بود).

ب) «وَأَتَلَ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلٌ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا»<sup>۴</sup>: (آنچه را که از کتاب پروردگاری به تو وحی شده تلاوت کن، هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی سازد و هرگز پناهگاهی جز او نمی یابی).

۱ - المزمل (۷۳/۱-۴).

۲ - یوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۹۴.

۳ - بقره (۲/۲۱۳).

۴ - الكهف (۱۸/۲۷).

در آیه اول توجه یوسف حداد به این جلب شده است که «نبیین» جمع است ولی «الكتاب» مفرد، و از آن وحدت کتاب را استفاده نموده است در حالیکه اکثر مفسرین در ذیل این آیه متذکر شده‌اند که «ال» در کلمه «الكتاب» ال جنس است. مرحوم طبرسی می‌فرماید: «در این که کتاب مفرد آمده و نبیین جمع، چند وجه گفته شده است: ۱) با هر یک از پیغمبران یک کتاب فرستاد. ۲) خدا با فرستادن و بعث انبیاء، کتاب هم با آنان فرستاد و مراد بعضی از انبیاء است زیرا همه پیامبران صاحب کتاب نبودند. ۳) کلمه کتاب اسم جنس است و به معنای کتب می‌باشد. یعنی خدا پیامبران را فرستاد و کتابهایی بر آنان نازل کرد». <sup>۱</sup>

این عاشور «ال» در «الكتاب» را ال استغراق دانسته و گفته: «مقابلة «النبیین» با «الكتاب» از باب مقابله جمع با جمع است بر اساس معنای توزیع، یعنی با هر پیامبری کتابش هم نازل شد و قرینه توزیع چون مشهور و معروف است بر عهده شنوندگان واگذار شده است. دلیل اینکه بجای «كتب»، «كتاب» ذکر شده این است که مفرد و جمع در مقام استغراق یکسان هستند، علاوه بر اینکه مفرد آوردن موجب ایجاز می‌شود. از آنجا که جایز نمی‌باشد یک کتاب واحد به همراه تمام پیامبران نازل شود، پس مراد از «ال» استغراق است نه عهد». <sup>۲</sup>

دکتر طنطاوی نیز پس از آنکه «ال» الكتاب را «ال جنس» گرفته، گفته است : «خداؤند سبحان، کتاب را به صیغه مفرد ذکر کرد تا اشاره کند به اینکه کتابهای پیامبران هر چند متعددند ولی در ذات و جوهرشان یک کتاب هستند زیرا همگی این کتابها در اصل شامل یک دین و شرع می‌باشند و اختلاف بین آنها تنها در تفاصیل و فروع احکام است نه در جوهر و اصول احکام». <sup>۳</sup>

۱ - طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان، ج ۲، ص ۵۴۳ و نیز جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲ - ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳ - طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسيط للقرآن الكريم، ج ۱، ص ۴۵۹.

و اما در آیه دوم، اکثر قریب به اتفاق مفسران گفته‌اند: مراد از کتاب، همان قرآن است.

مرحوم علامه در ذیل این آیه می‌فرماید: «مراد از «کتاب ربک» یا قرآن است یا لوح محفوظ، که

البته با توجه به «لامبدل لکلماته» دومی مناسب تر است.<sup>۱</sup>

۳) از آیه شریفه «وَقَعْيَنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَأِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَتُورٌ وَمُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَأِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>

استنباط کرده که انجیل مایه هدایت مسلمانهاست، به دلیل اینکه متقیان در عرف قرآن همان

مؤمنین امت پیامبر اسلام (ص) هستند.<sup>۳</sup>

جواب: اولاً فعلها در این آیه ماضی بوده و درباره زمان حضرت عیسی (ع) و انجیل نازل شده بر آن حضرت سخن می‌گوید که مایه هدایت و پندگیری پرهیزکاران آن دوران بوده است.<sup>۴</sup>

ثانیاً: برفرض اینکه آیه شامل حال زمان حاضر و انجیل موجود باشد، دلیلی برای تخصیص متقیان به متقیان مسلمان وجود ندارد بلکه «المتقین» جمع محلی به «ال» بوده و عمومیت دارد. از این گذشته این یک حکم عقلی کلی است که تنها انسانهای پرهیزکار به پند و موعظه گوش فرا داده و از آن بهره‌مند می‌شوند چه این پند و موعظه در انجیل باشد - طبق آیه مورد بحث - چه در قرآن باشد - طبق آیه «ذلک الكتاب لاري卜 فيه هدى للمتقين»<sup>۵</sup> - و چه در کتاب و بیان دیگری باشد، در مقابل، افراد لاابالی و ناپرهیزکار گوش و چشم باطنی شان نسبت به پند و اندرز بسته بوده و از آن طرفی نمی‌بندند و قرآن هم این حکم عقلی را تأیید

۱ - طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۰۱.

۲ - المائدہ (۵) ۴/۶۷.

۳ - یوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۱۰۰.

۴ - رک: طبری، محمدين جریر، جامع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۷۱.

۵ - البقره (۲) ۲/ و نیز آل عمران (۳) ۱۳۸ و نور (۲۴) ۲۴/۳۴.

می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَنْذَرْتَهُمْ أُمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»<sup>۱</sup>

۴) یوسف حداد، مدعی شده: همانطور که قرآن بر هفت حرف نازل شده، انجیل نیز بر چهار حرف (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) نازل شده است، با این تفاوت که در جریان توحی د مصاحف توسط عثمان شش حرف (نسخه) دیگر را از بین بردن و فقط یکی ماند ولی هر چهار نسخه انجیل که در الفاظ متفاوتند و در معنا متعدد، باقی ماندند.<sup>۲</sup>

جواب: اولاً؛ انجیل خیلی بیشتر از این چهار انجیل بوده اند از قبیل انجیل «آندریو»، «برنابا»، «برتوما»، «جیمس (یعقوب)» و «تدایوس» که از طرف پاپ گلاسیوس اول ممنوع اعلام شده و پاپ مذکور دستور مخصوص در این باره صادر کرد. در نتیجه این انجیل متروک واقع شدن.<sup>۳</sup>

ثانیاً؛ میان قرآنی که به وحی الهی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده و به املاء خود آن حضرت نوشته شده است و انجیلی که سالها بعد از حضرت عیسی (ع) نوشته شده‌اند، فرق جوهري و اساسی وجود دارد.

ثالثاً؛ هیچ یک از علمای اسلام «سبعة احرف» را به معنی «هفت نسخه» نگرفته است بلکه مراد از آن، «لهجه‌های هفتگانه» می‌باشد. مرحوم صدوق به سند خود روایت کرده است : «قال رسول ا... صلی الله علیه وآلہ: أتَنی آتٍ من الله عزوجل فقال: إنَّ اللَّهَ يأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَىٰ

۱ - البقره(۲)۶۷و.

۲ - یوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۱۶۰.

۳ - رک: توفیقی، حسین، سیر تاریخی انجیل برنابا، ص ۱۹.

حرف واحد، فقلت: يا ربَّ وسَعَ عَلَىْ أُمَّتِي. فقال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَىْ سِعَةِ أَحْرَفٍ.<sup>۱</sup>

آیت ا... معرفت می فرماید: «حرف در این حدیث، به معنای لهجه است، قبایل مختلف عرب با لهجه‌های گوناگون نماز می خوانند و قرآن را برخلاف لهجه قریش که فصیح ترین لهجه عرب است، قراءت می کردند. برخی از صحابه معارض شده از پیغمبر (ص) پرسیدند چگونه است، آیا باید تمامی عرب و تمامی مردم جهان، طبق لهجه قریش تلاوت کنند؟ فرمودند: نه. قرآن به هفت لهجه نازل شده و به لهجه قریش اختصاص ندارد. عدد هفت کنایه از کثرت است و عدد خاص منظور نیست.»<sup>۲</sup>

استاد دروزه نیز در این باره می گوید: «والذى أجمع عليه أئمتهم أن ذلك كان لتسهيل قراءة القرآن بأداء و هجاء و املاء مختلف عن بعض الشيء حسب اختلاف قدرة الناس و قابلاتهم وبسبب اختلاف اللهجات والأداء عندهم و ان كبار اصحاب رسول الله رأوا أن يكتبوا بهجاء لغة قریش و لهجتها و املائتها، لأنها اللغة التي نزل بها القرآن. وإذا كان بعض العلماء أوّلوا معنى الأحرف السبعة باختلاف في الألفاظ مع اتفاق في المعاني، فليس في أيّ مما روى عنهم أنّ هذا كان يعني أنه كان للقرآن أو الفاظ القرآن نصوصاً عديدة وإنما الذي يعنيه أنه كان ترخيصاً بإبدال الكلمة بكلمة في معناها على أن لا يكون فيها مضادة ولا مغايرة.»<sup>۳</sup>

#### ۴) نسخ تورات و انجيل توسط قرآن:

۱- شیخ صدق، محمد بن علی بن بابویه قمی، الخصال ، ج ۲، باب السبعه، ص ۱۱۴، ح ۳۴.

۲- معرفت، محمدهادی، تاریخ قرآن، ص ۱۵۰.

۳- دروزة، محمد عزة، القرآن و المبشرون، ص ۷۹.

۵) صموئل (سموئیل) عبدالmessیح در مقاله ای تحت عنوان «هل نسخ الق رآن، التورا و الانجیل؟» به سه دلیل، منکر چنین نسخی شده است: الف) کاربردهای ماده «نسخ» در آیات قرآن،<sup>۱</sup> اباء از این نسخ دارند.

ب) قرآن در آیات متعددی، خودش را مؤید و مصدق تورات و انجیل معرفی نموده است.

ج) وحدت دین و شریعت آسمانی، مانع از این نسخ است.<sup>۲</sup>

جواب: پاسخ دلیل اول این است که از میان آیاتی که ماده نسخ در آنها به کار رفته، تنها آیه شریفه «مَا نَسَخْ مِنْ آيَةٍ أُوْ نُسِّهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أُوْ مُثْلِهَا...»<sup>۳</sup> درباره نسخ اصطلاحی نازل شده است و بقیه آنها ربطی به این موضوع ندارند. در تعریف اصطلاحی نسخ آمده است: «هو رفع تشريع سابق - کان یقتضی الدوام حسب ظاهره - بتشریع لاحق بحیث لايمکن اجتماعهم معاً اماً ذاتاً أونصاً»<sup>۴</sup> یعنی برداشتن تشريع سابقی - که در ظاهر اقتضای استمرار داشته است - به واسطه تشريع بعدی، به گونه‌ای که ذاتاً یا به دلیل خاص، امکان اج تماع آن دو وجود نداشته باشد.

برای بررسی میزان دلالت آیه فوق بر نسخ مذکور به کلام برخی از مفسران در ذیل آن اشاره می‌شود: ابن عاشور می‌گوید: «مناسبت این آیه با آیات ما قبلش این است که یهودیان، ایمان نیاوردن خود به پیامبر اسلام (ص) را توجیه کرده و می‌گفتند: ببآنچه بر ما نازل شود ایمان می‌آوریم [بقره: ۹۱] و منظورشان این بود که به غیر آنچه بر ما نازل شود کافریم، زیرا

۱ - بقره/۱۰۶، اعراف/۱۵۴، حجج/۵۲ و جاثیه/۲۹.

۲ - پرسشها و شباهات قرآنی، ص ۷۰-۷۷، به نقل از صموئل عبدالmessیح، أخطاء القرآن، الجزء الثاني من سلسلة اظهار الحق، ۴، ۲۰۰۴، samuel@hotmail.com

۳ - بقره(۲)/۱۰۶.

۴ - معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۷۵.

مدعی بودند که شریعت آنها نسخ نمی‌شود. می‌گفتند: محمد (ص) تورات را حق دانسته و آن را تصدیق می‌کند، پس چگونه ممکن است شریعت او تورات را ابطال کند؟ قرآن کریم پرده از بهانه جویی‌های آنها برداشت و می‌فرماید شما اگر واقعاً دیندار بودید پیامبران را نمی‌کشتید [بقره: ۹۱] بلکه عامل اصلی این بهانه جویی‌ها حسد است [بقره: ۱۰۵] و سپس در این آیه، سفسطه یا شبهه افکنی آنها را نقض می‌کند... با روشن شدن حکمت نسخ آیات، حکمت نسخ برخی از شرایع توسط برخی دیگر نیز روشن می‌گردد و این همان چیزی است که آن را انکار می‌کردند و می‌گفتند: اسلام نمی‌تواند تورات را نسخ کند، به گمان اینکه دوام تورات مانع از ایمان به اسلام است.<sup>۱</sup>

محمد جمال الدین قاسمی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «ما ننسخ من آئیٰ ای: ما نبدل من آئیٰ بغیرها، کنسخنا آیات التوراة با آیات القرآن». <sup>۲</sup>

برخی از مفسرین<sup>۳</sup> گفته‌اند: مشهور در میان مسلمانان، جواز و وقوع نسخ است بر خلاف یهودیان که مشهور در میان آنها انکار جواز و وقوع نسخ است، ولی از منابع خود یهودیان می‌توان بر جواز و وقوع نسخ دلیل اقامه نمود. دلیل اول اینکه: حضرت آدم (ع) خواهر و برادر را به ازدواج هم درمی‌آورد<sup>۴</sup> ولی این کار بعداً تحریم گردید.<sup>۵</sup> دلیل دوم هم این است که در تورات آمده است: «خدا نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت : ... هر جنبنده ای که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم»<sup>۶</sup> ولی بعداً این حکم در زمان حضرت موسی (ع) نسخ شد و بسیاری از حیوانات حرام شمرده شدند : «خداآنده

۱ - ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر والتنویر، ج ۱، ص ۶۳۶ - ۶۴۰. و نیز فرشی سید علی اکبر، احسن الحدیث، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲ - قاسمی، محمد جمال الدین، محسن التأویل، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳ - فخرالدین رازی ابوعبدالله... محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۳۷ و نیز مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۹۱.

<sup>۴</sup> - پیدایش ۱۲:۲۰.

<sup>۵</sup> - لاویان ۹:۱۸ و نیز لاویان ۱۷:۲۰ و تثنیه ۲۲:۲۷.

<sup>۶</sup> - پیدایش ۹:۳۱.

موسى و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگویید : ... از نشخوار کنندگان و شکافتنگان سم اینها را مخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می کند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است. و ونک، زیرا نشخوار می کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. و خرگوش، زیرا نشخوار می کند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس مکنید، اینها برای شما نجس اند....»<sup>۱</sup>

علاوه بر آیه مورد بحث، آیه شریفه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْواجًا وَدُرَيْهَةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»<sup>۲</sup> نیز دلالت بر نسخ تورات و انجیل توسط قرآن کریم دارد و اکثر مفسران در ذیل این آیه متذکر این مطلب شده‌اند.<sup>۳</sup>

پاسخ دلیل دوم نیز در بحث تحریف تورات و انجیل مشخص شد و اجمالش این است که تصدیق قرآن شامل مطالب حق و اصول کلی (توحید و نبوت و معاد) موجود در تورات و انجیل است و این منافاتی با نسخ برخی از احکام موجود در آنها توسط قرآن ندارد.

جواب دلیل سوم هم این است که وحدت ادیان الهی در همان کلیاتی است که ذکر شد، اما از جهت فروع و احکام جزئی، میان ادیان اختلاف وجود دارد و عام ل این اختلاف نیز همان مقتضیات زمان و سطح فکر و زندگی مردم است. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمَهِيمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بِمَا أُنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ

۱ - لاویان ۱۱: ۴۷ و نیز تثنیه ۱۴: ۷ - ۲۱.  
۲ - الرعد (۱۳): ۳۸.

۳ - از جمله: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۴۰ و ابن شهر آشوب، محمدبن علی، متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۹۴ و طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۵ و حقی برو سوی، اسماعیل، روح البیان، ج ۴، ص ۳۸۵ و آلوسی، سید محمود، روح المعنی، ج ۷، ص ۱۵۹ و سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۰۶۵ و فخر الدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۱۹، ص ۵۰، و ابن عربی، ابوعبدالله محبی الدین محمد، تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۳۴۳.

الْحَقُّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ...»<sup>۱</sup> : (ما این کتاب [قرآن] را به راستی و حق بر تو نازل کردیم که مصدق و حاکم بر کتابهای پیش از خود است، پس میان آنها بر طبق آنچه خدا نازل کرده داوری کن، و بجای حقی که از جانب خدا آمده از هوسهای آنها پیروی مکن. ما برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم...)

علاوه بر اینکه در خود کتاب مقدس، نسخ حکم سابق، جایز دانسته شده است: «زیرا که حاصل می‌شود هم نسخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن (از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند)، و هم برآوردن امید نیکوتر که به آن تقرب به خدا می‌جوییم.»<sup>۲</sup>

---

۱ - المائدہ (۵/۴۸).

۲ - عبرانیان ۱۸:۷ و ۱۹.

## ۵) جمع بندی و نتیجه‌گیری:

مطالب این فصل را می‌توان در نکات زیر خلاصه نمود:

- ۱) به کار بردن واژه تحریف در مورد تورات و انجیل، چندان درست به نظر نمی‌رسد چرا که تورات و انجیل کنونی غیر از تورات و انجیل نازل شده‌اند در حالیکه معنای تحریف این است که کتاب موجود همان کتاب نازل شده است ولی تغییراتی در آن ایجاد شده است.
- ۲) در تورات و انجیل کنونی، هم مطالب حق و مطابق واقع وجود دارد و هم مطالب باطل و خلاف واقع، از این رو صحیح است که قرآن کریم یهودیان و مسیحیان را به برپا داشتن مطالب حق آن دو کتاب دعوت کند، که یکی از این مطالب حق بشارت به بعثت پیامبر اکرم (ص) است.
- ۳) در نگاه قرآن کریم (بقره/۷۹ و آل عمران/۷۸)، تورات و انجیل کنونی دست نوشته‌های خود یهود و نصاری است که آنرا به دروغ به خدا نسبت می‌دهند.
- ۴) با توجه به آیات «بقره/۱۰۶ و رعد/۳۸»، تورات و انجیل توسط قرآن کریم نسخ شده‌اند. با وجود این، همانطور که گفتیم مطالب حقی در آنها وجود دارد که مورد تصدیق قرآن و پیامبر اکرم (ص) واقع شده‌اند.

**فصل دوم:**

# **منطق قرآن در برخورد با کتب و متون مقدس یهود و نصارا**

## **فصل سوم**

**منطق قرآن در برخورد با  
عقائد و باورهای یهود و نصارا**

## گوشزد کردن اشتباهات اعتقادی

### مقدمه

قرآن کریم، عقاید دو دین یهودیت و مسیحیت را مورد بحث قرار داده است ولی نقدهای عمده و اساسی قرآن در این زمینه، بیشتر متوجه اعتقادات مسیحیان است، چرا که اگر اصول سه‌گانه دین اسلام یعنی توحید، نبوت و معاد را در نظر بگیریم، می‌بینیم که اختلاف چندانی میان یهودیت و اسلام در این موارد وجود ندارد و یهودیان، هر سه اصل یاد شده را قبول دارند، از این رو نقدهای قرآن کریم بر عقاید و اصول یهودیان جزئی و موردي است نه ریشه‌ای و زیربنایی، اما مسیحیان هر چند همانند یهودیان و مسلمانان به معاد ایمان دارند ولی در دو مورد دیگر یعنی توحید و نبوت دچار انحرافاتی شده‌اند که قرآن کریم در آیات متعددی - بدون این‌که در پی عیوب جویی باشد - اشتباهات مسیحیان را در این باره گوشزد نموده و در صدد اصلاح این عقاید برآمده است.

مسیحیان گرچه توحید را قبول دارند و انکار آن را به هیچ وجه روا نمی‌دانند ولی در عین حال به تثلیث و الوهیت مسیح نیز اعتقاد دارند و چنین می‌پنداشند که این اعتقادات، به توحید لطمہ‌ای نمی‌زنند. در باب نبوت نیز عقیده رایج در میان مسیحیان این است که نبوت تا قبل از

حضرت عیسی جریان داشته و خود او پیامبر نیست بلکه خدای مجسم است، برخی<sup>۱</sup> هم او را آخرين پیامبر دانسته اند. قرآن کریم هیچ یک از این اعتقادات را برنتابیده بلکه به شدت مورد نقد و نکوهش قرار داده است:

### الف) بنوّت و پسر خدا بودن عیسی<sup>۲</sup>:

در عهد جدید، آیات و فقرات فراوانی وجود دارد که بر پسر خدا بودن عیسی<sup>۳</sup> دلالت دارند، مانند: «آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بد و می‌گویید کفر می‌گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟»<sup>۴</sup>

«رئیس کهنه از او سؤال نموده، گفت : آیا تو مسیح پسر خدای م تبارک هستی؟ عیسی گفت: من هستم.»<sup>۵</sup>

«و ما دیده ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات دهنده جهان بشود. هر که اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.»<sup>۶</sup>

هر چند که به شهادت خود کتاب مقدس، پسر خدا بودن حضرت عیسی<sup>۷</sup> در هیچ کجای عهد جدید، معلول ولادت طبیعی و جسمانی از خداوند نبوده و در نتیجه در همه موارد، این اسناد و استعمال، مجازی است همچنانکه تصریح شده است : «درباره پسر خود که به حسب جسم از نسل داود متولد شد، و به حسب روح قدّوسیت پسر خدا به قوّت معروف گردید.»<sup>۸</sup> ولی این استعمال مجازی در همه جای عهد جدید یکسان و به یک معنا نیست، چرا که کل عهد جدید از لحاظ مسیح‌شناسی به دو بخش تقسیم شده است:

۱) بخش «عیسی بشری»: در این بخش، مسیح بندهای از بندگان خدا قلمداد شده و مراد از تعبیر «پسر خدا» عبارت است از «بنده مقرّب خدا»، «مخلوق بدون واسطه خدا» و مانند آن.

<sup>۱</sup>. از جمله یوسف دره حداد که مدعی شده است حضرت مسیح، خاتم پیامبران و آخرين کتاب آسمانی است. ر.ک: مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۴۱۶-۴۱۵ و ۱۰۲-۱۰۱.

<sup>۲</sup>. یوحنای ۱۰: ۳۶.

<sup>۳</sup>. مرقس ۱۴: ۶۱.

<sup>۴</sup>. اول یوحنای ۱۴: ۱۵-۱۶.

<sup>۵</sup>. رومیان ۳: ۴-۳.

انجیل همنوا (متی، مرقس و لوقا) و نوشه‌های همسو (اعمال رسولان، رساله‌های یعقوب، پطرس و یهودا و مکافئه یوحنا) این بخش از عهد جدید را تشکیل می‌دهند.

۲) بخش «عیسیٰ خدایی»: در این بخش، مسیح فرزند یگانه خدا و هم ذات با اوست.

انجیل یوحنا، رساله‌های یوحنا و رساله‌های پولس در این بخش جای گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

این اختلاف و اضطراب در متون مقدس مسیحی موجب بروز اختلاف و تفرقه در میان مسیحیان بر سر مسئله مسیح شناسی گردید، تا اینکه در سال ۳۲۵ میلادی برای پایان دادن به این درگیریها، شورایی در شهر «نیقیه» تشکیل شد و در آن قطعنامه‌ای بدین مضمون صادر گردید:

«عیسیٰ مسیح پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر...»<sup>۲</sup>

در نتیجه آموزه بخش دوم از آن زمان رسمیت یافته و بر عقیده عیسیٰ بشری فائق آمد. بدین ترتیب عقیده رایج در میان مسیحیان این شد که مسیح حقیقتاً مولود از خدادست نه اینکه کاربرد واژه «پسر خدا» صرفاً تشریفی و برای نشان دادن قرب و منزلت آن حضرت در نزد خدای متعال باشد.

حال به سراغ آیات قرآن می‌رویم تا بینیم موضع قرآن کریم در قبال استعمال واژه «پسر خدا» درباره حضرت عیسیٰ ﷺ چه بوده است. آیا قرآن، کسی را لایق این عنوان می‌داند؟ و در غیر این صورت آیا تنها قصد حقیقت از استعمال آن در نظر قرآن ناروا شمرده شده یا اینکه حتی کاربرد تشریفی این واژه هم مورد نهی قرار گرفته است؟

<sup>۱</sup>. ر.ک: سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، پسر خدا در عهده‌ین و قرآن، ص ۴۴ و کتاب مقدس، ص ۲۰۱ و نیز درآمدی بر الهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت، ص ۱۴۷.

<sup>۲</sup>. میلر، ویلیام، تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، ص ۲۴۴.

قرآن برخلاف عهد قدیم و عهد جدید، نه خدا را متصف به پدر بودن نموده و نه احده از موجودات را فرزند یا پسر خدا بر شمرده است . بنابراین قرآن، تنها از جنبه سلبی و در جهت تقادی و نکوهش دیگران وارد این قضیه شده است:

۱) «وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِٰ ذَلِكَ قَوْمُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أُنَيْ يُؤْفَكُونَ»<sup>۱</sup> (و مسیحیان گفتند: مسیح پسر خداست. این سخنی است که با زبان خود می‌گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است. خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند؟)

این آیه تنها آیه ای است که تعبیر ابن الله (پسر خدا) را در مورد حضرت عیسی ﷺ صراحتاً به مسیحیان نسبت می‌دهد، برخلاف سایر آیات در این زمینه که غالباً از تعبیر «اتخاذ ولد» در آنها استفاده شده است . شاید این اختلاف تعبیر گواه بر این مطلب باشد که در اینجا بنوت واقعی آن حضرت رد شده است نه بنوت تشریفی، اما در آیاتی که اصطلاح «اتخاذ ولد» به معنی «به فرزندی گرفتن» و «پسر خواندگی» در آنها به کار رفته، بنوت تشریفی منظور بوده است. شاهد دیگر بر این مدعای عبارت «يُضَاهُؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ» است، چرا که مشرکان و کافران بتپرست، فرشتگان را واقعاً دختران خدا می‌دانستند نه تشریفاً.

سید بن قطب در این باره می‌گوید: «ونحن نرى أنه لا مجال لهذا التردد، فإنَّ النص القرآني يلهم أنَّ قول اليهود: «عزيزُ ابْنِ اللَّهِ» هو كقول النصارى: «المسيح ابْنُ اللَّهِ» كلامهما مقصودٌ به ما يضاهى قول الذين كفروا من قبل ! فهو من إسناد البنوة التي تخرج قائلها من دين الحق وتلتحقه بالكافرين والمشركين». <sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. توبه (۹) / ۳۰.

<sup>۲</sup>. سید بن قطب بن ابراهیم شاذی، فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۶۳۷.

ابن عطیه اندلسی نیز معتقد است : «ظاهر قول النصارى (المسيح ابن الله) أنها بنتة النسل كما قالت العرب في الملائكة، وكذلك يقتضي قول الضحاك والطبرى وغيرهما، وهذا أشنع فى الكفر». <sup>۱</sup>

قریب همین مضامین را ابوحیان اندلسی در ذیل آیه مذکور بیان داشته است.<sup>۲</sup>

از آنجا که اعتقاد به بنت غیر تشریفی واقعی با توحید منافات دارد و سر از شرك درمی آورد، به همین خاطر مسیحیان معتقد به آن، در ذیل آیه شریفه مورد توبیخ و لعن ال هی قرار گرفته اند. حتی اگر بنت تشریفی در این آیه قصد شده باشد، به طریق اولی بنت غیر تشریفی را هم شامل می شود.

۲) ﴿أَتَهُلَّ الْكِتَابَ لَا تَعْلُمُونَ فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَيَ اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ الْقَوْهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِّنْهُ فَامْنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَثَةٌ انتَهُوا حَرَّاً لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاءِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا لَّن يَسْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكِبِرُ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾<sup>۳</sup> (ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز حق نگویید. مسیح عیسی ابن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه او بود که آن را به مریم القاء نمود و روحی از طرف او بود . پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و نگویید : خدا سه گانه است. بازایستید که برای شما بهتر است . خدا فقط معبدی یگانه است، منزه از آن است که برای او فرزندی باشد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است . هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد و فرشتگان مقرب [نیز ابا ندارند].)

<sup>۱</sup>. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ۳، ص ۲۴.

<sup>۲</sup>. اندلسی ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط في التفسیر، ج ۵، ص ۴۰۲.

<sup>۳</sup>. نساء (۴) / ۱۷۱ و ۱۷۲.

در این دو آیه شریقه، قرائن متعددی وجود دارد بر اینکه مراد از «ولد» در اینجا فرزند واقعی است نه تشریفی، از جمله اینکه اولاً: غلو در دین، بیشتر با بنت واقعی سازگاری دارد. ثانیاً: کلمه «آنما» شئون حضرت مسیح را منحصر می‌کند در اینکه او فرستاده خدا، کلمه خدا و روحی از جانب خداست نه بیش از این. ثالث عقیده تثیل است که در این آیه انکار شده است، اصلاً با الهیات بخشن «عیسی بشری» تناسبی ندارد، بنابراین مراد از «فرزنده خدا» بودن مسیح نیز باید معنایی باشد که در بخشن «عیسی خدایی» به کار رفته است. رابعاً: معنا ندارد که فرزند هم ذات با خدا، عبد خدا بوده و او را عبادت کند.<sup>۱</sup>

۳) «قُلْ إِنَّ كَانَ لِرَبِّ الْحَمْدُ وَلَدٌ فَإِنَّ أُولَئِكَ الْمُهَدِّينَ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»<sup>۲</sup> (بگو: اگر برای خداوند فرزندی بود، من نخستین پرستنده او بودم). منه است پروردگار آسمانها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند).

در این آیه نیز بنت واقعی مراد است، زیرا اولاً : در آیات ماقبل، عقیده مشرکان و بتپرستان در خصوص فرشتگان مطرح شده که آنها را دختران واقعی خدا می‌دانستند<sup>۳</sup> و اشاره‌ای به اعتقاد مسیحیان درباره حضرت عیسی ﷺ نشده است، پس در این آیه نیز روی سخن پیامبر اکرم ﷺ با مشرکان است. ثانیاً: در شأن نزول آیه فوق بیان شده است: «هنگامی که نصر بن عبد الدار بن قصی گفت : فرشتگان دختران خدا هستند، این آیه نازل شد ».<sup>۴</sup> ثالثاً: تشریفی خلاف اصل بوده و نیازمند قرینه است، در حالیکه در این آیه قرینه ای بر این مطلب وجود ندارد.

۴) «أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكَهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»<sup>۵</sup> (آگاه باشید که آنان از سر تهمت می‌گویند: «خدا فرزند آورده» و البته آنان دروغگویند).

<sup>۱</sup>. ر.ک: طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۵۱.

<sup>۲</sup>. زخرف (۴۳) / ۸۱ و ۸۲.

<sup>۳</sup>. از جمله آیه ۱۶: «أَمْ اتَخَذْ مَا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بَالبَنَينَ».

<sup>۴</sup>. اندسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحيط، ج ۹، ص ۳۹۰.

<sup>۵</sup>. صافات (۳۷) / ۱۵۱ و ۱۵۲.

۵) «وَخَرَقُوا لَهُ بَيْنَ وَبَنَاتِ بَعِيرٍ عِلْمٌ سُبْحَنُهُ وَتَعْلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَرْبَعٌ<sup>۱</sup>  
يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۲</sup> (و از روی نادانی برای  
خداء، پسران و دخترانی ساخته و پرداختند. خدا بقر و منزه است از آنچه آنان درباره او وصف  
می‌کنند. او پدیدآورنده آسمانها و زمین است، چگونه برای او فرزندی باشد در حالیکه برای او  
همسری نبوده است و او همه چیز را آفریده و به هر چیز داناست.)

در این دو مورد نیز همانند مورد پیشین، صحبت از مشرکان و بت پرستان بوده و بنوت  
واقعی مقصود است.<sup>۳</sup> البته این امر درباره دو آیه مورد چهارم - به دلیل آیات ماقبل و مابعدشان  
- ظاهرتر است و عبارت «ولد الله» تصریح بر آن دارد، اما در مورد دو آیه اخیر (مورد پنجم)  
تفسران قرآن دو احتمال داده اند: الف) مراد از پسران و دختران، فرشتگان هستند که مشرکان  
آنها را به خدا منتبه می‌کردند. ب) مراد از عزیر، حضرت مسیح، عزیر، یهودیان و ... است و  
مراد از دختران، فرشتگان می‌باشد. با وجود این، احتمال دوم ضعیف به نظر می‌رسد زیرا  
یهودیان برای خود و عزیر، بنوت تشریفی قائل بودند و این با تعلیل ذیل آیه سازگار نمی‌باشد،  
چرا که علت عدم وجود فرزند برای خدای تعالی، نداشتن همسر و خلقت تمام موجودات  
توسط او، دانسته شده و این تعلیل بنوت واقعی را رد می‌کند نه بنوت تشریفی را . علاوه بر  
اینکه نظم و سیاق آیات، احتمال دوم را برنمی‌تابد.<sup>۴</sup>

۶) «ذِلِكَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلُ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَخَذِّلَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَنُهُ إِذَا  
قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۵</sup> (این است ماجرای عیسی پسر مريم، همان سخن حقی که  
در آن تردید می‌کنند. خدا را نسجد که فرزندی برگیرد، منزه است او، چون کاری را اراده کند،  
به آن فقط می‌گوید باش و می‌شود).

<sup>۱</sup>. انعام (۶) / ۱۰۰ و ۱۰۱.

<sup>۲</sup>. ر.ک: طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۹۰.

<sup>۳</sup>. ر.ک: ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، ج ۶ ص ۲۴۶.

<sup>۴</sup>. مريم (۱۹) / ۳۴ و ۳۵.

۷) «وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْشَمْ شَيْئًا إِدًا تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَقَطَّرُنَ مِنْهُ وَ تَسْقَى الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَذَا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنَ وَلَدًا وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنَ أَنْ يَتَخِذَ وَلَدًا»<sup>۱</sup> (و گفتند: خدای رحمان فرزندی گرفته است . واقعاً چیز زشتی بر زبان آوردید . نزدیک است آسمانها از این سخن بشکافند و زمین چاک خورد و کوهها فروریخته درهم بشکنند، که برای خدای رحمان فرزند قایل شده، و حال آنکه خدای رحمان را نشاید که فرزند گیرد.)

۸) «وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ بَلْ لَمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَمَّا قَنْتُونَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۲</sup> (و[برخی از اهل کتاب و مشرکان] گفتند: خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است . منزه است او، بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و همه در برابر او فرمان برند . پدیدآورنده آسمانها و زمین اوست و هنگامی که فرمان [وجود] چیزی را صادر کند، فقط می‌گوید: باش! پس [فوراً] موجود می‌شود.)

۹) «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ هُوَ الْغَرِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مَنْ سُلْطَانٌ بِهِذَا تَقُولُونَ عَلَيَّ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۳</sup> (گفتند: خدا فرزندی گرفته است، منزه است او، بی نیاز است او . آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست . شما بر این گفته حجت ندارید. آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟)

۱۰) «الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَرِيكٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»<sup>۴</sup> (خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و حد و اندازه ای برای آن تدبیر نموده است.).

<sup>۱</sup>. مریم (۱۹) / ۸۸-۹۲.

<sup>۲</sup>. بقره (۲) / ۱۱۶ و ۱۱۷.

<sup>۳</sup>. یونس (۱۰) / ۶۸.

<sup>۴</sup>. فرقان (۲۵) / ۲.

۱۱) «لَوْ أُرِادَ اللَّهُ أَنْ يَتَخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَنِي مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانُهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْفَهَارُ»<sup>۱</sup> (اگر خدا می خواست فرزندی اختیار کند، مسلمًا از مخلوقاتش هر که را می خواست انتخاب می کرد. منزه است او، خدایی که واحد قهار است.).

۱۲) «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٌ»<sup>۲</sup> (خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده و معبد دیگری با او نیست).

۱۳) «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانُهُ بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُون»<sup>۳</sup> (و گفتند: خدای رحمان فرزندی گرفته است. او منزه است، بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند).

۱۴) «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَخِذْ وَلَدًا ...»<sup>۴</sup> (و بگو سپاس و ستایش خدایی راست که فرزندی نگرفت...).

در میان این نه موردی که ذکر شد، برخی درباره خصوص مسیحیان است، بعضی مخصوص مشرکان و بت پرستان است و تعدادی هم نسبت به مسیحیان، یهودیان، بت پرستان، مشرکان و... عمومیت دارد. اما آنچه که در تمام این آیات مشترک است، انکار اتخاذ ولد (کسی را به فرزندی گرفتن) توسط خداوند است، که همانطور که قبلًا اشاره شد با انکار بنوت تشریفی تلازم دارد.

مرحوم طالقانی می فرماید: «اتخاذ ولد، به فرزندی گرفتن و برقرار ساختن علاقه فرزندی و تحت سرپرستی خود آوردن است، نه فرزند از خود آوردن».<sup>۵</sup>

البته این مطلب در میان مفسران قرآن، اجماعی نیست و برخی از ایشان مخالفت نموده اند. مثلاً مرحوم علامه طباطبائی، تعبیر به «ولد» را در این آیات به جای «بن» دلیل بر بنوت واقعی دانسته اند و نیز تعلیلها و احتجاجاتی که در آنها بیان شده را با نفی بنوت واقعی مناسب دیده اند

<sup>۱</sup>. زمر (۳۹) / ۴.

<sup>۲</sup>. مؤمنون (۲۳) / ۹۱.

<sup>۳</sup>. انبياء (۲۱) / ۲۶.

<sup>۴</sup>. اسراء (۱۷) / ۱۱۱.

<sup>۵</sup>. طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۷۸.

نه بنوّت تشریفی.<sup>۱</sup> اما نکته مهم این است که حتی اگر این سخن را بپذیریم باز اعتقاد به بنوّت تشریفی از نظر قرآن مردود است زی را اولاً<sup>۲</sup>: بنوّت تشریفی در جایی ممکن است که بنوّت واقعی امکان داشته باشد، پس در مورد خداوند که فرزند واقعی ندارد، فرزند تشریفی معقول نخواهد بود.

شیخ طوسی در این زمینه می نویسد: «خداوند متعال ممکن نیست فرزندی داشته باشد، زیرا نسبت دادن فرزند از دو حال خارج نیست، یا حقیقی است و یا مجازی . فرزند حقیقی که از نطفه و همسر فرد متولد می شود، در مورد خداوند متصوّر نیست، فرزند مجازی هم که از راه فرزندخواندگی یا به فرزندی گرفتن است، برای کسی ممکن است که فرزند حقیقی برایش ممکن باشد. آیا نمی بینی که هیچ وقت گفته نمی شود: جوانی، پیرمردی را به فرزندی گرفت . این از آنروز است که پیرمرد نمی تواند فرزند حقیقی جوانی باشد، اما چون جوان حقیقتاً می تواند فرزند شخص سالخورده ای باشد پس ممکن است پسرخوانده چنین شخصی هم بشود . همچنین هیچگاه نمی توان گفت: انسانی، چهارپایی را به فرزندی گرفت، چرا که ممکن نیست از نطفه و همسر انسان چارپایی زاده شود . پس چون در مورد خداوند، فرزند حقیقی محال است، فرزند مجازی هم محال خواهد بود.»<sup>۳</sup>

ثانیاً: کاربرد عنوان تشریفی «پسر خدا» ممکن است زمینه را برای سوءاستفاده، سودجویی یا گمراهی عده‌ای از اهل کتاب فراهم سازد، در نتیجه از باب عنوان ثانوی، حرام دانسته شده است. همانطور که در موارد مشابه نیز قرآن کریم، استعمال برخی از الفاظ را منع نموده است؛ مانند تحریم به کارگیری عبارت «راعنا» در آیه شریفه زیر:

«إِيُّهَا الَّذِينَ أَمْنَوْلَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انْظُرْنَا وَ اسْمَعُوْا وَ لِلْكَفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۴</sup> (ای کسانی که ایمان آورده اید [هنگام سخن گفتن با پیامبر خدا، کلمه) راعنا بکار نبرید [که یهودیان این

<sup>۱</sup>. ر.ک: طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۱.

<sup>۲</sup>. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

<sup>۳</sup>. بقره (۲) / ۱۰۴.

کلمه را در ناسزا به کار می بردند] بلکه بگوئید انظرنا و گوش فرادهید که عذابی بس دردناک برای کافران است).

در صدر اسلام، بعضی از مسلمانها از پیامبر ﷺ می خواستند که آیات قرآن را قدری آهسته و با تأثیر برایشان بخوانند تا بتوانند آنها را بخاطر بسپارند، به همین منظور می گفتند: «راغعاً» یعنی مراعات حال ما را بکن و به ما مهلت بده . ولی از آنجا که این کلمه در زبان عبری به معنای «بدکارِ ما» یا «ما را تحقیق کن » است، یهودیان برای مسخره کردن پیامبر ﷺ از آن استفاده نمودند.<sup>۱</sup> بنابراین خداوند دستور داد که به جای «راغعاً» از مرادف آن (انظرنا) استفاده کنند تا این سوءاستفاده جلوگیری شود.<sup>۲</sup>

ثالثاً: در اکثر آیاتی که ذکر شد، پس از ردِ صاحب فرزند بودن خداوند، بر مالکیت و خالقیت خدا نسبت به همه موجودات و در نتیجه عبد و مملوک بودن تمام کائنات تأکید شده است. پس رابطه انسان با خدا، رابطه مخلوق با خالق یعنی رابطه عبد و مولی است و این رابطه‌ای خاص و ویژه است و با رابطه فرزند و پدر فرق دارد و ح تی اگر کسی بخواهد رابطه خدا و یک انسان برگزیده را به شکل رابطه پدر و فرزند تصویر کند، هر چند این تصویر مجازی و تشریفی باشد، کاملاً به خطأ رفته است.<sup>۳</sup>

### ب) اعتقاد به الوهیت عیسی مسیح ﷺ

در انجیل یوحنا و رساله های او، رساله های پولس و اعتقادنامه ها، عیسی «خدا» نامیده می شود: «در ابتداء کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود . همان در ابتداء نزد خدا بود . همه چیز به واسطه او آفریده شدو به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.»<sup>۴</sup>

«یهودیان در جواب گفتند: به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می خوانی.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. ر.ک: نساء (۴) / ۴۶.

<sup>۲</sup>. ر.ک: توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۷۴ و ۲۳۴.

<sup>۳</sup>. ر.ک: سلیمانی اردستانی، عبد الرحیم، پس خدا در عهدهین و قرآن، ص ۱۶۰-۱۶۳.

<sup>۴</sup>. یوحنا ۱: ۳-۱.

«توما در جواب وی گفت: ای خداوند من و ای خدای من . عیسی گفت: ای توما، بعد از دیدن ایمان آوردم؟ خوشابه حال آنانی که ندیده ایمان آوردمند.»<sup>۱</sup>

«و از ایشان مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالآباد.»<sup>۲</sup>

«نه بحسب مسیح، که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.»<sup>۳</sup>  
در اعتقادنامه نیقیه - همانطور که قبلًا اشاره شد - پس از آن که ابتدا عیسی «خدا» نامیده می‌شود، به عنوان «خدای حقیقی» معروفی می‌گردد:  
«عیسی مسیح پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر...»<sup>۴</sup>  
در اعتقادنامه «آتاناسیوس» آمده است:

«اما الوهیت پدر و پسر و روح القدس واحد است . آنها دارای جلال یکسان و شکوه و عظمت جاودان هستند. هر آنچه پدر باشد، پسر نیز همان است و روح القدس نیز بدین شکل است: پدر نامخلوق است، پسر نامخلوق است، روح القدس نیز نامخلوق است . پدر نامتناهی است، پسر نامتناهی است، روح القدس نیز نامتناهی است . پدر ابدی است، پسر ابدی است، روح القدس نیز ابدی است.»<sup>۵</sup>

بنابراین عقیده غالب در میان مسیحیان، بر الوهیت عیسی مسیح استوار است، هر چند که در اناجیل همنوا و قسمتهای همگون با آن (نوشته‌های همسو)، مسیح صرفاً یک انسان و بنده خداست و هیچ اشاره‌ای به الوهیت او نشده است.

<sup>۱</sup>. یوحنا ۱۰:۳۳.

<sup>۲</sup>. یوحنا ۲۸:۲۰ و ۲۹.

<sup>۳</sup>. رومیان ۹:۵.

<sup>۴</sup>. کولسیان ۲:۸ و ۹.

<sup>۵</sup>. و. میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، ص ۲۴۴.

<sup>۶</sup>. تونی لین، تاریخ فلسفه مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، ص ۱۴۸.

قرآن کریم، از یک سو در مقابل اعتقاد به الوهیت مسیح موضع گرفته و آن را به شدت رد نموده است، و از سوی دیگر تأکید می کند که عیسیٰ<sup>اللّٰهُ</sup>؛ مخلوق، انسان، بنده خدا و پیامبری از پیامبران خداست:

۱) «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ لَلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْتَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَيَّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> : (آنها که گفتند: خدا همان مسیح، پسر مریم است، مسلمًا کافر شدند. بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح، پسر مریم و مادرش و هر کس را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه کسی می تواند دفاع کند؟ فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست خاص خداوند است و او هر چه خواهد می آفریند و خداوند بر هر چیزی تواناست).

در این آیه بر عدم الوهیت مسیح<sup>اللّٰهُ</sup> اینچنین استدلال شده است که؛ اگر او خداست پس چرا نمی تواند از خودش در برابر مرگ دفاع کند؟ در حالیکه لازمه الوهیت، قدرت مطلقه است. در نتیجه مسیح همانند مادرش و سایر افراد بشر انسانی بیش نیست . از این گذشته طبق نظر مسیحیان، آن حضرت از دنیا رفته است، پس چه فرقی میان او و سایر موجوداتی که با اراده خدا جان می سپارند، وجود دارد؟ شاید علت تصریح به پسر مریم بودن عیسیٰ<sup>اللّٰهُ</sup> در این آیه است که فرزند انسان حادث است و حادث شایسته الوهیت نیست . ذیل آیه هم بیان قدرت و سلط و حاکمیت خداست و اینکه مسیح<sup>اللّٰهُ</sup> هیچ دخالتی در الوهیت ندارد. و در نهایت گوشزد می کند که خلقت خارق العاده عیسیٰ<sup>اللّٰهُ</sup> و بدون وساطت پدر متولد شدن او نمی تواند دلیل بر خدایی اش باشد، چرا که خدای متعال هر چه بخواهد می آفریند و بر هر چیزی تواناست یعنی اگر بخواهد، بدون پدر و مادر می آفریند، همچنان که آدم و حوا را آفرید

<sup>۱</sup>. مائدہ (۵) / ۱۷.

و اگر بخواهد، از مادر می‌آفریند بدون پدر، مانند مسیح اللّٰهُ و یا اینکه از پدر و مادر می‌آفریند مانند سایر مردم.

۲) «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّيْ وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَا وَهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أُنْصَارٍ»<sup>۱</sup>

(آنها که گفتند: خدا همان مسیح، پسر مریم است، کافر شدند، در حالیکه مسیح می‌گفت: ای بنی اسرائیل! خدای یگانه را که پروردگار من و شماست بپرستید، که هر کس به خدا شرک آورده [بداند که] خدا مسلمًا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او جهنم است، و ستمکاران را هیچ یاوری نیست.)

این آیه شریفه، پس از آنکه همانند آیه پیشین، اعتقاد به الوهیت عیسی اللّٰهُ را موجب کفر دانسته، به مخالفت خود آن حضرت با این اعتقاد اشاره نموده است . همانطور که در انجلیل مرقس نیز می‌خوانیم: «عیسی او را جواب داد که : اوّل همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.»<sup>۲</sup>

و در انجلیل متی آمده است : «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممونا را خدمت کنید.»<sup>۳</sup>

۳) «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَ يَا كُلَّا نَطْعَامَ انظُرْ كَيْفَ تُبَيِّن لَهُمُ الْأُيَّاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ»<sup>۴</sup> (مسیح پسر مریم جزو پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی بودند و مادرش بسیار راستگو و درست کردار بود . آن دو [همچون سایر

<sup>۱</sup>. مائدہ (۵) / ۷۲

<sup>۲</sup>. مرقس ۱۲: ۲۹

<sup>۳</sup>. متی ۶: ۲۴

<sup>۴</sup>. مائدہ (۵) / ۷۵

انسانها] غذا می خوردن. بنگر که چگونه آیات را برای مردم بیان می کنیم، پس بنگر که این مردم چگونه [از حق] روی گردان می شوند).

این آیه کریمه، اولاً: مسیح را فرزند مریم می داند و روشن است که فرزند انسان نمی تواند خدا باشد.

ثانیاً: شأن او را منحصر در رسالت می داند، پس او تنها فرستاده خداست نه خدا.

ثالثاً: او مانند سایر پیامبران است، پس همانطور که آنها خدا نبودند، او نیز خدان نیست.

رابعاً: او غذا می خورد و غذا خوردن از ویژگیهای مخلوقات است، زیرا کسی که غذا می خورد، به غذا نیاز دارد و برایش اجزاء و حالاتی متصور است و اینها با الوهیت نمی سازد.

۴) «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىَ ابْنَ مَرْيَمَ إِنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخَذُونِي وَأُمِّيَ إِلَيْنِيْ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُيُّحُ الْكَوَافِرِ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتُهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْعُيُوبَ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمْرَتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّيْ وَرَبِّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّيْتُنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلُّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>۱</sup> (و

[یاد کن] آنگاه که خدا گوید: ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را به جای خدا به عنوان دو معبد بپرستید؟ گوید: منزه‌ی تو، مرا نشاید که آنچه حق نیست بگویم . اگر من این را گفته بودم بی شک می دانستی. تو آنچه در ضمیر من است می دانی، ولی من آنچه را که در ذات توتست نمی دانم، فقط توبیی که از رازهای نهانی آگاهی . من به آنان جز آنچه به من امر کردی نگفتم که خدا را که پروردگار من و شماست بپرستید، و تا وقتی که در میانشان بودم بر آنان شاهد و ناظر بودم پس چون مرا برگرفتی، تو خود مراقب آنان بودی، و تو بر همه چیز شاهدی.).

در اینجا نیز تأکید شده است که مسیح ﷺ همانند سایر پیامبران، مردم را به توحید فرامی خوانده و در پیدایش این عقیده انحرافی هیچ نقشی نداشته است . همانطور که نمونه های

<sup>۱</sup>. مائدہ (۵) / ۱۱۶ و ۱۱۷.

ذکر شده از انجیل هم مؤید این مطلب است . نکته دیگری که از این آیه می توان استفاده کرد، این است که علم انبیا همچون دیگر انسانها محدود است «لا أعلم ما في نفسك» و کسی که علمش محدود است، شایسته خدایی نیست . در مقابل، آگاهی کامل و گسترده بر همه حقایق، مخصوص خداست «إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغَيْبِ».<sup>۱</sup>

۵) «إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَعْمَنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَا مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۲</sup> (مسیح فقط بنده‌ای بود که ما به او نعمت بخشیدیم و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم).

۶) «وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيْنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَا يَبْيَنُ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَأَتَقْوُا اللَّهَ وَ أَطْبِعُونَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّيٌّ وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»<sup>۳</sup> (و هنگامی که عیسی دلایل روشن [برای آنها] آورد، گفت: من برای شما حکمت آورده‌ام، و آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم، پس تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمایید . خداوند پروردگار من و پروردگار شماست [تنها] او را پرسش کنید که راه راست همین است).

۷) «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَئْتَنِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»<sup>۴</sup> (عیسی گفت: من بندۀ خدا هستم، به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است).

۸) «قَالَ رَبِّي أَنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسِسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أُمُرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ يَعْلَمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْأُنْجِيلَ وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۵</sup> (مریم گفت: پروردگار! چگونه مرا فرزندی باشد در حالیکه بشری به من دست نزده است؟ فرمود: این چنین [است که] خدا آنچه بخواهد می آفریند، و چون کاری را اراده کند،

<sup>۱</sup>. ر.ک: قرائتی، محسن، تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۹۵.

<sup>۲</sup>. ز خرف (۴۳) / ۵۹.

<sup>۳</sup>. ز خرف (۴۳) / ۶۳ و نیز ر.ک: آل عمران (۳) ۵۱.

<sup>۴</sup>. مریم (۱۹) / ۳۰.

<sup>۵</sup>. آل عمران (۳) / ۴۹-۴۷.

فقط به آن می گوید: باش، پس موجود می شود. به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد. و او را به عنوان پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد.)

۹) «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلَ إِادَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۱</sup> (مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود : موجود باش! او هم فوراً موجود شد. [بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.])

۱۰) «ثُمُّ قَفَّيْنَا عَلَيَّ إِاثَارَهُمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ أَبْنَ مَرْيَمَ»<sup>۲</sup> (سپس پیامبران خود را از پی ایشان آوردیم و از پس آنها عیسی پسر مریم را فرستادیم.)

۱۱) «وَإِذْ قَالَ عِيسَىٰ أَبْنُ مَرْيَمَ يَخْفِي إِسْرَاءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ»<sup>۳</sup> (و [یاد کن] آن‌گاه که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل بی‌گمان من فیستاده خدا به سوی شما هستم).

از مجموع آیاتی که به تعدادی از آنها اشاره شد نتیجه می‌گیریم که مسیح از منظر قرآن تنها یک انسان است و هیچ بهره ای از الوهیت ندارد . البته او از جهاتی با دیگر انسانها متفاوت است، از جمله اینکه بدون وساطت پدر متولد شده است، اما به تعبیر قرآن، عیسی ﷺ از این نظر بالاتر از حضرت آدم نیست که بدون پدر و مادر خلق شده است . همچنین او معجزات شگفت‌آوری ارائه کرده است ولی این هم دلیل بر الوهیت وی نمی شود چرا که سایر پیامبران نیز به اذن خدا چنین کرده‌اند.

بنابراین می‌توان گفت: قرآن کریم، مسیح‌شناسی انجیل همنوا و نوشته‌های همسو را مورد تأیید قرار داده و در مقابل، مسیح‌شناسی بخش عیسی خدایی را رد نموده و به شدت با آن مخالفت کرده است.

### ج) تثییث

۱. آل عمران (۳) / ۵۹

۲. حديد (۵۷) / ۲۷

۳. ص (۶۱) / ۶

آموزه تثلیث، اساسی ترین اصل الهیاتی مسیحیت کنونی را تشکیل می دهد. مسیحیان در عین حالی که به دلیل وجود فقرات متعدد دال بر توحید در کتاب مقدس، خود را موحد و یکتاپرست می دانند و هرگونه شباهه شرک را از خود می زدایند، با وجود این، هر سه فرقه مهم مسیحی (کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان) تثلیث را در کنار توحید از اعتقادات ضروری و شاخصه هر مسیحی می شمارند، بدین معنی که در خ دای واحد، سه شخص (پدر، پسر و روح القدس) وجود دارد.

میلر در این باره می نویسد: «بنابه گفتۀ علمای علوم الهی در ذات یگانه خدا سه اقنوام است: «پدر» و «پسر» که کلمه خداست و «روح القدس». این سه یک خدای واحد می باشند. اصل و ذات آنها یکی است، در قدرت و جلال مساوی می باشند.»<sup>۱</sup>

هر چند برخی از مسیحیان کوشیده اند تا عقیده تثلیث را به کتاب مقدس مستند سازند و بدین منظور نمونه هایی را هم ارائه کرده اند،<sup>۲</sup> ولی حق این است که هیچ یک از عبارات عهدين، دلالت بر این مطلب ندارد و اگر کسی بدون ذهنیت قبلی به سراغ آنها برود، چنین بردا شتی نخواهد داشت.

مثالاً اینکه در عبارت «پس رفته، همه امّت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید».<sup>۳</sup> سه اسم در کنار یکدیگر ذکر شده اند، دلالتی بر تساوی آنها در الوهیت ندارد. نهایت آنچه که از عهد جدید استفاده می شود، تثنیه (الوهیت پدر و پسر) است نه تثلیث زیرا سخنی از الوهیت روح القدس در آنجا به میان نیامده است.

اولین رد پای این عقیده انحرافی را می توان در اعتقادنامه نیقیه یا همان قانون نیقاوی به دست آورد: «ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خدای همه چیزهای مرئی و نامرئی؛ و به خداوند واحد عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر

<sup>۱</sup>. میلر، ویلیام، تفسیر انجلیل یوحنا، ص ۲.

<sup>۲</sup>. ر.ک: تیسن، هنری، الاهیات مسیحی، ترجمه ط. میکائیلیان، ص ۹۰-۸۸.

<sup>۳</sup>. متی ۲۸:۱۹.

است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر، به وسیله او همه چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است؛ و او به خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد، انسان گردید و زحمت کشید؛ او برای ما مصلوب شد، تحمل درد کرد، مدفون شد و روز سوم از قبر برخاست و بر طبق رسالتش به آسمان صعود کرد و در سمت راست پدر نشسته است؛ و با جلال و شکوه برای داوری مردگان و زندگان بازخواهد گشت و فرمانروایی او پایانی ندارد. ما به روح القدس، پروردگاری که زنده می‌سازد و از پدر و پسر صادر می‌شود و با پدر و پسر پرستش می‌شود، و آن‌که از دهان انبیا سخن گفته است اعتقاد داریم.<sup>۱</sup>

اما حتی سران شورای نیقیه که تثلیث را به طور رسمی وارد مسیحیت کردند، به این نکته اعتراف دارند که تثلیث مخالف عقل بوده و فهم آن مشکل است و فقط باید به آن ایمان آوردن: «اتاناوسیوس... اذعان کرد که در نظر مجسم ساختن سه شخص متمایز در وجود یک خدا، اشکال دارد، ولی چنان دفاع کرد که عقل باید در برابر راز تثلیث سر تعظیم فرود آورد.<sup>۲</sup> آیات قرآن کریم در مواجهه با تثلیث را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) آیاتی که مستقیماً تثلیث را مطرح کرده و آن را رد می‌کنند:

۱) «إِنَّمَا الْمُسِيحُ عِيسَى اَبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الْقُلُّهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَامْتُوْا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ اَنْتَهُوا حَيْ رَأَ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَنَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا»<sup>۳</sup> (ای اهل کتاب، در دین خود غلو مکنید و درباره خدا غیر از حقیقت چیزی نگویید .

مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده، و روحی از جانب اوست . پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید [خدا] سه‌گانه است .

<sup>۱</sup>. فرماج، پطرس، اپیاح التعلیم المیسیحی، ص ۲۰؛ و نیز میلر، ویلیام، تاریخ کلیسای قدیم، ص ۲۴۴.

<sup>۲</sup>. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج ۳، ص ۷۷۰.

<sup>۳</sup>. نساء (۴) / ۱۷۱.

بازایستید که برای شما بهتر است . خدا فقط معبودی یگانه است . منزه از آن است که برای او فرزندی باشد. آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و خداوند بس کارساز است.)

اکثر مفسران<sup>۱</sup> در ذیل این آیه خاطرنشان کرده اند که مراد از «ثلاثة» همان اقانیم سه گانه (پدر، پسر و روح القدس) است. بنابراین عبارت «لا تقولوا ثلاثة» نهی از اعتقاد به تثلیث رایج مسیحی خواهد بود.

۲) «أَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَٰهٖ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أُلِيمٌ»<sup>۲</sup> (کسانی که گفتند: خدا سومین از سه است، قطعاً

کافر شده اند، و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست . و اگر از آنچه می گویند بازنایستند، به کافران ایشان عذابی دردنگ خواهد رسید.)

در هر دو آیه که ذکر شد، شواهد و قرائن متعددی وجود دارد مبنی بر اینکه قرآن کریم، تثلیث رایج مسیحی (وجود سه شخص مجزا و جدا از هم در یک ذات) را مردود و باطل می داند. در ابتدای آیه نخست، اهل کتاب از غلو در دینشان نهی شده اند، سپس تأکید شده که عیسی<sup>الصلی اللہ علیہ و آله و سلم</sup> پسر مریم است نه پسر خدا، پیامبر و کلمه خداست نه خود خدا، و از آنجا که خدا مالک تمام موجودات است، نمی تواند فرزندی داشته باشد چرا که رابطه میان مالک و مملوک غیر از رابطه پدر و فرزندی است در حالی که آموزه تثلیث بر اساس همین رابطه «پدر و پسری» میان خدا و مسیح استوار است . اما آیه دوم؛ پس از آنکه در آیه ماقبلش الوهیت عیسی<sup>الصلی اللہ علیہ و آله و سلم</sup> رد شده و اعتقاد به آن، موجب کفر دانسته شده است، تصریح می کند که یگانگی خدای متعال به گونه ای محض و خالص است که هیچ گونه کثرتی را درون خود برنمی تابد. مرحوم علامه طباطبائی در این باره می فرماید:

۱. از جمله: فضل الله، محمحسین، من وحی القرآن، ج ۷، ص ۵۵۳؛ طباطبائی، محمحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۵۰؛ سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۸۱۷

۲. مائدہ (۵) / ۷۳

«این جمله که فرمود: «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ» تأکید بلیغی است در توحید، به طوری که هیچ عبارت دیگری بهتر از این تأکید را نمی‌رساند، زیرا کلام به صورت نفی و استثنای آورده شده است، علاوه بر این، حرف «من» را بسر نفی درآورده تا استغراق را تأکید کند، علاوه بر همه اینها، مستثنای را که «إِلَهٌ وَاحِدٌ» باشد به صورت نکره آورده تا افاده تنویع نماید، زیرا اگر می‌فرمود: «مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ» حقیقت توحیدی را که در نظر بود نمی‌رساند. بنابراین معنای آیه چنین است: در عالم وجود اصلاً و به طور کلی از جنس معبد (الله) یافت نمی‌شود، مگر معبد یکتاپی که یکتاپی مخصوص است که اصلاً قبول تعدد نمی‌کند، نه در ذات و نه در صفات، نه در خارج و نه به حسب فرض . اگر می‌فرمود: «وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللهُ وَاحِدٌ» اعتقاد باطل مسیحیت را درباره خدایان سه گانه دفع نمی‌نمود، چون آنها هم این قسم توحید را منکر نیستند، چیزی که هست می‌گویند: آن ذات یکتا که در یکتاپی ما هم حرف نداریم، از نظر صفات سه گانه به سه تعین متعین می‌شود، ولذا می‌گوئیم: در عین اینکه یکی است سه چیز است. این حرف جواب داده و دفع نمی‌شود مگر به این که توحیدی اثبات شود که از هیچ نظر قابل تکثر نباشد، و این همان چیزی است که قرآن کریم در عبارت «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ» قصد کرده است.<sup>۱</sup>

در آیات بعد از آن نیز تأکید شده است که مسیح پسر مریم بود نه پسر خدا، او تنها پیامبری مانند سایر پیامبران بود، همانند دیگر انسانها غذا می‌خورد و اختیار سود و زیان مردم راه هم نداشت، در نتیجه او صرفاً یک انسان بود و بهره ای از الوهیت نداشت، در حالیکه در تثلیث رایج مسیحی، مسیح پسر خدا خوانده شده و دارای الوهیت است.

ب) آیاتی که به صورت غیر مستقیم و بالملازمه تثلیث را رد می‌کنند:

(۱) آیات دال بر مسیح‌شناسی خاص قرآن:

<sup>۱</sup>. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۷۱.

قرآن کریم برای حضرت عیسیٰ اوصاف و عنوانینی را ثابت می کند، مانند: پسر مریم<sup>۱</sup> بنده خدا،<sup>۲</sup> پیامبر خدا،<sup>۳</sup> کلمه الله،<sup>۴</sup> روح الله<sup>۵</sup> و مخلوق خدا،<sup>۶</sup> و در مقابل اوصاف و القابی را از آن حضرت نفی و سلب می کند، مانند: الوهیت<sup>۷</sup> و پسر خدا.<sup>۸</sup> از مجموع این آیات، چهره ای از مسیح<sup>۹</sup> به دست می آید که با چهره او در تثلیث کاملاً مغایرت دارد.

در مورد وجه تسمیه حضرت عیسیٰ به کلمه و کلمة الله، اقوال متعددی در تفاسیر ذکر شده است. مرحوم علامه پس از نقل برخی از این اقوال، این قول را می پسندد که: مراد از کلمه، خود عیسیٰ<sup>۱۰</sup> است، چون او مصدق کلمه «کن: موجود شو» است. و اگر خصوص عیسیٰ<sup>۱۱</sup> را کلمه خوانده با اینکه هر انسانی و بلکه هر موجودی مصدقی از کلمه «کن» تکوینی است، برای این است که ولادت سایر افراد بر طبق مجرای اسباب عادی و مألف صورت می گیرد، نطفه مرد با عمل نکاح به نطفه زن می رسد و عوامل مقارن با این عمل دست به کار می شوند تا فرزند متولد شودو به همین جهت ولادت را مستند به عمل نکاح می کنند، همانطور که سایر مسببات را به اسبابش مستند می کنند و چون انعقاد نطفه عیسیٰ<sup>۱۲</sup> از این مجرانا بوده و پاره‌ای از اسباب عادی را نداشته قهراً هستی او مستند به صرف کلمه تکوین بوده است.<sup>۱۳</sup>

در مورد روح الله بودن حضرت عیسیٰ<sup>۱۴</sup> نیز برخی از مفسران همین وجه را ذکر کرده و گفته‌اند:

- 
- <sup>۱</sup>. آل عمران (۳) / ۴۵ و مریم (۱۹) / ۳۴.
  - <sup>۲</sup>. مریم (۱۹) / ۳۰ و نساء (۴) / ۱۷۲.
  - <sup>۳</sup>. مائده (۵) / ۷۵ و آل عمران (۳) / ۴۹.
  - <sup>۴</sup>. نساء (۴) / ۱۷۱.
  - <sup>۵</sup>. همان.
  - <sup>۶</sup>. آل عمران (۳) / ۴۷ و ۵۹.
  - <sup>۷</sup>. مائده (۵) / ۱۷ و ۷۲.
  - <sup>۸</sup>. توبه (۹) / ۳۰ و بقره (۲) / ۱۱۶.
  - <sup>۹</sup>. ر.ک: طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۹۳ و ج ۵، ص ۱۴۹.

«چون او دارای روح (حیات) بود ولی بدون دخالت اجزاء (نطفه) شخص واجد روح و مستقیماً از جانب خداوند و قدرت خالص او به دنیا آمده بود، روح الله نامیده شد». <sup>۱</sup>

بعضی هم گفته‌اند: «چون روح از عالم امر است (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) <sup>۲</sup> و کلمه «کن» که بر حضرت عیسیٰ اطلاع می‌شود نیز امر است، پس آن حضرت، روح است». <sup>۳</sup>

در هر صورت «کلمه الله» و «روح الله» بودن حضرت عیسیٰ <sup>۴</sup>، تأکیدی بر مخلوقیت آن حضرت بوده و با الوهیت او و در نتیجه با تثییث در الوهیت منافات دارد.

(۲) آیات دال بر توحید محض و خالص در قرآن:

همانطور که قبلًا هم اشاره شد توحیدی که در قرآن کریم مطرح شده است به حدی محض و خالص است که شائبه هیچ گونه کثرت و شرکتی در آن وجود ندارد. وحدت خداوند توأم با قهر و غلبه بر دیگر موجودات است . قرآن وحدت عددی را از پروردگار نفی می کند چرا که لازمه وحدت عددی، محدودیت و مقدوریت است و هر واحدی که وحدتش عددی باشد تشخیص داده نمی شود مگر به اینکه محدود به حدود مکانی و زمانی و هزاران حدود دیگر بوده و مقدور و محاط ما واقع شود و قرآن خدای متعال را منزه از این می داند که محاط و مقدور چیزی باشد:

- «يَا صَاحِبِ السَّجْنِ إِنَّ رَبَّكَ مُتَفَرِّقُونَ حَتَّىٰ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» <sup>۵</sup> (ای دو رفیق زندانی ام! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه قهار؟)

- «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَخَذَتُمْ مِنْ دُونِهِ أُولَئِكَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنَّهُمْ لَا يَنْفَعُونَ وَلَا ضَرَّاً قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلْمَاتُ وَالثُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ

<sup>۱</sup>. زمخشri، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۱، ص ۵۹۳ و نیز مغنية، محمجدواد، الكاشف، ج ۲، ص ۵۰۱.

<sup>۲</sup>. إِسْرَاء (۱۷) / ۸۵.

<sup>۳</sup>. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۵، ص ۱۴۹.

<sup>۴</sup>. يوسف (۱۲) / ۲۹.

شُرَكَاءَ حَلَقُوا كَحَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْفَهَارِ »<sup>۱</sup> (بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو خدا . بگو: پس چرا غیر او سرپرستانی گرفته اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ بگو: آیا کور و بینا یکسانند؟ یا تاریکی ها و نور برابرند؟ آیا برای خدا همتایانی قرار داده اند که مانند آفرینش او آفریده اند و این آفرینش بر آنها مشتبه شده است؟ بگو: خدا خالق هر چیزی است، و او یگانه قهار است).

- «يَوْمَ تُبَدَّلُ إِلَّا رُضُّ غَيْرُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءُ وَاتُّ وَبَرَزَوْا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَارِ »<sup>۲</sup> (روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها [به غیر این آسمانها] مبدل گردد، و [مردم] در برابر خدای یگانه قهار ظاهر شوند).

- «قُلْ إِنَّمَا أُمَا مُنْذِرٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْفَهَارِ»<sup>۳</sup> (بگو: من فقط هشداردهنده ام و هیچ معبدی جز خداوند یگانه قهار نیست).

- «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّا صُطْفَيِ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْفَهَارِ »<sup>۴</sup> (اگر خدا می خواست فرزندی اختیار کند، مس لاما از مخلوقاتش هر که را می خواست انتخاب می کرد، منزه است او، اوست خدای یگانه قهار).

- «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَحْفَي عَلَيَ اللَّهِ مِنْهُمْ شَرِيكٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَارِ »<sup>۵</sup> (آن روز که مردم حاضر و نمایان شوند، چیزی از آنها بر خدا پوشیده نماند . [ندا آید] امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است).

می بینیم آیاتی که خدای متعال را به وحدانیت ستوده، دنبالش صفت قهاریت را ذکر کرده است تا بفهماند و حدتش عددی نیست، یعنی وحدتی است که در آن به هیچ وجه مجال بر ای

<sup>۱</sup>. رعد (۱۳) / ۱۶.

<sup>۲</sup>. ابراهیم (۱۴) / ۴۸.

<sup>۳</sup>. ص (۳۸) / ۶۵.

<sup>۴</sup>. زمر (۳۹) / ۴.

<sup>۵</sup>. غافر (۴۰) / ۱۶.

فرض ثانی و مانند نیست، تا چه رسد به اینکه ثانی او در عالم، خارجیت و واقعیت داشته باشد. در حالی که وحدت خداوند سبحان در توحیدی که نصاراً معتقدند، وحدت عددی است.<sup>۱</sup>

آیاتی که ذکر شد، خداوند متعال را متصف به وصف «الواحد» کرده بود و در تمام آنها به قرینه کلمه «القهر»، وحدت ذاتی اراده شده بود . همچنین در آیاتی که واژه «واحد» در مورد خداوند به کار رفته است، قرینه ای - مانند ارادت حصر - وجود دارد تا نشان دهد یکتاپی خداوند قابل تکثر نیست، زیرا هر واحدی به خودی خود (بدون وجود قرینه) یک ثانی و ثالثی در عالم خارج یا وهم و یا عقل دارد که با انضمام به آنها کثیر می شود، بر خلاف کلمه «أحد» که بر چیزی یا کسی اطلاق می شود که نه در خارج و نه در ذهن قابل کثرت و تعدد نبوده و اصلاً داخل در اعداد نیست و اگر هم برایش دومی فرض شود باز خودش بوده و چیزی بر آن اضافه نمی شود، از این رو این کلمه در هیچ کلام مثبتی درباره غیر خدای تعالی استعمال نمی شود.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. ر.ک: طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۶ ص ۹۱۸۸.

<sup>۲</sup>. ر.ک: طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۲۰، ص ۳۸۷.

## پذیرش عقاید درست و مشترک و برجسته نمودن آنها

### الف) وحدانیت خداوند

تنها آیه‌ای که در آن کلمه «واحد» بدون قید و قرینه اضافی در مورد خداوند به کار رفته،

این آیه شریفه است: «وَلَا تُجْدِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالْتَّقْرِيبِ هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا  
إِيمَانًا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»<sup>۱</sup> (و با اهل  
کتاب جز با بهترین شیوه م جادله نکنید، مگر ستمگران از آنان، و [به آنان] بگویید: ما به آنچه  
[از سوی خدا] بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، و خدای ما و خدای شما یکی است و ما  
تسليم او هستیم).

در این آیه خداوند به مسلمانها دستور می دهد که اهل کتاب پیمان شکنی نکنند  
و مردم را ب ضد اسلام نشورانندو از نشر اسلام جلوگیری نکنند، آزادی عقیده آنها را محترم  
شمارید و با تکیه بر مشترکات و نرمی و مدارا با آنها گفتگو نمایید . یکی از این مشترکات،  
«وحدانیت خداوند» عنوان شده است . یعنی وقتی که اهل کتاب - از جمله مسیحیان - به  
وحدانیت خدا اقرار می کنند و جای کتاب مقدسشان بر این معنا دلالت دارد، شما هم از  
آنها پذیرید و آنها را موحد بدانید . این روش موجبات نزدیکی اهل کتاب به مسلمانها و در  
نتیجه هدایت آنها را فراهم می سازد.

متقابلًا قرآن از اهل کتاب هم می خواهد که توجه خود را به سوی مشترکات خود با  
مسلمانها معطوف دارند و اختلافات را برجسته نکنند : «قُلْ يٰ أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ  
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَا تَعْبُدَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ فَوْلَوْا  
فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»<sup>۲</sup> ([ای پیامبر] بگو: ای اهل کتاب! بیایید به کلمه [توحید] که بین ما  
و شما مشترک است تمسک جوییم، یعنی جز خدای یکتا را نپرسیم، برای او شریک قائل

<sup>۱</sup>. عنکبوت (۲۹) / ۴۶.

<sup>۲</sup>. آل عمران (۳) / ۶۴.

نشویم و هرگز بعضی از ما بعضی دیگر را به جای ا و به خدایی برنگزینیم . پس اگر از این دعوت روی بر تافتند [ای مسلمانان] بگویید: گواه باشید که ما مسلمان و تسليم امر خداوندیم.)

هر چند که الوهیت مسیح و تثیل از اصول مسلم و اساسی مسیحیت کنونی هستند اما مسیحیان بر این باورند که این اعتقادات با عقیده توحید قابل جمع بوده و منافاتی ندارند . در تورات آمده است : «ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است ».<sup>۱</sup> در انجیل هم می خوانیم: «اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند، خدای ما، خداوند واحد است ».<sup>۲</sup> و نیز: «حیات جاودانی این است که تورا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند ».<sup>۳</sup>

بنابراین قرآن کریم بدون اینکه سخت گیری کرده و به اصطلاح مته لای خشخاش بگذارد، گفتگو بر اساس وحدت مبدأ را به عنوان یک گفتگوی سازنده معرفی می کند و از ورود در مباحث و جزئیاتی که موجب بروز نزاع و برانگیختن احساسات طرفین می شود، بر حذر می دارد.<sup>۴</sup> البته در جای خود اشتباهات، کجرویها و انحرافات مسیحیان را در جزئیات مسئله توحید و طبیعت خداوند گوشزد می کند.

از کتابهای تاریخ اسلام و احادیث استفاده می شود که پس از انتشار اسلام در سرزمین حجاز - خصوصاً بعد از نزول آیه مذکور و دعوت به همکاری در امر توحید که قدر مشترک همه ادیان آسمانی است - پیامبر اکرم ﷺ نامه های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه ها روی آیه فوق تکیه فرمود . از جمله این نامه ها می توان به نامه آن حضرت به «هرقل» قیصر روم و «مقوقس» زمامدار مصر، اشاره نمود .<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. تنبیه ۶:۴.

<sup>۲</sup>. مرقس ۱۲:۲۹.

<sup>۳</sup>. یوحنا ۱۷:۳.

<sup>۴</sup>. ر.ک: فضل الله، سید محمدحسین، تفسیر من وحی القرآن، ج ۶، ص ۷۹.

<sup>۵</sup>. ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۹۶؛ و نیز: سیوطی، جلال الدین، الدر المتنور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص ۴۰.

ب) ایمان به خدا و قیامت و انجام کارهای شایسته

در برخی از آیات قرآن، به تعدادی دیگر از مشترکات بین ادیان آسمانی اشاره شده است

که عبارتند از: «ایمان به خدا، ایمان به آخرت و معاد، انجام کارهای نیک و شایسته»:

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالْتَّصَرُّرُى وَالصَّيْنَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرٌ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ»<sup>۱</sup> (همانا کسانی که [به اسلام] ایمان آورده و کسانی که یهودی شدند و نصاری و صابئان، هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل صالح دهد، پس برای آنها در نزد پروردگارشان، پاداش و اجر است و بر آنها ترسی نیست و آنها محزون نمی‌شوند).

این آیه در جواب کسانی است که بدون التزام فکری و عملی به عقیده ای و تنها با اکتفا به عنوانی و اعتبارات، خود را اهل نجات قلمداد می‌کنند، لذا اصول مشترک بین ادیان مختلف را ذکر نموده و آنها را به عنوان وسیله دستیابی به ثواب و رضای الهی معرفی می‌کند، و این به معنای تنزل از دین اسلام و تأیید پلورالیزم دینی نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

### ج) تسلیم شدن در برابر اراده و فرمان الهی

یکی دیگر از امور مشترک بین ادیان آسمانی عبارت است از «تسلیم شدن و سر فرود آوردن در برابر اراده و فرمان الهی»:

- «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَامُ»<sup>۳</sup> (به راستی دین نزد خدا همان تسلیم شدن در برابر اوست).

- «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرٌ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ»<sup>۱</sup>

(آری، هر کس که خود را با تمام جود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگارش است و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد).

<sup>۱</sup>. بقره (۲) / ۶۲ و قریب همین مضمون است: مائدہ (۵) / ۵۹.

<sup>۲</sup>. ر.ک: فضل الله، سید محمدحسین، تفسیر من وحی القرآن، ج ۲، ص ۷۱۶۹.

<sup>۳</sup>. آل عمران (۳) / ۱۹.

- «إِنْ حَاجُوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَاللَّذِينَ مِنْ أَنْسَمْتُمْ إِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلُّوْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»<sup>۲</sup> (پس اگر با تو به گفتگو برخیزند، بگو: من و پیروانم در برابر خداوند تسليم شده ایم. و به اهل کتاب و امیان بگو: آیا تسليم شده اید؟ اگر تسليم شده اند هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کردند، بر تو تبلیغ است و بس، و خداوند به حال بندگان بیناست).

- «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْأَسْلَمِ دِينًا فَلَنْ يُفْلِلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْأُخْرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۳</sup> (و هر کس جز تسليم شدن در برابر فرمان حق، آئینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است).

- «وَمَنْ أَحْسَنْ دِينًا مِّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»<sup>۴</sup> (دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسليم خدا کند و نیکوکار باشد، و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد؟)

- «قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۵</sup> (بگو: بیگمان هدایت خدا، هدایت [حقیقی] است و ما دستور یافته ایم که تسليم پروردگار جهانیان باشیم).

- «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۶</sup> (چون پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور، گفت: اسلام آوردم برای پروردگار عالمیان).

- «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۷</sup> (اما از مسلمانان جز یک خانه [یعنی خانواده لوط] در آنجا نیافتیم).

<sup>۱</sup>. بقره (۲) / ۱۱۲.

<sup>۲</sup>. آل عمران (۳) / ۲۰.

<sup>۳</sup>. آل عمران (۳) / ۸۵.

<sup>۴</sup>. نساء (۴) / ۱۲۵.

<sup>۵</sup>. انعام (۶) / ۷۱.

<sup>۶</sup>. بقره (۲) / ۱۳۱.

<sup>۷</sup>. ذاريات (۵۱) / ۳۶.

- «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ»<sup>۱</sup> ([حضرت ابراهیم و اسماعیل در هنگام تجدید بنای کعبه عرض کردند:] پروردگارا ما را مطیع اوامر خود قرار بده و از نسل ما امته مسلمان که مطیع اوامر تو باشند به وجود آور.)

- «وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بْنَيْهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنَىٰ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُؤْنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»<sup>۲</sup> (ابراهیم و یعقوب، فرزندانشان را به این آیین وصیت کردند [و گفتند:] ای فرزندان من، در حقیقت خدا این پاک را برای شما انتخاب کرد، پس از این جهان نروید مگر اینک مسلمان باشید.)

- «أَمْ كُنْتُمْ شَهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبْنَيْهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهًا كَوَإِلَهٌ أَبَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»<sup>۳</sup> (آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، شما حاضر بودید؟ در آن هنگام به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرسید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم.)

- «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۴</sup> (ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه موحدی خالص و مسلمان بود و هرگز از مشرکان نبود.).

- «شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»<sup>۵</sup> (آیینی را برای شما تشريع کرد که به نوح توصیه کرده

<sup>۱</sup>. بقره (۲) / ۱۲۸.

<sup>۲</sup>. بقره (۲) / ۱۳۲.

<sup>۳</sup>. بقره (۲) / ۱۳۳.

<sup>۴</sup>. آل عمران (۳) / ۵۷.

<sup>۵</sup>. سوری (۴۲) / ۱۳.

بود و آنچه را برابر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را بربپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکرید).

– «فَأُّقِيمَ وَجْهُكَ لِلَّدِينِ حَنِيفًاٰ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَىٰ هَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلِكُنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ مُنَبِّئِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيَنَهُمْ وَ كَانُوا شَيْعَاءً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرَحُونَ»<sup>۱</sup> (پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن ! این فطرتی است که خداوند، انسانها را برابر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی دانند. این باید در حالی باشد که شما به سوی او بازگشت می کنید و از [مخالفت فرمان] او بپرهیزید، نماز را بربپا دارید و از مشرکان نباشید، از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند، هر گروهی به آنچه نزدشان است شادمانند).

از مجموع آیاتی که ذکر شد و آیاتی از این دست، استفاده می شود که:

دین الهی واحد است که همه پیامبران، مأمور به ابلاغ این دین واحد بوده اند و همه از خود به نام مسلم یاد کرده اند و وقتی فرزندان خود را وصیت می کردند به اسلام سفارش می کردند. پایه های اسلام، پایه های تمام شرایع الهی نیز است . شرایع در امتداد یکدیگرند، یعنی از یک جایی شروع شده اند و گام به گام پیش رفته اند تا به تکامل رسیده اند. حکم پیامبر بعدی نشان می دهد که محل و زمان حکم پیامبر قبلی تمام شده و شرایط فعلیت آن از بین رفته است. این جزء رسالت پیامبران بوده است که پیامبر قبلی را تصدیق کنند و به پیامبر بعدی بشارت دهند، چون همه این سلسله دارای یک هویت اند. خداوند وقتی ایمان می خواهد، می گوید: به تمام ملائک، پیامبران و کتب الهی باید ایمان آورید.

تمام شرایع الهی بر پایه هایی استوار هستند که هرگز تغییر نمی پذیرند، چرا که دین - از اول تا آخر - امری وجودانی و فطری بوده و از آغاز از طرف خدا به صورت کامل تشریع شده

<sup>۱</sup>. روم (۳۰) / ۳۰-۳۲.

ولی ظهور آن در طول زمان، تدریجی بوده است. همه پیامبران برای آوردن دین واحد از طرف خدا گسیل شده‌اند اما هر یک در هر برحه‌ای از زمان، مأمور به ابلاغ بخشی از این دین کامل بوده‌اند. دینی را که حضرت آدم و حضرت ابراهیم آورد، همان اسلام بود . موسی ع و عیسی ع همگی از اسلام دم زدند . پس اینکه برخی می‌پنداشند دینهای سابق باطل هستند و دینی که فعلاً پذیرفته شده، فقط اسلام است، درست نیست، بلکه تمام ادیان الهی در حقیقت، یک دین هستند و آن دین اسلام است که الان به طور خیلی آشکاری تجلی کرده است . این بدان معنا نیست که آن ادیان الهی نادیده گرفته شده‌اند. همه ادیان الهی حق را می‌گویند و از لحاظ اصول و پایه، هیچ تفاوتی با هم ندارند، یعنی در مسأله توحید و معارف بطور کلی و در مورد رابطه انبیا با خدا و رابطه آنها با بشر و اینکه چرا بشر به دین نیاز دارد و این که عبادت یکی از ارکان شریعت و طاعت است، هیچ‌گونه تفاوت و تغییری در کار نیست.

اگر در عالم خارج با تفرقه و کثرت و تعدد در دین برخورد می‌کنیم، این تفرقه ناشی از دخالت دادن یک عنصر بشری در حقیقت دین است . حقیقت دین آن است که به خدا متصل است و هر چه در دین وارد می‌شود باید توسط خدا تأیید شود. تکثر و تفرقه در دین بنحوی که بین برخی از ادیان ناسازگاری دیده می‌شود، مربوط به حقیقت دین نیست، در کلام خداوند ناسازگاری وجود ندارد، ذات دین تفرقه و اختلاف را برنمی‌تابد. لذا کسانی که در دین تفرقه انداختند، از شیطان دستور گرفته و مشرک بوده‌اند. ویژگی مشرکان این است که در دین خود فرقه فرقه بوده و هر فرقه‌ای به دین خود راضی و خوشحال است. خداوند به برپا نمودن دین امر نموده و از ایجاد تفرقه در آن نهی فرموده است . اختلاف اسامی ناشی از این است که مردم این نهی الهی را رعایت نکرده و در دین تفرقه انداختند.<sup>۱</sup>

شرایع الهی - در مرحلهٔ جعل و نزول - در دو امر با هم اختلاف دارند:

---

<sup>۱</sup>. ر.ک: معرفت، محمد هادی، ادیان در قرآن، مجلهٔ هفت آسمان، ش ۱۲ و ۱۳، ۱۳۹۵. و نیز: کریمی، مصطفی، قرآن و قلمروشناسی دین، ص ۲۲۲.

۱. اختلاف در برخی مسائل فرعی : این قسم اختلاف بین شرایع، از مقتضیات زمان، ویژگی‌های محیط و خصوصیات مردمی که دعوت می‌شده‌اند، سرچشم می‌گیرد. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّمَا جَعَلْنَا مَنْسَكَاهُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَيْ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ»<sup>۱</sup> (ما برای هر امتی [از اهل شرایع گذشته] عبادتی [به تناسب زمان و حالات آنها] قرار داده‌ایم که به آن عمل می‌کنند، پس نباید آنها با تو در امر [شریعت] نزاع و جدال کنند، و به سوی پروردگارت دعوت نما، به یقین تو بر هدایت [به راهی] مستقیم هستی.)

از قرآن کریم استفاده می‌شود؛ برخی امور برای یهود حرام بود که حضرت عیسیٰ آنها را حلال کرد:

«وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»<sup>۲</sup> (و [آمدہام] تا پاره‌ای از آنچه را که برای شما حرام شده [مثل صید ماهی در روز شنبه، گوشت شتر و پیه و دنبه چهارپایان] برای شما حلال کنم.)

۲. تفاوت در سطح تعلیمات : پیامبر بعدی در سطح بالاتری بیان کرده است . بشر در مدرسه تعلیمی انبیا، انسانها، آموزه‌های خویش را در سطح بالاتری بیان کرده است . بشر در کلاس بالاتر به علت آمادگی بیشتری که یافته، معارف عمیقی می‌آموزد.<sup>۳</sup> قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّكُمْ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرُعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لَيَلِوْكُمْ فِي مَا ءَاتَنَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَيَّ اللَّهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>۴</sup> (برای هر یک از شما [امتها] آیین و برنامه روشنی قراردادیم، و اگر خدا می‌خواست همه شما [امتها] را یک امت قرار می‌داد [یعنی همه بشر را در طول تاریخ با یک نوع استعداد فکری راکد و نیازمند به یک

<sup>۱</sup>. حج (۲۲) / ۶۷

<sup>۲</sup>. آل عمران (۳) / ۵۰

<sup>۳</sup>. ر.ک: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲ ص ۱۸۲ و ۱۸۳ و نیز جوادی آملی، عبدالله، شریعت در آینه معرفت، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و مصالح، محمدتقی، راه و راهنمایی‌دانشگاهی، ص ۲۳۵-۲۳۲

<sup>۴</sup>. مائدہ (۵) / ۴۸

شريعت می آفرید] ولی خواست شما را در آنچه به شما داده است، بيازمايد [از اين رو استعدادهای گوناگون قابل تکامل به شما داد و بر حسب تکامل آن، شرایع را نازل کرد [پس در کارهای نیک بر يكديگر پيشي گيريد، بازگشت همه شما به سوي خداست، آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می كردید، آگاهتان خواهد كرد.)

#### د) ايمان به تمام پيامبران پيشين و كتابهای آنان

يکي ديگر از امور مشترک ميان اديان آسماني که توسط قرآن کريم برجسته شده است، ايمان به تمام پيامبران گذشته و كتابهای آسماني است، تا از اين رهگذر موجبات همگرايی و گفتگوی سازنده بين پيروان اين اديان را فراهم سازد.

- «قُولُوا إِمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُون»<sup>۱</sup> (بگويند: به خدا و آنچه بر ما فرود آمده، و آنچه بر ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و

يعقوب و [پيامبران از] فرزندان [او] فرود آمده، و [نيز] آنچه به موسى و عيسى داده شده، و آنچه به پيامبران از طرف پروردگارشان داده شده، ايمان آورده ايم، ميان هيچ يك از ايشان فرق نمي گذاريم و ما تنها تسليم او هستيم).

- «إِمَّا أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّهُمْ إِمَّا بِاللَّهِ وَمَلِئَتْكُتَهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفرانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»<sup>۲</sup> (پيامبر به آنچه از

سوی پروردگارش بر او نازل شده ايمان دارد و مؤمنان [نيز]، همگی به خدا و فرشتگان و كتابها و پيامبران او ايمان دارند [و گويند: ميان هيچ يك از پيامبران او فرق ننهيم، و گويند: شنيديم و اطاعت کرديم، بارالها! آمرزش تو را خواهانيم و بازگشت [همه] به سوي توست).

<sup>۱</sup>. بقره (۲) / ۱۳۶.

<sup>۲</sup>. بقره (۲) / ۲۸۵.

- «إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي  
 أُنزَلَ مِنْ قَبْلِهِ وَمَن يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَكُتبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِيرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»<sup>۱</sup>  
 (ای کسانی که ایمان آورده اید، به خداو پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فروفرستاد، و کتابهایی  
 که قبلًا نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین  
 کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است).

در این دسته از آیات یکی از روشهای گفتگو در اسلام بیان شده است، یعنی ذکر موارد مشترک در آغاز بحث که زمینه ساز طرح نظرات و دیدگاههای مختلف و ایجاد توافق میان آنهاست، به طوری که به طرفین می فهماند که اگر در ایمان به پیامبر اسلام و قرآن اختلاف دارید ولی در ایمان به سایر پیامبران و کتابهای آسمانی و آموزه های مشترک میان ادیان الهی با هم موافقید. این شیوه از گفتگو، حکیمانه ترین و کارسازترین شیوه هاست، زیرا با ایجاد یک فضای روانی شایسته، باعث گفتگوی سالم و جوانمردانه ای می شود که اندیشه طرف مقابل را از راه نفوذ در قلب وی فتح می کند، چرا که نزدیک ترین راه به عقل انسان، همان راهی است که از قلب او می گذرد. از این روش که می گویند: اگر تو را دوست داشت، اندیشه و نظرت را خواهد پسندید و اگر احساسات و عواطف او را جلب نمودی حتماً از جهت عقلی مطیع و تابع تو خواهد بود. شاید اشکال کار بسیاری از مردم این است که موارد اختلافی را در گفتگو بر جسته می کنند، در نتیجه آتش حقد و کینه در دل طرف مقابل شعله ور شده و راه نفوذ به قلب او بسته می شود. در حالی که انسان می تواند با تکیه بر موارد مشترک و مورد توافق طرفین، بذر محبت را در دل طرف مقابل کاشته و قلب او را تسخیر نماید.<sup>۲</sup>

۱. نساء (۴) / ۱۳۶.

۲. ر.ک: فضل الله، سید محمدحسین، تفسیر من وحی القرآن، ج ۳، ص ۵۳.

## پاسخ به برخی از شباهات این بحث

۱) برخی از مسیحیان بر این باورند که تثلیثی که در آیات قرآن رد شده، اعتقاد به سه خدا (خدا، مسیح و مریم) است، در حالیکه مسیحیت در طی قرون متمادی قبل از نزول قرآن و بعد از آن، چنین تثلیثی را کفر می دانسته‌اند. این اعتقاد در میان بعضی از نصارای نادان عرب موسوم به فرقه یعقوبیه رواج داشته است نه اینکه تمام مسیحیان جهان بر این عقیده باشند.<sup>۱</sup>

جواب: در هیچ‌یک از آیات قرآن، نه بر سه خدایی در تثلیث تصریح شده و نه بر اشخاص تثلیث مسیحی، بلکه تثلیث به قول مطلق، باطل و مردود دانسته شده است . در آیاتی که مستقیماً تثلیث را مورد بحث قرار داده و رد نموده‌اند (نساء / ۱۷۱ و مائدہ / ۷۳) تعبیر اینچنان است: «لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ: نَّكْوِيْد سه تا» و «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ : آنهایی که گفتند خدا سومین از سه (یکی از سه تا) است کافر شدند». هیچ‌کدام از این عبارات، مقید به سه خدا یا سه ذات نشده است، پس ممکن است در هر دو آیه «سه شخص» اراده شده باشد. از این گذشته، در این دو آیه و آیات دیگر قرآن، قرائنا و شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد تثلیث رایج مسیحی مورد ابطال قرآن واقع شده است. در بحث تثلیث به این قرائنا اشاره شد و نیازی به ذکر دوباره آنها نیست.

تنها آیه‌ای که گمان شده در مقام بیان اشخاص تثلیث مسیحی است، آیه ۱۱۶ سوره مائدہ است: «و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت : منزه‌ی تو، مرا نزیبد که [درباره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگوییم ». در حالی که این آیه فقط می گوید: مسیحیان برای حضرت عیسی و مادر او مریم، الوهیت قائل شده اند. البته ممکن است مراد از این

<sup>۱</sup>. ر.ک: حداد، یوسف، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۲۸۰ و القرآن والمسيحية، ص ۱۴۱ و ۱۴۲. و نیز میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسين توفیقی، ص ۷۹-۸۰ و لفسن، هری اوسترین، فلسفه علم کلام، ترجمه احمد آرام، ص ۳۷۷.

الوهیت، همانند الوهیتی که برخی برای دانشمندان و راهبان<sup>۱</sup> و یا برای هوای نفس<sup>۲</sup> قائلند، اطاعت مخصوص و سرسپردگی نسبت به آنها باشد نه اینکه آنها را صریحاً «خدا» بخوانند.<sup>۳</sup>

محمد عبده می‌گوید: «اولین نص صریحی که در عبادت مریم از سوی نصارا دیدم، در کتاب سواعی - یکی از کتابهای ارتدکس روم - بود . از این کتاب در دیری به نام «دیربلمند» آگاهی یافتم که طوایف کاتولیک به آن تصریح کرده و مفترخرند.<sup>۴</sup>

نویسنده‌ای مسیحی از عان می‌کند که: «با گذر زمان، احترام به مریم باکره رشد کرده بود و به تدریج به صورت سرسپردگی بی قید و شرط عامیانه درمی‌آمد. گزارش شده است که عنوان «مادر خدا» برای او از قرن سوم در مصر به کار می‌رفته است. عکس العمل نسطوریوس در مقابل این عنوان، تا اندازه‌ای از مسیح‌شناسی او و تا حدی از این ناشی می‌شد که او می‌ترسید عبادت‌کنندگان مسیحی با مریم به عنوان الهه برخورد کنند و این بازگشت به شرک بود.<sup>۵</sup>

احمد عمران در جواب این شببه می‌نویسد: «یکی از فرقه‌های نصرانی که به شورای جهانی نیقیه دعوت شده بود، فرقه «مریمیه» یا «بربرانیه» بود. اسفهای این فرقه، در شورا حضور یافتند و عقیده خویش (الوهیت مسیح و مادرش) را در آنجا طرح کرده و از آن دفاع نمودند. هیچ مورخی ذکر نکرده است که: فرقه‌هایی که عقایدشان در شورای نیقیه تحریم شد، مقررات آن شورا را پذیرفته و از اعتقادات خود دست برداشتند . بلکه این فرقه‌ها یا منزوی شدند و یا به مناطق دیگر مهاجرت نموده و به تبلیغ عقاید خود پرداختند . البته یوسف حداد در صفحه ۱۴۴ کتابش [القرآن و المسيحیه] به تناقض‌گویی افتاده و وجود قائلین به الوهیت مریم را پذیرفته ولی گفته است: تمامی مسیحیان این افراد را تکفیر می‌کنند.<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>. ر.ک: توبه (۹) / ۳۱ .

<sup>۲</sup>. ر.ک: فرقان (۲۵) / ۴۳ و جایه (۴۵) / ۲۳ .

<sup>۳</sup>. ر.ک: طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۴۵ . و نیز سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم درآمدی بر الایات تطبیقی اسلام و مسیحیت، ص ۱۳۴-۱۴۱ .

<sup>۴</sup>. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الکریم (المثار)، ج ۷، ص ۲۶۳ .

<sup>۵</sup>. جوان ا. گریدی، مسیحیت و بدعتها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، ص ۱۶۵ .

<sup>۶</sup>. احمد عمران، القرآن و المسيحیه فی المیزان، ص ۱۴۱-۱۴۲ . و نیز ر.ک: معرفت، محمدهادی، شباهات و ردود، ص ۸۶-۸۷ .

و اما درباره فرقه یعقوبیه یا منوفیزیت ها (Monophysites) باید بگوییم: اینان پیروان یعقوب برادعی یا ژاکوب بارادیوس (Jacob Baradueus) راهب قسطنطینیه در قرن ششم میلادی بودند که چون فقط قائل به طبیعت الهی مسیح ﷺ بودند، به نام منوفیزیت ها (یک طبیعتی) شناخته شدند.<sup>۱</sup>

احمد عمران می‌گوید: «اختلاف نظر کلیساى مصری که بعدها به «یعقوبیه» معروف شد با دیگر مسیحیان نه در مورد ذات سه اقنو می خدا بود و نه در مورد دو اقنو اول و سوم، بلکه تنها درباره طبیعت اقنو دوم بود که یعقوب، مسیح را یک طبیعتی و دارای یک مشیت و اراده می‌دانستند و می‌گفتند: از تجسد روح القدس و مریم (lahوت و ناسوت) در یک جسم، وحدت ذاتی جوهر به وجود آمده است که از اختلاف و استحاله منزه است.»<sup>۲</sup>

ادله عدم انحصار دعوت قرآن و پیامبر ﷺ در یعقوبیه: الف) پیامبر اکرم ﷺ از آغازین سالهای رسالتش نامه‌هایی را به مناطق مختلف جهان فرستاد، از جمله به هرقل روم و مقوقس، پادشاه مصر و کسری، پادشاه ایران و نجاشی، پادشاه حبشه و... .

ب) توجه و خطاب قرآن به اهل کتاب بر پایه یک سری قواعد و مبادی عقیدتی ثابت و لایتغیر پی‌ریزی شده است، مانند: غلو در دین، تثلیث، به صلیب کشیده شدن مسیح، فداء و... که اینها مخصوص زمان یا گروه خاصی نیست.

ج) مسیحیان گرچه در باب مسیح‌شناسی به سه فرقه آریوسیه، نسطوریه و یعقوبیه منشعب می‌شوند ولی اختلاف این سه دسته تنها در امور جزئی و فرعی است و در اصول با هم مشترک‌اند و قرآن نیز به نقد این اصول کلی پرداخته است.<sup>۳</sup>

(۲) یوسف حداد مدعی شده است که قرآن کریم، تثلیث مسیحی را تأیید می‌کند، چرا که اولاً: ارکان تثلیث مسیحی (الله، کلمه و روح) در قرآن آمده است.

<sup>۱</sup>. فیلیپ حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمر آریان، ص ۳۴۱ و نیز جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶ ص ۵۳۲

<sup>۲</sup>. احمد عمران، القرآن و المسيحية فی المیزان، ص ۴۹۶. و نیز ر.ک: ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی، الملل و التحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

<sup>۳</sup>. احمد عمران، پیشین، ص ۴۸-۵۰.

ثانیاً: قرآن در مورد ماهیت روح، می فرماید: تنها اندکی از علم به شما داده شده است (إسراء / ٨٥).

ثالثاً: قرآن، انجیل را تصدیق می کند و پیامبر اسلام و مسلمانان را به اهل کتاب - که علم کامل در نزد آنهاست - ارجاع می دهد. (یونس / ٩٤، نحل / ٤٣ - ٤٤ و رعد / ٤٣).<sup>١</sup>

جواب: اولاً مراد از کلمه خدا بودن مسیح در قرآن - همانطور که قبلًا بیان شد - این است که مستقیماً با کلمه «کُنْ: موجود شو» خلق شده است، پس مدلول آن، مخلوق بودن مسیح است که با الوهیت او نمی سازد، در حالی که ارکان تثلیث، همه الوهیت دارند.

ثانیاً: مراد از «روح» در آیه یاد شده، روح انسانی است در مقابل جسم نه روح القدس.

ثالثاً: مفهوم روح القدس در مسیحیت با مفهوم آن در اسلام تفاوت دارد . از دیدگاه سنت مسیحی و کتابهای مقدس، روح القدس جبرئیل فرشته خدا یا آفریده ای از آفریدگان و جدای از خدا نیست . به عقیده مسیحیان، وی خود خداست که در قلوب مردم و در جهان زیست می کند و به عمل اشتغال دارد. او وجود توانا و فعال خدا در جهان است.<sup>٢</sup>

رابعاً: بر فرض که تمام ارکان تثلیث مسیحی در قرآن ذکر شده باشد، صرف وجود این اسامی در قرآن، مهر تأیید بر عقیده تثلیث نمی زند. علاوه بر اینکه در آیات متعددی از قرآن کریم این اعتقاد - مستقیماً یا غیر مستقیم - رد شده است.

خامسی: تصدیق انجیل توسط قرآن، تصدیق کلی است و به معنای این نیست که همه جزئیات تصدیق شده است. در واقع این تصدیق، فی الجمله است نه بالجمله و تصدیق امور زیربنایی و اساسی است نه همه محتوا . قرآن اصل را بر تأیید قرار داده است، اما در کنار این تأیید و پس از آن، انتق ادات را نیز بیان می کند. قرآن، انجیل را با وجود اشتمال بر تثلیث، تصدیق می کند اما پس از تأیید اصل خداشناسی و یگانه پرستی در آن، خطاهای آن، از جمله

<sup>١</sup>. يوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ٣٠٩.

<sup>٢</sup>. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ١٧٥.

الوهیت دادن به مسیح و تثلیث را گوشزد می‌کند و از مسیحیان می‌خواهد که از این امور دست بردارند.<sup>۱</sup>

سادساً: هیچ‌یک از آیات قرآن، مرجعیت علمی اهل کتاب را ثابت نمی‌کند. در سوره یونس آمده است: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ إِلَيْكَ مُّمَّا أُنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَرِّئْهُ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ»<sup>۲</sup> (پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خوانند) بپرس!

این آیه متنضم اشتشهادی است بر حقانیت معارفی که در مورد مبدأ و معاد و داستانهای پیامبران و امتهای آنان در این سوره نازل شده – از جمله آن پیامبران، نوح و موسی و پیامبران بین آن دو هستند – به وسیله آنچه که اهل کتاب قبل از نزول قرآن، در کتابهای خود خوانده بودند.<sup>۳</sup> بنابراین مدلول آیه شریفه این نیست که هر جا پیامبر اکرم ﷺ چیزی را ندانست باید از اهل کتاب بپرسد. در سوره نحل نیز همین طور است:

«وَ مَا أُرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًاٌ تُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْأَثْبَرِ»<sup>۴</sup> (و پیش از تو، جز مردانی که به سوی آنان وحی می‌کردیم، فرستادیم پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید . [پیامبران را] با دلیلهای روشن [معجزه آسا] و نوشته‌های متین [فرستادیم].)

این فقره، جواب از اشکال مشرکان است که می‌گفتند: «اگر خدا می‌خواست، ما و پدرانمان هیچ چیزی جز او را پرستش نمی‌کردیم و هیچ چیزی را بدن اجازه او ممنوع نمی‌کردیم».<sup>۵</sup> از این رو می‌فرماید: تمام فرستادگان الهی – پیش از پیامبر اسلام نیز – از جنس بشر عادی بوده اند

<sup>۱</sup>. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، منطق قرآن در سنجش دیگر ادیان، فصلنامه هفت آسمان، ش ۳۸، ص ۹۶.

<sup>۲</sup>. یونس (۱۰) / ۹۴.

<sup>۳</sup>. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی التفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۲۲.

<sup>۴</sup>. نحل (۱۶) / ۴۳-۴۴.

<sup>۵</sup>. نحل (۱۶) / ۳۵.

که توانایی مجبور کردن م ردم به ایمان را نداشتند . اگر شما مشرکان از این مطلب آگاهی ندارید، از علمای اهل کتاب بپرسید.<sup>۱</sup>

اما در آیه آخر سوره رعد، اشتباه یوسف حداد از آنجا ناشی می شود که گمان می کند مراد از «الکتاب» در هر جایی از قرآن که قرینه صارفه ای نباشد، «کتاب مقدس» است.<sup>۲</sup> از این رو «علم الكتاب» را در این آیه به معنی «علم به کتاب مقدس» گرفته و گفته است: مقصود از «من عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علمای اهل کتاب است.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»<sup>۳</sup> (آنها که کافر شدند، می گویند: «تو پیامبر نیستی!» بگو: «کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن] نزد اوست، میان من و شما گواه باشند!»)

در این آیه شریفه «ال» در «الکتاب» برای عهد است و به قرآن یالوح محفوظ برمی گردد. از سوی دیگر، کسی که علم کتاب در نزد اوست باید فردی باشد که گواهی او به طور مستقل در ردیف شهادت خداوند بوده و مفید علم و یقین باشد، و این در صورتی است که عصمت و طهارت او ثابت بوده و عالم به ظاهر و باطن و تنزیل و خفایا و اسرار به ودیعه گذاشته شده در قرآن باشد. در نتیجه امکان ندارد که این آیه درباره اهل کتاب باشد، بلکه مقصود از آن، اهل بیت پیامبر ﷺ و در رأس آنان امام علی علیهم السلام است.<sup>۴</sup>

(۳) یوسف حداد در توجیه پسر خدا بودن مسیح و تثلیث، سخن از دو طبیعت متفاوت در وجود مسیح علیهم السلام به میان کشیده و گفته است: «حضرت مسیح دو شأن مختلف دارد؛ از حیث بشری و پسر مریم بودن، عبد است نه رب، ولی از حیث اینکه کلمه خدا و روح متجسد خداست، رب است نه عبد. نظر قرآن در بحث تثلیث، به شأن اول (ولادت جسمانی) بوده لذا

<sup>۱</sup>. ر.ک: طباطبائی، سید محمدحسین، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۵۶-۲۵۹.

<sup>۲</sup>. ر.ک: یوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۱۲۱.

<sup>۳</sup>. رعد (۱۳) / ۴۳.

<sup>۴</sup>. ر.ک: رضوانی، علی اصغر، مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و پاسخ به شباهات، ص ۹۴-۱۰۲.

تثییث را رد نموده است، اما نظر انجلیل به شأن دوم (پدری و پسری نطقی و روحی) بوده است. در نتیجه تعارضی بین این دو نیست چرا که وجهه نظرشان متفاوت است . پس بنوتن حقیقی مسیحی از این جهت که کلمه و روح خداست، با بنوتنی که مجازاً به اولیای الهی نسبت داده می‌شود، قابل مقایسه نیست، و فرق نگذاشتن میان این دو، موجب تکفیر بنوتن مسیح شده است همانند بنوتن عزیر.<sup>۱</sup>

جواب: این سخن وی سر از تناقض درمی‌آورد، زیرا معقول نیست که یک موجود هم خدا باشد و هم بنده و دو طبیعت لاهوت و ناسوت در شخصیت مسیح متحد شده باشند. دروزه در کتاب خود به همین مطلب اشاره کرده و می‌گوید:

«با همه این حرفها، حداد منکر این نیست که حضرت مریم به مسیح ﷺ آبستن شده و او را به دنیا آورده است و او همانند سایر انسانها زندگی کرده و بعد به صلیب کشیده شده است . این ولادت جسمانی تناسلی، چگونه با ولادت روحی و عقلی محض سازگار است؟ چگونه ممکن است ذات مسیح با ذات خدا یکی بوده و اسم او صفتی از صفات الهی مانند علم و حیات و فکر و محبت باشد که متجسد گشته و موجب ظهور خدای پدر در صفت مسیح پسر در دنیا شده است؟»<sup>۲</sup>

شاید نامعقول بودن این سخن سبب عدم پذیرش آن از سوی برخی فرقه های مسیحی در قرون اولیه میلادی شده بود، به طوری که آنها الوهیت مسیح را انکار کرده و او را بشر و پیامبر می‌دانستند. بنابراین عقیده‌ای که حداد آن را صحیح می‌خواند، از ابتدا نزد مسیحیان مورد اجماع و اتفاق نبوده بلکه به تدریج و به واسطه شوراهایی که پس از قرن سوم میلادی برای حل اختلاف فرقه های نصارا درباره شخصیت مسیح و روح القدس و فهم نصوص انجلیلی

<sup>۱</sup>. یوسف حداد، مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي، ص ۲۸۱.

<sup>۲</sup>. دروزه، محمد عزّة، القرآن و المبشرون، ص ۴۱۹.

برپا گردید و به زور و فشار دستگاه حاکمه به تصویب رسیده و بر دیگران تحمیل شد و مخالفان، مورد اذیت و آزار و شکنجه و کشتار و تبعید واقع شدند.<sup>۱</sup>

قرآن کریم نیز به این اختلافات کلامی مسیحیان اشاره کرده است،<sup>۲</sup> ولی تصریح می‌کند که حضرت عیسیٰ فقط شأن بشری دارد و بنده و پیامبر خداست:

– «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَهَا إِلَىٰ مَرِيمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ»<sup>۳</sup> (مسیح، عیسیٰ بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه او بود که آنرا به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود).

– «مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرِيمٍ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»<sup>۴</sup> (مسیح، پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند).

– «إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَعْمَنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلِ»<sup>۵</sup> (مسیح فقط بنده ای بود که ما نعمت به او بخشدیدم و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم).

یکی دیگر از تناقض گویی‌های حداد این است که از یک سو می‌گوید: قرآن در بحث تشییث، به طبیعت ناسوتی و جسمانی مسیح نظر داشته، از این رو تشییث را رد کرده است، و از سوی دیگر در همان آیه ای که تشییث مستقیماً رد شده است (نساء / ۱۷۱) از عبارت «كَلِمَتُهُ أَلْقَهَا إِلَىٰ مَرِيمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ»، طبیعتی لاهوتی و الهی برای مسیح<sup>۶</sup> اثبات می‌کند.

<sup>۱</sup>. ر.ک: دروزة، محمد عزّة، پیشین، ص ۴۲۹-۴۲۲.

<sup>۲</sup>. ر.ک: بقره (۲) / ۲۵۳ و زخرف (۴۳) / ۶۵-۶۳.

<sup>۳</sup>. نساء (۴) / ۱۷۱.

<sup>۴</sup>. مائدہ (۵) / ۷۵.

<sup>۵</sup>. زخرف (۴۳) / ۵۹.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نتایجی را که از این فصل بدست می‌آید، می‌توان در نکات زیر خلاصه نمود:

- ۱) اسلام یک مفهوم کلی دارد که تمام انبیای الهی مأمور به ابلاغ آن بوده اند و تعالیم آن عبارت است: توحید، منزه دانستن خدا از شریک و همسر و فرزند و حدّ و عدد و مثل، اعتقاد به این که خداوند خالق و مالک آسمانها و زمین و مایین آنهاست، اعتقاد به نبوت پیامبرانی که از سوی خداوند برای هدایت انسانها گسیل شده اند و حقانیت کتابهای آنان، اعتقاد به معاد و حقانیت مرگ و قیامت و بهشت و جهنم و... .
- ۲) در هنگام ظهور اسلام، بخشی از حقایق دین دستخوش جعل و تحریف گشته بود . در این میان انحرافات عمدۀ در دین مسیحیت پدید آمده و یهودیت تا حدودی - از جهت اصول اعتقادی - در امان مانده بود.
- ۳) قرآن کریم، پندار اختلاف بین اهداف و مأموریتهای پیامبران را رد کرده و همه مردم جهان را به دینی که خداوند برای حضرت ابراهیم ﷺ و ذریه‌اش و سایر پیامبران و انسانها برگزیده، دعوت می‌نماید. این همان دینی است که در نزد خداوند دینی جز آن وجود ندارد و هر که با آن مخالفت کند، در آخرت از زیانکاران خواهد بود . بر همین اساس، مسلمانان به همه پیامبران الهی و کتابهای آسمانی ایمان و اعتقاد دارند.
- ۴) قرآن کریم، تمام پیروان ادیان الهی را به همگرایی حول محور عقاید صحیح و برقی که میان همه آنها مشتک است، فراخوانده و آنان را از تفرقه و اختلاف بر حذر می دارد، و در این راستا امور حق و مشترک را برجسته نموده و در تطبیق آنها بر افراد و ادیان مختلف، سخت‌گیری به خرج نمی‌دهد.
- ۵) قرآن کریم در مقام تبیین عقیده صحیح، از مواضع اصولی و اساسی خود کوتاه نیامده و عقب‌نشینی نکرده است، و بدون اینکه در پی عیب جویی باشد، انحرافات ادیان دیگر - خصوصاً مسیحیت - را گوشزد نموده و در صدد اصلاح آنها برآمده است.

## فهرست:

۱	پیش گفتار:.....
۳	۱) تحریف تورات و انجیل: .....
۳	۱-۱) آیات دال بر تحریف:.....
۹	۱-۲) آیات متعارض:.....
۱۸	۱-۳) بیان مفسران درباره معنی و کیفیت تحریف:.....
۲۰	۱-۴) دلائل و قرائن عدم مطابقت تورات و انجیل موجود با تورات و انجیل نازل شده ....
۳۲	۲) بشارت به بعثت پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل: .....
۵۹	۳) شباهات مربوطه و پاسخ از آنها:.....
۶۵	۴) نسخ تورات و انجیل توسط قرآن: .....
۷۰	۵) جمع بندی و نتیجه‌گیری:.....

## فهرست مطالب

۱	گوشزد کردن اشتباهات اعتقادی
۱	الف) بنوت و پسر خدا بودن عیسیٰ <small>الله</small>
۱۱	ب) اعتقاد به الوهیت عیسیٰ مسیح <small>الله</small>
۱۷	ج) تثلیث
۲۶	پذیرش عقاید درست و مشترک و برجسته نمودن آنها
۲۶	الف) وحدانیت خداوند
۲۸	ب) ایمان به خدا و قیامت و انجام کارهای شایسته
۲۸	ج) تسلیم شدن در برابر اراده و فرمان الهی
۳۴	د) ایمان به تمام پیامبران پیشین و کتابهای آنان
۳۶	پاسخ به برخی از شباهات این بحث
۴۴	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری